

سال اول - شماره چهل و سوم - ۲۳ دیماه ۱۳۵۰ - بها ۱۵ ریال

تئاتر





نمایشی بزرگ از صمیمیت، انساندوستی، همبستگی

برای خدمت به خلق
روز جمعه گذشته (هفته دی ماه)
نمایشی یکی از عظیمترین و پربافتترین
برنامه های رادیو تلویزیونی بودیم.
واریته ای بزرگ با شرکت برجسته ترین
هنرمندان کشور بمنظور جلب کمک بیشتر
برای ایران رانده شده از عراق
رپورتاژ مصوری از این واریته را
در صفحات بعد ملاحظه میفرمایید

۶ بهمن را یادداشت کنید

۶ بهمن! سالروز انقلاب شاه و ملت
۶ بهمن! تاریخ تغییرات کلی
برنامه های رادیو-تلویزیونی ملی ایران.
۶ بهمن! روز انتشار شماره ویژه
مجله تماشا.

شماره ویژه تماشا حاوی مقالات،
رپورتاژها، داستاها و مطالب جالب
خواندنی است برای همه شنوندگان
رادیو، همه تماشاگران تلویزیون و
تمام کسانی که دوستدار مطالب شیرین،
عمیق و آگاه کننده هستند.

شوالیه به سکوت پیوست

مورس شوالیه هنرمند مسروف
تلویزیون سینما اول ژانویه ۱۹۷۲ درس
۸۳ سالگی به ابدیت پیوست. زندگی نامه این
مرد جالب و پرکار را در صفحات ۶۸-۶۹-۷۰
مطالعه می کنید.

گزارش و بررسی

در این شماره سه گزارش و بررسی
آگاه کننده داریم درباره مسائل خاورمیانه
عربی، انتخابات امریکا و جنگ ویتنام.
مطالعه این مطالب جامع و جالب را توصیه
می کنیم. به صفحات ۱۵ و ۱۶ و ۲۸-۲۹
۶۷۶۶ مراجعه فرمایید.

دیداری باشاملو

صفحه شعر این شماره را اختصاص
دادیم به احمد شاملو که حاوی گفتگوی
گوتاهی است با شاعر، نگاهی به خصوصیات
شعر او و شعری منتشر نشده از شاملو
صفحات ۱۹ و ۱۸ را ملاحظه فرمایید.

از مطالب این شماره:

- دنیا از چشم تماشا
آزادی قلم
- سیاست: تماشا جهان در یک هفته
- ورزش
- موسیقی
- تئاتر
- بررسی و گزارش
- هنر و ادبیات
- تاریخ و تمدن
- داستان
- کوچه (داستان ایرانی)
ساحل
- جدول برنامه های رادیو - تلویزیون
- نمایش بزرگ از همبستگی برای خدمت به خلق
- خدا حافظ پیتون (۴)
- تلویزیون و اطفال
- گویندگان فیلمهای کارتونی
- تلویزیون در خانواده و جامعه نو
- هندوچین، محل برخورد سه قدرت
- کمونیسم در خاورمیانه عربی
- چه کسی میتواند نیکسون را شکست دهد؟
- شاملو: شاعر غزل و حماسه.....
- نگاهی به هنر گراورسازی و لیتوگرافی
- نمایشگاههای: سهراب سپهری - شهلا اربابی و بهمن جلالی
- تمدن - از دیدگاه کنت کلارک
- ضد خاطرات - آندره مالرو
- سوار بر مادیان طلایی (یاورقی پلیسی)
- همسپه (افسانه علمی)
- پلاژ عالیه
- سکوت طلاست، شوالیه به سکوت پیوست
- نقد فیلمهای (فرودگاه - هنگ خردسالان - وکیل مدافع)
- فیلمسازی با معیارهای سینمای جدید
- گفتگونی با آرتور پن
- نقد کتابهای: ویرانه های مدور - نامه های سیدجمال الدین اسدآبادی
- میان پرده
- جدول کلمات متقاطع
- از چهار گوشه جهان
- تکه تکه

آقای تماشا



روی چپ: زمستان در دربند
ایلا بدرنگی از آرشو سارمان چلیسیا خان



● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قلی ● زیر نظر: ایرج گرمین ● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قیاد شیوا
● دفتر مجله: خیابان تلویزیون. ساختمان تولید تلویزیون ● چاپ: (چاپخانه یست و پنجم شهر یور) ● سندوق پستی ۲۰۰-۳۳ ● آگهی ها: دفتر مجله تماشا ● (شرکت سهامی افست) ● ۲۵۲۶۸۹ ● ۲۵۲۶۹۶ ● ۲۵۲۶۹۸

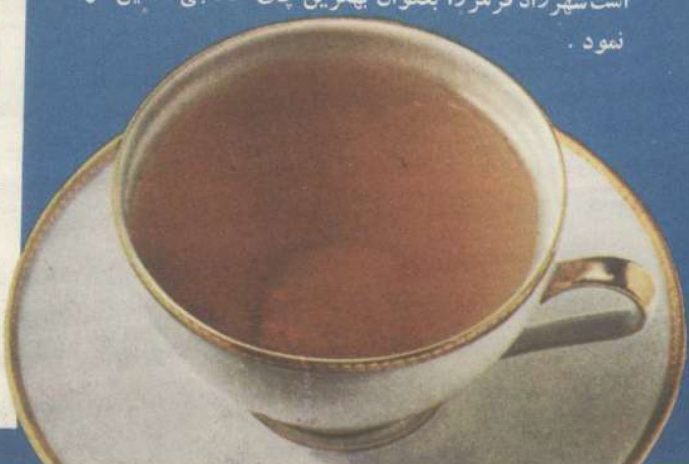
شهرزاد قرمز

محصول خالص چین اول بهاره آسام هندوستان

شهرزاد قرمز ممتاز ترین جای بیاره هندوستان است که این محصول فقط در منطقه آسام هندوستان در فصل بهار بدست می آید و حتی در خود هندوستان با آسانی در دسترس مردم نیست - ما اطمینان داریم تمام کسانی که طبع مشکل پسندشان را تا کنون هیچ نوع جای خارجی اقلانج نکرده است شهرزاد قرمز را بعنوان بهترین جای خارجی تحسین خواهند نمود.



محصول ممتاز ممتاز بهاره هندوستان ۲۰۰ گرم خالص ۱۴۲ ریال	مخلوط ممتاز ممتاز ایران و هندوستان ۵۰۰ گرم خالص ۱۵۵ ریال	محصول ممتاز ممتاز بهاره ایران ۵۰۰ گرم خالص ۱۱۵ ریال
محصول ممتاز هندوستان سدگرم خالص ۵۵ ریال	مخلوط ممتاز جای ایران و هندوستان سدگرم خالص ۲۸ ریال	محصول ممتاز ایران سدگرم خالص ۱۶ ریال





هنرمندان واریته شش و هشت

واریته بزرگ
رادیو تلویزیون ملی ایران
برای جلب کمک
به ایرانیان رانده شده
از عراق



ناصر ملک مطیعی و فخری نیکزاد

نمایشی بزرگ
از صمیمیت،
انساندوستی،
همبستگی



روز جمعه گذشته (۱۷دی ماه) یسابقه‌ترین و جالب‌ترین
برنامه رادیو - تلویزیونی در استودیوهای مرکز تولید
تلویزیون ملی ایران اجرا شدو مستقیماً از شبکه سراسری
رادیو - تلویزیون کشور پخش گردید.

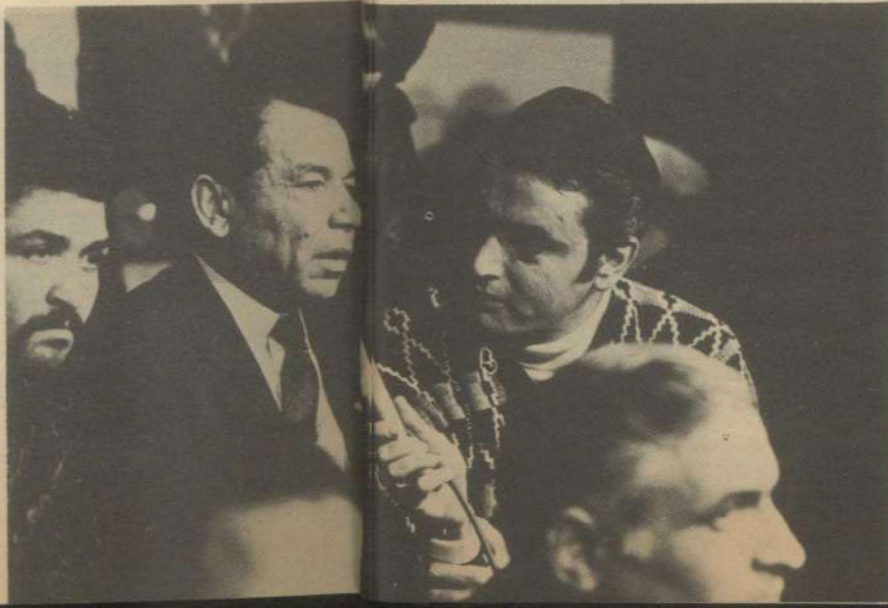
پوران، ترانه‌های جالبی اجرا کرد.



همه هنرمندان رادیو تلویزیون، سینما و تئاتر در واریته بزرگ شرکت داشتند



حمید قنبری، صادق بهرامی، تاجی احمدی،
متوسلانی، سپهر نیا، قدکچیان و ایرج رستمی



دنیا

از چشم تماشا

آزادی قلم

منظور این نیست که در کشورهای
عربی بحساب سود وزیان آمریکا و انگلستان
رسیدگی کنیم، زیرا خریدن این در طول
پنجاه سال او را «پوناچی» نامیده‌اند و حق
آب و گل دارد، آن نیز ثروتند جهان
است و «متنعم» اما، کافی است به موقع یک
قدرت درجه دوم غرب در دنیای عرب اشاره
کنیم و بگذریم:

۱۹۷۰، فرانسه دو میلیارد و سیصد و
پنجاه و پنج میلیون فرانک یعنی بیش از سه
میلیارد و پانصد هزار تومان کالا به دنیای
عرب فروخته است، این رقم، فعالیت
شرکت‌های بازرگانی را در داخل کشورهای
عربی شامل نیست و بعنوان نمونه فقط یکی
از آنها در سال ۱۹۷۰ بیش از ۶۰۰ میلیون
فرانک فروش داشته است.

کمیسیون اروپا که از ۱۹۶۰ فعالیت
اساسی خود را در خاورمیانه عربی آغاز
کرده است، در طول ۳۱ سالی که گذشت
۳۱ سال است که به خاورمیانه عربی اسلحه
میرساند و از این نظر فرانسه که فقط یک
سرم صدراتش اسلحه بوده فرشته رحمت
است. چرا نمونه را فرانسه انتخاب کردیم؟
دلیل خاصی نیست جز اینکه مجله
«هفته» چاپ بیروت در شماره مخصوص سال
۱۹۷۲ طی مقاله‌ای به «مطامع ایران در دنیای
عرب» اشاره کرده است.

مطامع قدرت‌های بزرگ را در دنیای
عرب از دریچه محدودتر و کوچکتر «فرانسه»
کوتاه و مختصر شناختیم، اما مطامع ایران
را نیز در دنیای عرب بشناسیم:
مجله هفته یا «الاسبوع» در شماره ۶۵۶
عکس شهر زیبای آبادان را چاپ کرده و از
مطامع ایران در دنیای عرب پرده برداشته
است: «ایران سرزمین زرخیز عربستان را
اشغال کرده و نام آن را به خوزستان تغییر
داده است.»

بلوک غرب که «میلیاردها ثروت از
دنیای عرب میبردند و بلوک شرق که کمر
هفت بسته‌اند تا باغ را با انگور آن یکجا
غنیمت برند برای حفظ میلیون‌ها و میلیارد‌ها
منفعت، بخش عظیمی از مطبوعات عرب را
«یکجا» معامله کرده‌اند، همین مجله
«هفته» که خوزستان را بعنوان نمونه مطامع
ایران در دنیای عرب معرفی کرده است در
همین شماره یعنی در شماره ۶۵۶ قصیده‌ای
روشن در وصف فرانسه سروده است، این
قصیده ۷۸ (هفتاد و هشت) صفحه مجله است

جعفریان

تئاتر

در این برنامه که هفت ساعت (از ۱۰ تا ۱۷) بطول انجامید هنرمندان برگزیده رادیو، تلویزیون، سینما و تأثیر کشور شرکت داشتند. برنامه همچنانکه در آغاز آن اعلام شد، خوش‌آمدی بود به هوستانی که به اجبار و تحت سخت‌ترین شرایط از عراق رانده شده بودند، و نیز برای آن بود که کمک‌هایی برای آنان گردآوری شود. هنرمندان شرکت‌کننده در این برنامه با پیام‌های گرم و انساندوستانه خود ستایش شنوندگان و تماشاگران را برانگیختند، و هنوز ساعتی از شروع برنامه نگذشته بود که تلفن‌های نیکوکارانی که کمک‌های خود را اعلام می‌کردند و سیل کمک‌های جنسی و نقدی بسوی مرکز تولید تلویزیون سرازیر شد. در مدت اجرای برنامه جمعاً یک میلیون و پانصد و پنجاه و پنج هزار و هشتصد و شانزده ریال بصورت چک مستقیماً به تلویزیون ملی ایران رسید که در اختیار سازمان شیرخوردشد سرخ ایران گذارده شد تا صرفی کمک به ایرانیان بازگشته از عراق شود... و این غیر از کمک‌های نقدی و جنسی بود که در این مدت از طرف مردم به شعب بانکها و مراکز تعیین شده برای دریافت کمک تحویل شد، و نیز بهای آگهی‌هایی که در خلال برنامه پخش شد، و درآمد آن به همین منظور تخصیص داده شد. روز جمعه این نکته به ثبوت رسید که در مواقع حساس، رادیو و تلویزیون چه نقش مهمی می‌تواند در ایجاد همبستگی بین مردم و برانگیختن احساسات آنان ایفا کند. برنامه وارثه بزرگ روز جمعه به نمایش دلچسبی از صمیمیت مردم و انساندوستی هنرمندان کشور ما تبدیل شد.

پرویز کاردان با دوربین‌عکاسی معروفش عکس گرفت



فخری خوروش و علی تابش



سوسن هم چند ترانه خواند



رامش

عبدالعلی همایون و شهین (هنرپیشه سینما)



فریدون فرخزاد



آغاسی



حمیرا همراه با ساز یاحقی ترانه‌هایی اجرا کرد



وحدت هنرمند سینما، علی عباسی تهیه‌کننده فیلم فارسی و منوچهر نوذری

مرجان هنرپیشه سینما و علی تابش



هر کس دیگری هم چنین نظری داشت... و چیز عجیبی که باید بگویم این است که اگرچه رادنی هارینگتون هرگز نتوانست به وصل راشل دیوانه برسد، رایان اوئیل چندین بار پای لی تیلور یانگ نشست که سرانجام با یکدیگر ازدواج کردند. بازی، چنانکه روزی از روزها پاراپارا پارکیتز در جواب جانی کارسون گفت، همه در انتظار آن بودند که این سریال تلویزیونی، پس از سه سال که از آغاز آن می‌گذشت، خاتمه پیدا کند.

در واقع رفته‌رفته از حرکت و سرعت فیلم کاسته می‌شد... درست مثل گراموفونی که نزدیک است خاموش شود... هر صحنه‌ای تکرار صحنه‌های گذشته بود و یک هفته طول می‌کشید که یک قدم به جلو برداشته شود... استیفن کرد که اکنون بزرگترین قهرمان واقعه در زمینه قانون و وکالت و دادگستری بود، بیشتر از هر کس دیگر، در جریان چند ماه گذشته، دستخوش ملال شده بود... او که مدتی زیر پای بی‌اندلسن نشسته بود و سرانجام او را به عقد ازدواج خود درآورده بود، با توهمی که توجیه‌پذیر

پل موئاش و هشت‌نویسنده‌اش تاسرحد امکان کوشش می‌کردند که میافارو را در اختیار داشته باشند اما میافارو که هنوز گرفتار عشق فراگ‌سیناترا بود تصمیم به ازدواج با او داشت، تصمیم گرفت که باز دیگر از میان گروه بیرون برود... این امر مصیبتی بود... هشت‌نویسنده موئاش، از قرار معلوم، ماه‌ها بر سر ازدواج رادنی هارینگتون و الین مکنزی کار کرده بودند... و اکنون ستاره فیلم میخواست همه چیز را بگذارد و برود...

چاره آن بود که الین مکنزی بوسیله راننده دیگری کشته شود اما کشته شدن او سرانجام صلاح دیده نشد... و آنکه لی ویر را دیدیم که با لحن تهدیدآمیزی با الین حرف می‌زد... و بعد الین را دیدیم که در میان ما، در جاده‌ای که به سوی نیویورک می‌رفت، ناپدید شد...

و در این ایام گروه نویسندگان پل موئاش در صدد برآمدند که دختری برای دکتر راسی و دختر دیگری برای رادنی هارینگتون پیدا کنند... و این بود که راشل ولز (لی تیلر یانگ) را پیدا کردند تا سر هر دو مرد را گرم کند اما این دختر به قول «دیلن توماس» دختر دیوانه‌ای مثل پردگان بود... ریئا و نورمن هارینگتون این دختر را در کلبه‌ای میان جنگل پیدا کرده بودند و از قرار معلوم او از ترس جاک چندلر، مردی که تازه‌ترین عضو طبقه‌های پایین بود، در آنجا پنهان شده بود... نورمن او را به بیمارستان دکتر راسی آورد و جاک چندلر، نیز که سرپرست قانونی او بود بدنبال او به بیمارستان رفت... چندلر از قرار معلوم، به راشل نظر داشت... اما



مارتین پیتون



آیلین مکنزی



هاناکرد



لسلی هارینگتون



رادنی هارینگتون



رینا جکس



استیفن کرد



دکتر مایکل راسی



جوچر ناک



الیوت کارسن



آدا جکس



جورج اندرسن



آیلین مکنزی



الای کارسن



کیم شوستر



آیلین مکنزی



کلر مورتن



دیوید شوستر



دکتر مایلز



لومایلز



دورس شوستر

خدا حافظ پیتون پلیس!

-۴-

● **دارایی گریس متالیوس که ۱۳۰ هزار دلار تخمین زده شده بود سرانجام «هیچ» از آب درآمد به اضافه ۱۷۰ هزار دلار بدهی مالیاتی!**

● **دست‌نهیته اصلی پیتون پلیس و دیگر رمانهای گریس متالیوس جمعاً به ۲۲۰ دلار فروخته شد!**

است به حرفهای لی ویر گوش داده بود و به حکم این حرفها سوزنن پیدا کرده بود که پتی هنوز هم شوهر سابق خود رادنی هارینگتون را دوست می‌دارد. و از همه بدتر اینکه، استیفن کرد اطلاع یافته بود که رادنی پیتون پیر، بسبب وجوه اشتراکی که در میان خود و پتی دیده بود، همه ثروت خود را به او هبه کرده بود بشرط آنکه از استیفن کرد طلاق بگیرد و دوباره زن رادنی هارینگتون بشود.

پتی این پیشنهاد را جانانه رد کرد اما هارتن پیتون پیر مصمم بود که در این راه پیشی برود. زنی بنام اندرسن وانلین را بخانه خود آورد تا استیفن کرد را اغوا کند... و برای آنکه اصل قضیه را پنهان بدارد، اعلام داشت که تصمیم گرفته است با اندرسن ازدواج کند و همه نطفه‌های هارینگتون را از ارث محروم کند. اندرسن استیفن را به خانه‌اش در بستن دعوت کرد اما استیفن، قهرمانانه، در برابر اظهارعشق او مقاومت کرد اما پتی که ماشین خود را در بیرون خانه نگه داشته بود، دلخوری خود را پیدا کرد... و آتوق چون به خانه پیتون در پیتون‌پلیس برگشت با اندرسن مشاجره کرد و اندرسن که زیاد براندی خورده بود، تصادفاً از پله‌ها پایین افتاد و گردنش شکست... و پتی در شب تازیک فرار کرد... و اشی جاکس - پدر ولنگرد ریئا جاکس و پدرزن نورمن هارینگتون - که خدا می‌داند چه نسبتی با هارتن پیتون پیر داشت - پیشنهاد لسلی هارینگتون را که مصمم بود هارتن پیتون پیر را پیش از ازدواج با اندرسن بقتل برساند - پذیرفت... و روزی که برای قتل هارتن پیتون پیر در گوشه‌ای کمین کرده بود، بدست لی ویر گرفتار و خلع سلاح شد و لی ویر طبق تعالیم هارتن پیتون پیر، عازم قتل لسلی هارینگتون شد اما هارتن پیتون به لسلی هارینگتون تلفن زد و او را از حمله‌ای که نزدیک بود آگاه کرد و از اینرو لسلی هارینگتون لی ویر را کشت... و بدینگونه کاری که هارتن پیتون پیر می‌خواست صورت گرفت زیرا که لی ویر از مکافات مرگ آن هاوارده، نوه پیتون، مصون مانده بود.

و در اینجا بود که مرد شکم‌گنده روی صفحه تلویزیون پیدا شد و اعلام‌داشت که داستان به پایان رسیده است و ما باید خودمان به کشف جزئیات آن بپردازیم. بازی، پیتون‌پلیس، به عنوان نخستین و درازترین سریال شبانه ۶۲ میلیون دلار برای شرکت سخن پراکنی آمریکا و ۲ میلیون دلار برای پل موئاش و میلغ غیر-معلومی برای بچه‌های گریس متالیوس فراهم آورد... سه‌تپه‌کننده و پنجم‌نویسنده و شصت هنرپیشه... و خدا میداند چند اویاتور و چند کانون آکبسی و چند انکل را پولدار کرد... و در واقع هیچ راهی نبود که ماجری بشکل منطقی به پایان برسد... اگر چه پل موئاش می‌خواست که شهر بدست خانواده مایلز آتش زده شود.

ناشرین کتاب نیز مثل تهیه‌کنندگان تلویزیون از پول بدشان نمی‌آید... و اگر پل موئاش در سایه داستان دنباله‌دار پیتون-پلیس ثروتی بهم زد، چرا نباید ما هم از راه نوشتن کتابهای جیبی انباشته از مسکس، ثروتی بهم بزنیم... این طرح کاملاً طرح حقیقت‌پنهان‌های بود...

بدینگونه نخستین کتابی که انتشار یافت «باز هم پیتون پلیس» بقلم راجر فولر بود که سخن از شهری می‌گفت که گریس متالیوس مشهور کرده بود... سپس در دوره‌ای کمتر از پنج سال کتابهایی به‌عنوان «کارناوال در پیتون‌پلیس» - «بذکاربچه‌های پیتون‌پلیس» - «پهلوان در پیتون‌پلیس» - دختر خوشگلی از پیتون‌پلیس - خوشبهای پیتون-پلیس - اسرار پیتون‌پلیس - وسوسه‌های پیتون‌پلیس - لرزه‌های پیتون‌پلیس - انتشار یافت.

سالی که بر گریس متالیوس گذشت سال خوشی نبود. زیرا که چهارمین داستان او به نام «نه حضرت آدم نه عدن» با حمله‌ها و تمسخرها روبرو شد... خبری انتشار یافته بود که او قصد دارد وقایع دیگری از وقایع پیتون‌پلیس را برشته تحریر درآورد... اما گریس متالیوس در این باره چنین گفت: «این حرف دروغ محض است. من باردیگر چیزی در باره پیتون‌پلیس نخواهم نوشت... و یقیناً نخواهم نوشت...» و به خبرنگار دیگری گفت که هرگز دیگر کتاب نخواهد نوشت... و در باره زندگی شخصی خود چنین گفت: «می‌تستیم... و ساعتها ازینجوره به بیرون نگاه می‌کردم... اینجا، صحت و سلامت داشتم، عرق می‌خوردم... گریه می‌کردم...»

گریس متالیوس در یکی از روزهای سرد فوریه ۱۹۶۴ برای خرید به بستن رفت دوست می‌داشت که در «نورث‌اوه» گردش کند و شام و ناهار خود را در رستورانهای ایتالیایی بخورد. عصر روزجمعه بیست و یکم فوریه که شب ولادت چرچ واشنگتن است، در خیابانها پرسه می‌زد که ناگهان حالتی بهم خورد. به هتل خود که پارک‌هاوس باشدیگرگشت... و به رختخواب رفت... طیب هتل آمد و او را معاینه کرد و به این نتیجه رسید که کاری از دستش بر نمی‌آید... و آتوق، بهزار زحمت، به کردن او گذاشت که به بیمارستان «بیت اسراییل» برود.

آن روز گریس متالیوس حس کرده بود که حالتی خراب است و خواست وصیت‌نامه تازه‌ای بنویسد. دوستی به نام جان ریس داشت که مردی ریشو و سی‌وپنج ساله و روزنامه‌نگار بود و زن و پنج بچه‌اش را در انکلسان گذاشته بود و از طرف مطبوعات آزاد منچستر برای مصاحبه با او آمده بود... بدینگونه نه‌ریس در کنار او ماند و گفتگوهای در باره ادبیات بمیان آمد... حتی تصمیم گرفتند داستانی با هم بنویسند و وقتی که گریس متالیوس به بیمارستان رفت اسم خود را در دفتر بیمارستان میسز گریس ریس نوشت. بیمارستان بزودی مرض او را مرض حاد کبدی تشخیص داد و به او گفت که در وضع خطرناکی است. ریس را بسراغ یک نفر وکیل دعای فرستاد. و ریس به پارک‌هاوس برگشت و مدیر هتل وکیل را که از قضا جلو دک سیکار خوش کار می‌کرد و از قضا جلو دک سیکار فروشی ایستاده بود، نشان داد.

«دریمس» وکیل دعای قبول کرد که به بیمارستان برود و وصیت‌نامه تازه را تنظیم کند. میسز متالیوس اعلام داشت که تسبیح جنازه‌ای نمی‌خواهد «تسبیح جنازه من ممکن است بصورت نمایش درآید... در عوض خواستار آن شد که جسدش

برای آزمایشهای بئف علوم پزشکی به دانشکده پزشکی دارتموت داده شود، یا اگر دارتموت نپذیرد، در اختیار دانشگاه هاروارد گذاشته شود (در واقع هیچیک از این دو موسسه جسد را بسبب اعتراض‌های خانواده او نپذیرفتند) از این گذشته، گریس متالیوس خواستار شد که جشمایش به فرد محتاجی داده شود اما بگویم که در باره تسبیح جنازه چندان زیاد شد که جشمایش او که می‌بایست در ظرف پنج‌صاع از حقه‌ها درآورده شده و به مخزن سپرده شود، بی‌مصرف ماند.

اما مسأله ثروت و حق تألیف او که طبق تخمین مقدماتی بالغ بر یک میلیون دلار بود برای خودش ماجرائی دارد... بسایه بگویم که گریس دو شوهر و سه بچه‌خود را از ارث محروم کرد و همه چیز را به جان ریس واگذاشت و گفت که بهترین کسی که صلاح بداند حواله بچه‌های او را بر-آورده کند... طبق بیشتر گزارشها، وقتی که وصیت‌نامه، در آن روز دوشنبه، شبانگاه، نوشته شد و یک نفر دکتر و یکی از افرادی آن را به عنوان شهود امضاء کردند، جان ریس در کنار بیمار نبود... حتی هرمان ام-کروپ که مرد شصت و سه ساله‌ای بود و برای عیادت دختر بیمارش آمده بودند، شاهد که وصیت‌نامه چه کسی را بعنوان شاهد امضاء می‌کند. و این مرد بعداً چنین گفت: وارد اتاق شدم... او روی تختخواب افتاده بود و حالت بسیار بد بود... قیافه‌اش رنگ بریده بود اما خودش چست و جلاک بود... داشتند «سرم» به او تزریق می‌کردند.

وقتی که مراسم تمام شد، گریس متالیوس روی تختخواب افتاد و با «ریس» در باره بچه‌های خود و عجایب و غریب زندگی خودش حرف زد. انگار می‌دانست که امیدی به زنده‌ماندنش نیست «من دارم می‌میرم، «جان»... دارم می‌میرم...» و آن وقت، طبق روایت ریس، واپسین حرفهایش را زد: «مواظب جان خودش باش... در در سر نزدیک می‌شود...»

پس از آنکه گریس متالیوس درگذشت، مطبوعات «بستن» فرصتی برای تعقیب جان ریس بدست آوردند. یکی از روزنامه‌ها «ده‌ریکورد امریکن» نوشت که «مرگ نویسنده مشهور از روی اسرار زناشویی برمی‌دارد... مرد موزی در حدود یک میلیون دلار به چنگ آورده است...» ریس مدت دو روز بی خبرنگاران گشت و آن وقت مصاحبه‌ای در دفتر آن وکیل دعای که گفتیم ترقیب داد. بالاس سیاه به جلسه مصاحبه آمد و در آن‌حوال که بقول یکی از خبرنگاران وحشت‌زده به نظر می‌آمد، چنین گفت: «من گریس متالیوس را نویسنده بزرگی می‌شردم... و باقاف سرگرم نوشتن داستانی در باره روابط نزدیک انگلستان و نیوا انگلند و سناریوی درباره دهشت‌های واقعی و خیالی بچه دهشت‌سالی بودیم... و از این گذشته هیچ نظری به دارایی او ندارم.»

خانواده - و مخصوصاً دختر بزرگش مارشا که در آن زمان بیست ساله بود و با نجاری به نام دوپویس، اهل لاکوئیا، نیو-همپشایر، ازدواج کرده بود، جسد گریس متالیوس را تصاحب کردند و در باره برگزاری مراسم تسبیح جنازه اصرار کردند. دادگاهی بقیه در صفحه ۱۴

پاسخ به يك نامه

«بحث شما را درباره تلویزیون و اطفال بدقت میخوانم و سعی دارم از نتایج تحقیقاتی که تا کنون انجام گرفته نهایت استفاده را بکنم. اما نکته‌ای که هنوز برای من روشن نشده این است که چه نوع صحنه‌هایی از برنامه‌ها، موجب ناراحتی اطفال میشود. آیا آنچه فقط خود مرا ناراحت میکند باعث اضطراب و تشویش فرزندانم میشود یا ممکن است آنها از دیدن صحنه‌هایی ناراحت بشوند که من کوچکترین توجهی به آنها ندارم. خواهشمندم در این مورد توضیحاتی بدهید.»

ربابه فلکی»

● جواب به این سؤال ساده نیست. اطفال با یکدیگر فرق دارند و معمولاً يك صحنه واحد از يك برنامه تلویزیونی نمیتواند موجب وحشت همه آنها بشود. شاید اگر اینطور بود مسئولان تلویزیونها سزاوارتی میتوانستند پاره‌ای از صحنه‌ها را از برنامه‌ها حذف کنند. اما میدانیم در حالیکه طفلی از خطر سقوط يك پرندۀ از روی دیوار وحشت میکند، طفل دیگری حتی از دیدن صحنه‌های زرد و خورده نمیشود. البته تأثیر دیدن این صحنه‌ها را تنها با توجه به عکس‌العمل‌های ظاهری اطفال و ترس آن‌ها نمیتوان اندازه گرفت. با اینهمه پدران و مادران اگر به این قبیل عکس‌العمل‌ها توجه کنند پس از مدتی متوجه خواهند شد که وجود چه عواملی در کدام صحنه‌ها موجب وحشت فرزندان آنها خواهد شد. در اینگونه موارد، بچه‌ها را باید گفتگو گرفت و با سؤال و جواب به آنچه آنها را آزار میدهد پی برد. دانشمندان، هرچند در این مورد توجه و احساس مسئولیت پدران و مادران را توصیه میکنند، با نگرانی بیش از اندازه و مبالغه آمیز آنها موافق نیستند. اصولاً لزومی ندارد بزرگسالان ترس‌ها و تمسب‌های خود را که از تجارب و ضوابط مورد قبول دنیای خودشان ریشه میگیرند بدون تأمل به بچه‌ها نسبت بدهند. آزمایش «مؤسسه تحقیقاتی رادیو و تلویزیون» آشکار ساخت که گاهی بین گرایش و طرز فکر پدر و مادر و بچه‌ها نسبت به صحنه‌های ناراحت کننده برنامه‌ها تفاوت فراوانی وجود دارد. این مؤسسه با استفاده از پرسشنامه‌های متعدد و روش تجزیه و تحلیل برنامه‌ها، عکس‌العمل دویست دانش آموز سالهای پنجم و هشتم و اولیای آنها را در مورد تعدادی از برنامه‌های تلویزیونی مورد ارزیابی قرار داد. پنج برنامه از ۲۲ برنامه تلویزیونی که برای ارزیابی انتخاب شده بود دارای صحنه‌های خشونت آمیز متعددی بود که پدران و مادران اطفال، مایل بودند فرزندان‌شان آنها را نبینند. صحنه‌هایی که بیش از اندازه مورد تقبیح اولیای قرار می‌گرفت شامل اعمال خشونت آمیز و بخصوص بیرحمانه بود که میترسیدند فرزندان‌شان آنها را در زندگی واقعی مورد تقلید قرار دهند و یا تحت تأثیر آنچه دیده‌اند از اسلحه و ابزار و آلاتی که ممکن است در اختیار ایشان قرار بگیرد استفاده کنند.

با وجود این مطالعه اطفال نشان میداد که اکثریت ایشان اصولاً به تماشای صحنه‌هایی که پدران و مادران را ناراحت کرده بود علاقتند نبودند و از دیدن آنها نیز احساس ناراحتی نمیکردند. البته پاره‌ای از صحنه‌ها نیز بود که تماشای آنها اطفال و اولیای ایشان را به يك اندازه ناراحت میکرد.

اطفال خشن و تلویزیون

بررسی یونسکو از تحقیقات مربوط به تلویزیون و اطفال نشان میدهد پاره‌ای از اطفال که بدلیل خاص اجتماعی و روانی اصولاً مهاجم و خشن هستند، بیش از سایر کودکان بدیدن برنامه‌هایی که عوامل خشونت و شرارت در آنها به چشم میخورد علاقمند هستند و سعی دارند بیشتر این برنامه‌ها یا فیلم‌ها را ببینند. در نوع برنامه‌هایی که آنها انتخاب میکنند تنوع و تازگی کمتر به چشم میخورد. البته حساب این قبیل اطفال را باید از سایر کودکان جدا کرد؛ با اینهمه برخورد آنها با تلویزیون نکات جالب و قابل ملاحظه‌ای را روشن میسازد.

بسیاری از محققان از تأثیر تلویزیون بر روی اطفال و نوجوانان مهاجم و خشن ابراز نگرانی کرده‌اند. آنها سهم‌ترین تأثیر برنامه‌های تلویزیونی را بر این دسته از تماشاگران خردسال، در همانندی با قهرمانان خلاقکار و متجاوز میدانند. آنها میگویند هرچند بسیاری از این قهرمانان بصورت مثبت و آیدآلی به نوجوانان معرفی میشوند، اما اکثر آنها برای حل مشکلات شخصی و اجتماعی خود از شرارت و خشونت استفاده میکنند و در موارد بسیاری، خود را سزاوار تیب و مجازات «قهرمان بد» داستان را برعهده میگیرند.

پاره‌ای از محققان فرانسوی متوجه شدند اطفال بزهکار شیفته و فریفته آندسته از قهرمانانی در فیلم سینمایی هستند که بقول آنها: * خوب دعوا میکنند.... * میدانند چطور با زنها رفتار کنند.... * بر کلیه موانع و مشکلات غالب میشوند..... * به قوانین و مقررات اخلاقی احترام نمیگذارند..... * معمولاً در نقش‌های میهم و کنگک ظاهر میشوند، بطوریکه تماشاگر نمیتواند بگوید آنها مثلاً طرفدار و کمک پلیس هستند یا از گانگسترها حمایت میکنند.

این محققین پس از تجزیه و تحلیل عکس‌العمل، اطفال بزهکاری که مورد آزمایش بودند اینطور نتیجه گرفتند که بدست آوردن تجاربی از این قبیل از راه وسائل ارتباط جمعی برای اطفال بزهکار یا آندسته از اطفال نوجوانانی که طبیعتاً به انجام اعمال خشونت‌آمیز تمایل دارند خطرناک باشد.

بی‌تردید اگر معلوم شود که تلویزیون در عوض تخفیف حالت خشم و سیزده‌جویی که «فش‌بک» به یک مورد آن اشاره کرده بود، در این قبیل اطفال تأثیر منفی داشته و باعث بروز شرارت میشود باید آنها را از تماشای مداوم بازداشت. البته باید امیدوار بود که آموزش قوانین اجتماعی به اطفال و نوجوانان، بخصوص در مراحل اولیه زندگی، آنها را از ارتکاب اعمال

تلویزیون و

اطفال

ترجمه و تألیف

دکتر ابراهیم رشیدپور

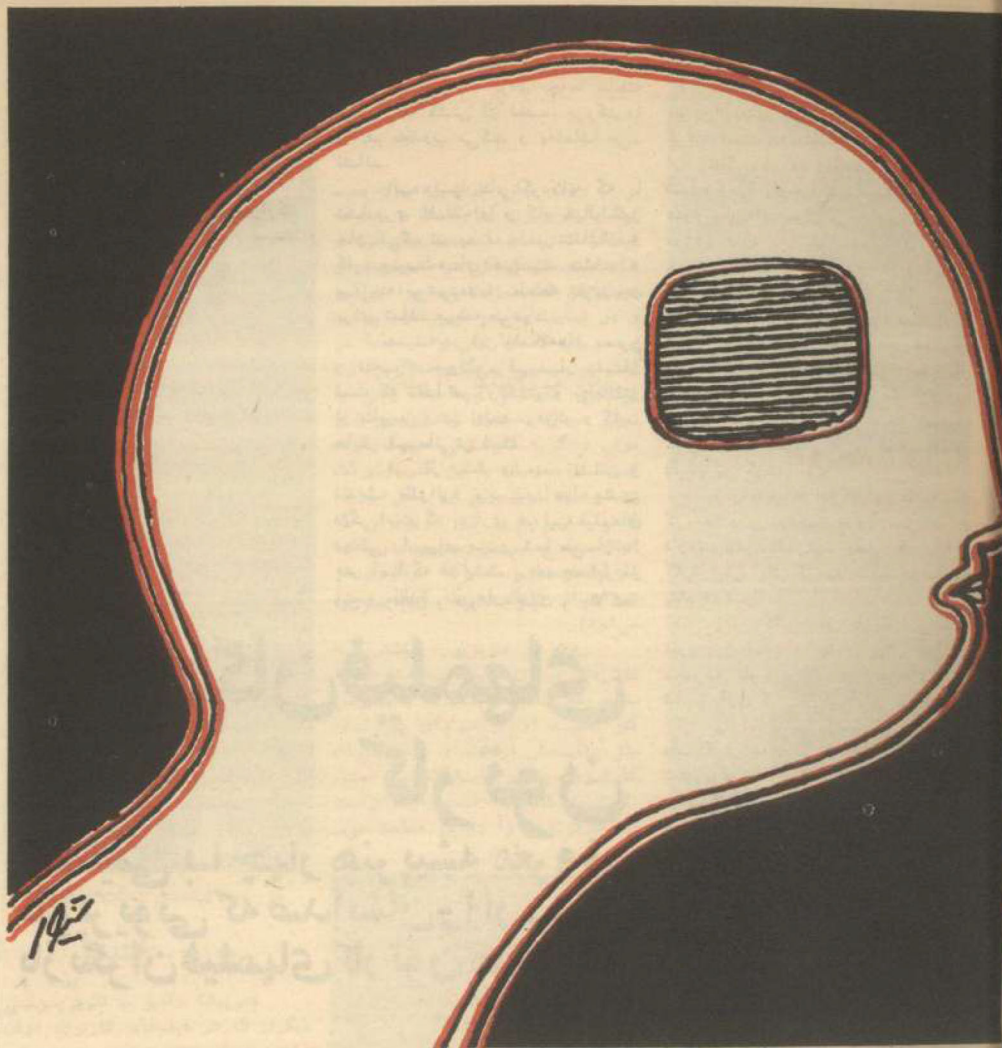
● وقتی پدر و مادر مشاهده میکنند که فرزندان‌شان بجای بازی با دوستان، تمام وقت خود را پای تلویزیون میگذرانند، باید فوری مسأله مهم روابط اجتماعی آنها را مورد دقت قرار دهند.

● باید با کودکان و نوجوانان درباره برنامه‌های تلویزیون بحث و گفتگو کرد تا از تأثیر سوء برنامه‌های که نمایشگر خشونت شرارت است جلوگیری شود.

منفی و خشونت‌آمیز باز دارد و تلویزیون نیز بدون آمادگی طفل و محیط، قادر به برهم زدن نظم و آرامش او نیست، اما بهر حال با توجه به تحقیقاتی که تاکنون انجام گرفته نمیتوان گفت دیدن برنامه‌های خشونت‌آمیز در تلویزیون از ارتکاب این قبیل اعمال در زندگی روزمره خواهد کاست.

اطفال عادی و تلویزیون

در مورد سایر اطفال، وضع بمقدار قابل ملاحظه‌ای فرق میکند. در مورد اطفال عادی شاید مناسب باشد با توجه به تحقیقی که بوسیله «ماتیلدا راپلی» و همکارانش انجام گرفته به نکته مهمی اشاره کنیم. «رایلی» در آزمایش خود به این نتیجه رسید که رابطه طفل و همسالانش، عکس‌العمل و طرز برخورد او را در مقابل برنامه‌های خشن و حادثه‌ای بمقدار قابل ملاحظه‌ای تعیین و روشن میکند. بطور مثال، طفلی که با دوستان و همسالان خود روابط دوستانه و حسنه ندارد ممکن است بتدریج بسوی زندگی تنها و تخیل‌آمیزی سوق داده شود که در آن میبانات و شرارتهای نمایش داده‌شده در برنامه‌های تلویزیونی، او را از ناراحتی‌ها و مشکلات واقعی زندگیش



جهت اهمیت فراوانی که نویسندگان و مربیان تربیتی برای آن قائل هستند در این قسمت بدقت‌مورد ارزیابی و تجزیه و تحلیل قرار میگیرد.

بحث و گفتگو درباره تلویزیون

قبلاً ضمن اشاره به آنچه میتوان در زمینه تقویت رشد عمومی ذهن اطفال، نسبت به درک و فهم روابط و مسائلی که در برنامه‌های تلویزیونی مطرح میشوند به عمل آورد، از روش گفتگو سخن به میان آمد. نویسندگان و مربیان بسیاری توصیه کرده‌اند که با استفاده از این روش به اطفال و نوجوانان فرصت داده شود که دنیای افسانه‌ای و تخیل‌آمیز برنامه‌های تلویزیون را تا آنجا که امکان دارد بشناسند و در پرتو این درک و شناسائی، بی‌جهت تحت تأثیر آنچه میتواند فقط در حد يك سرگرمی، دقایقی از اوقات آنها را به خود اختصاص بدهد قرار نگیرند.

از طرف دیگر گفتگو با تماشاگران خردسال و نوجوانان تلویزیونی مربیان و پدران و مادران را با برداشت‌های صحیح و غلطی که فرزندان آنها از وقایع، روابط، و مفاهیم عرضه شده دنیای تلویزیون کرده‌اند آشنا میسازد. این آشنائی میتواند فردی و خصوصی باشد و میتواند جنبه عمومی بخود بگیرد. بعبارت دیگر، هر پدر و مادری میتواند ضمن بحث و گفتگوهای دوستانه و خانوادگی، احساس و ادراک فرزندان خود را از آنچه بدون آگاهی و پشتوانه لازم دیده‌اند بشناسد و یا حدس بزند. از طرف دیگر، همانطور که در بعضی از ممالک پیشرفته دنیا انجام شده، مربیان و مسئولان مؤسسات آموزشی میتوانند ضمن اجرای برنامه‌های صحیح و مدرن، گفتگو درباره تلویزیون را بصورت يك برنامه مفید فرهنگی همگانی سازند. تلویزیون میتواند دروسی مثل ادبیات، انشاء و هنر مورد اعتنا و توجه معلمان قرار گیرد و از کودکان دبستانی و دبیرستانی خواسته شود که ضمن آشنائی با سایر پدیده‌های پدران و مادران بدون اینکه بی‌جهت با احساس نگرانی و اضطراب، خالق مشکلات جدید بشوند میتوانند از درسد احتمال بکاهند. بقول «شرام» آنها همیشه میتوانند از طریق که در اختیار دارند به این منظور بهره‌برداری کنند. منتها باید توجه داشت که اجرای تمام روش‌های همیشه میسر و ممکن نیست و به نتیجه نمیرسد. تنها یکی دو طریق را عاقلانه و با احتیاط میتوان بکار گرفت و موفق شد.

پدران و مادران میتوانند در درجه اول با فراهم ساختن سرگرمی‌های مناسب و اجرای يك برنامه منظم برای تفریح و وقت‌گذرانی، توجه اطفال را از تلویزیون و تماشای برنامه‌هایی ارتباط جمعی نمیتوانند حاصل تعیین‌کننده جنایت و بزهکاری در واقعیت باشد، اما احتمال اینکه فردی از تماشاگران جوان و بی‌تجربه در مراحل و موقعیت‌های بدی، تحت تأثیر عوامل مستعد محیط، و آنچه از تلویزیون فراگرفته، هنگامیکه پسر و مادری فرزند خود را بیش از اندازه سرگرم بازی با تخیلاتی که ماده اولیه آنها را از داستانهای تلویزیونی اخذ کرده‌اند ببینند، خطر به‌شمار رفته‌اند آگاه کنیم. به

من هرگاه پدر و مادر متوجه شدند که از تلویزیون در محیط خانواده بعنوان وسیله‌ای برای آرام ساختن بچه‌ها استفاده میکنند، لازم است روش خود را مورد توجه دقیق قرار داده و از خود بپرسند که آیا واقعا لازم است سکون و آرامش ظاهری اطفال را به این قیمت خریداری‌باشند؟ متأسفانه پدران و مادران بسیاری که اصولاً تلویزیون را بخاطر اطفال هم سن و سال خود را جلب کرده‌اند و مورد احترام آنها قرار گیرند، من است از الگوی شرارت و خشونت که تماشای برنامه‌ها در اختیارشان گذاشته استفاده کنند.

شک نیست که روابط ناخوشایند طفل با پدر و مادر و سایر اطفال خانواده نیز میتواند او را بسوی زندگی تخیل‌آمیز و غیر واقعی سوق دهد. «شرام» در هر دو زمینه به نکات جالب اشاره میکند. او می‌نویسد: «هرچند ما من از پیش کشیدن بحث روابط اطفال با همسالان و پدران و مادران تجزیه و تحلیل وظایف اولیای نسبت به سلامت روانی فرزندان آنها نیست اما ما پدران و مادران را از نکات چندی در زمینه تأثیرات تلویزیون، علامت خطر به‌شمار رفته‌اند آگاه کنیم. به

باید فکر پیدا کردن راهبانی باشند که یکمک آنها بین طفل خود و سایر اطفال همسن و سال او رابطه و نزدیکی بیشتری فراهم سازد.

يك نتیجه کلی و چند راه حل

تأثیر تلویزیون در شرارت و خشونت را از جهات مختلف بررسی کردیم. در پایان این بحث لازم است به چند نکته کلی که جنبه نتیجه‌گیری دارد اشاره کنیم و با ارائه طرز و روش‌هایی که مورد تأیید نویسندگان و مربیان تربیتی بوده است پدران و مادران را با آنچه در این زمینه میتواند انجام دهند آشنا سازیم.

بررسی یونسکو در مورد مسأله شرارت و تأثیر آن در اطفال و نوجوانان نظر «برکوتیز» را تأیید میکند. بعبارت دیگر، در حالیکه نمایش مبالغه آمیز شرارت و خشونت در بسیاری از برنامه‌های تلویزیونی و سایر وسائل ارتباط جمعی نمیتوانند حاصل تعیین‌کننده جنایت و بزهکاری در واقعیت باشد، اما احتمال اینکه فردی از تماشاگران جوان و بی‌تجربه در مراحل و موقعیت‌های بدی، تحت تأثیر عوامل مستعد محیط، و آنچه از تلویزیون فراگرفته، هنگامیکه پسر و مادری فرزند خود را بیش از اندازه سرگرم بازی با تخیلاتی که ماده اولیه آنها را از داستانهای تلویزیونی اخذ کرده‌اند ببینند، خطر به‌شمار رفته‌اند آگاه کنیم. به

تلویزیون و اطفال

یکبار اشاره کردیم «مؤسسه فیلم انگلستان» که در تدوین این برنامه مهم سهم معتبری داشته، در این زمینه کتابی جامع و خواندنی منتشر کرده است. این کتاب به بسیاری از سؤالاتی که ممکن است ذهن ما را به خود مشغول دارد جواب میدهد.

مؤلف کتاب که خود سالها به تدریس سینما و تلویزیون در مدارس اشتغال داشته و ریاست «انجمن آموزش فیلم و تلویزیون» نیز برعهده او بوده است، اعتقاد دارد: آنچه در این زمینه انجام گرفته (و به بهترین آنها در کتاب او اشاره شده) میتواند راهنمایی باشد برای تمام مؤسسات آموزشی دنیا که مشتریان آنها (اطفال و نوجوانان) در برخورد با «دنیای تلویزیون مسائل و مشکلاتی را بوجود آورده اند و جامعه آنها احساس کرده است که باید در این مورد اقدامی کرد. بی تردید اجتماعات روستایی جوانی که هنوز تلویزیون را عمیقاً نپذیرفته اند مورد نظر نخواهد بود. صحبت از شهرها و اجتماعاتی است که زندگی صنعتی، خانواده‌ها را جدا از یکدیگر مجبور به پر کردن خلاء تفریح و سرگرمی با تلویزیون ساخته و اطفال و نوجوانان خانواده‌ها نیز بدلیل فراوانی که در مقالات قبل به آنها اشاره کرده‌ایم در این سرگرمی که در دست فراوانی از آن برای بزرگسالان فراهم شده است شریک هستند.

«هیگنز» مؤلف کتاب «گفتگو در باره تلویزیون» اعتقاد دارد، فرهنگ عمومی مردم عصر و دوره ما، بلاخص اطفال و نوجوانان، بمقدار قابل ملاحظه‌ای تحت نفوذ و تأثیر وسائل ارتباط جمعی به‌خود شکل و فرم میگیرد. از این میان، نقش سینما و تلویزیون آشکارتر است. فیلم و برنامه‌های تلویزیونی را باید از عوامل مؤثر محیط اطفال و نوجوانان شهری به حساب آورد که اگر از دیدگاه معلمان و مسئولان سیستم‌های آموزشی بدور بماند، بی‌تردید تأثیر خود را خشن‌تر و غیر قابل کنترل‌تر برجای خواهد گذاشت.

«هیگنز» پس از این مقدمه، با ذکر مثال و نمونه‌های فراوان، روش اجرای برنامه بحث و گفتگو درباره تلویزیون را بدقت و از زوایای مختلف روشن میکند. البته هدف او و مؤسسه فیلم انگلستان از انتشار این کتاب، آشنا ساختن مدارس و مؤسساتی است که میخواهند پنجره‌های خود را بر روی یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی عصر حاضر بگشایند و با اطفال و نوجوانان در اطراف آنچه‌ها و افکار آنها را به‌خود مشغول داشته است در کلاس‌های درس و انجمن‌های فوق برنامه سخن گویند. ولی نویسنده و ناشر هر دو اعتقاد دارند که پدران و مادران نیز میتوانند از توصیه‌ها و روش‌های ارائه شده به‌نحو قابل ملاحظه‌ای بهره‌مند شوند.

«ناتام»

کارتون، یا مضحک قلمی، یکی از دوست داشتنی‌ترین برنامه‌های تلویزیون است که برای بچه‌ها ساخته می‌شود اما کشش آن اغلب، بزرگترها را هم مجذوب می‌کند و به تماشای آنها نشاند.

این داستان‌های کودکانه که با تصاویری افسانه‌ای و گاه خیال‌انگیز جان می‌گیرند به مدد هنر نقاشان و کارتون‌نویس‌های هنرمند ساخته و پرداخته می‌شود و از صفحه تلویزیون برای تماشا عرضه می‌شود.

همیشه در این افسانه‌های مصور و متحرک حیوانی، قهرمان داستان است که غالباً هم زرنگ‌تر و بی‌باک‌تر از سایرین و در نتیجه موفق‌تر و کار-هایش قهرمانی‌تر است.

غیر از دست هنرمند نقاش و اندیشه طنزآلود نویسنده، هنر چندن دیگری است که به‌یاری هم این فیلم‌های دیدنی را برای من و شما می‌سازند؛ هنر آنها که در پشت پرده، صداپرداز این قهرمانان و حیوانات چست و چلا کند.

گویندگان فیلم‌های کارتون

آشنایی با چهار هنرپیشه معروف تلویزیونی که صدایشان را از دهان بازیگران فیلم‌های کارتون میشنوید

ترجمه: بیژن سمندر

هنرمندانی که با تغییر صدا و حالت صحبت و حتی آوازهای گوناگون به‌نقش این حیوانات جا می‌گیرند و از زبان آنها صحبت می‌کنند تا به‌بهترین وجه، اندیشه فیلساز و نقاش را به تماشاکر القا کنند، مشهورترینشان، چهارتن‌اند که این چهارتن از بهترین صداپردازان کارتونی‌های تلویزیون هستند و شاید هر بار که شما کارتونی از تلویزیون تماشا می‌کنید، یکی از این چهار، بزبان حیوانی صحبت و ایفای نقش می‌کند. و در این صفحه، ضمن زندگی‌نامه این چهار هنرمند که خود نیز بازی‌سازان تلویزیون هستند، تصویرهایی از آخرین اثر و تازه‌ترین کار تلویزیونی آنها را که نقش‌پذیر صدایشان گردیده است و برای روز-های کریسمس و آغاز سال مسیحی در استودیو دیستی (کالیفرنیا) تهیه شده برای شما فراهم آورده‌ایم.

زازا گایور

از جوانان عهد قدیم است که پیروان‌های سینما و تلویزیون لقب گرفته است. دوستانش می‌گویند «زازا آب زندگی خورده واکسیر جوانی‌یافته است» زیرا باوجود سن زیادی که دارد هنوز چهره‌های جوان و جذاب و اندامی موزون دارد و با آنکه حدود ۵۰ سال از عمرش گذشته هنوز رد پای زمان بر چهره جذابی نمانده است.

زازا گایور، اهل مجارستان است و با آنکه چندین سال است که درهالیوود با انگلیسی زبان‌ها هم‌دل و هم‌زبان است، هنوز لهجه شیرین مجاری از کلامش می‌ریزد و همین لهجه است که سخن او را شنیدنی‌تر و نقش او را دلپذیرتر کرده است.

زازا، بیشتر در کارتون‌ها به‌جای گریه‌ها و پرنده‌ها حرف می‌زند و تازه‌ترین اثرش، یعنی کاراکتر کارتونی یک گریه سفید زیباست بنام دوشس!

زازا گایور از بازیگران خوبی تلویزیون است و چندی پیش نیز در مجموعه تلویزیونی «سرزمین‌های سبز» شاهد بازی گرم و گیرایش بوده‌ایم. زازا، تنها زندگی می‌کند دلبستگی به‌کار است و کارش منحصر به تلویزیون، او خودش از صمیمی‌ترین تماشاگران کارتون است و شیفته‌تر از کودکان به تماشای آن می‌نشیند.



زازا گایور (دوشس!)

Buttram's Bloodhound



پت - باترام (سگ شکاری)

پت - باترام

پت، از دست اندرکاران قدیمی تلویزیون است، اهل کالیفرنیاست و اولین کار هنری خود را که برای کودکان تهیه و اجرا می‌شد با والت دیستنی شروع کرد و هنوز هم در این زمینه کار خود را در استودیو دیستی ادامه میدهد. و در همان جاست که غالب این فیلم‌های کارتون را برای تلویزیون می‌سازد و تهیه می‌کند پت-ازدواج کرده و مردی خانواده دوست است بچه‌های خود را دوست دارد هیچگاه لطف پدران را از آنها دریغ نمی‌کند. خودش گفته است: انگیزه من در این کار، عشق بی‌پایانم به‌فرزندان خودم است و راستش را بخواهید وجود همین کودکان باعث شد که من در این راه گام بگذارم. یادم می‌آید برای اولین بار که می‌خواستم دختر کوچک‌را که به‌پناه گرفته بود آرام کنم، برای قصه‌های خیال‌انگیز گفتم و به‌صدای پرندگان روی کودکم تأثیر گذاشت. کار خیلی روی کودکم تأثیر گذاشت. بعدها کم‌کم قصه‌گویی به‌زبان پرنده‌ها برایم جزو وظایف خانه شده بود تا اینکه دریافتم کودکان هم در این دنیای بزرگ سهمی دارند و بدنبال کارتونی سازی رفتم.

پت هنوز با استودیو دیستی کار میکند و آثار جالبی برای تلویزیون تهیه می‌کند.

روت - بوزی

A Bassett



جورج - لیندسی (سگ پاکوتاه)

جورج - لیندسی

هنرپیشه رادیو - تلویزیونی دیگری که در فیلم‌های کارتون، در آن واحد به‌جای چند پرنده و خزنده صحبت می‌کند، جورج لیندسی نام دارد.

جورج ۳۸ سال پیش در ایالت اوهایو به‌دنیای آمد و بهترین ایام عمر خود را روزهایی می‌داند که با والت دیستی فقید، کار می‌کرده و به‌قول خودش از او فنون ارانه هنر برای کودکان را آموخته است.

جورج علاوه بر ذوق گویندگی و هنرپیشگی، خودش یک‌کاریکاتورست ماهر است و تا حال چند نمایشگاه از کارهای خود ترتیب داد است و برای چند روزنامه معتبر هم کاریکاتور می‌کشد.

جورج لیندسی، ازدواج کرده است و بازن و دو فرزندش در کالیفرنیا اقامت دارند. او آرزو دارد که یک‌روز بتواند جای والت دیستی را در جهان هنر بگیرد.

جورج لیندسی، ازدواج کرده است و بازن و دو فرزندش در کالیفرنیا اقامت دارند. او آرزو دارد که یک‌روز بتواند جای والت دیستی را در جهان هنر بگیرد.

روت بوزی (اسب آوازه‌خوان)

یتون پلیس ...
بقیه از صفحه ۹

هم در این زمینه بنفع خانواده متالیوس و علیه تمایل زنی که خواسته بود پس از مرگش بحال خود گذاشته شود، رأی داد. بموجب رأی دادگاه که دو ساعت پیش از تشییع جنازه رسید، جناب مستطاب جان سورسن، کشیش اتحادیه کلیساهای کپلماتون در گورستان «یونین» در کولونیا مراسم ده دقیقه‌ای بجای آورد و جسد موقتاً در همان‌جا بجا سپرده شد تا پس از حلول فصل بهار به گورستان «اسپیت میتینگ» هائوس، در کپلماتون انتقال داده شود، شهری که مدل اصلی یتون پلیس را فراهم آورده بود....

در جریان مراسم تدفین بیست و پنج نفر در گورستان گرد آمده بودند. جان ریس که ممکن بود طبق اطلاع رسیده مورخه قرار بگیرد، در میان این بیست و پنج نفر نبود. اما چارلز دورینتینی، پدر گریس متالیوس، که سالها با هم بیگانه مانده بودند و سه بچه گریس متالیوس (مارشال بیست ساله و کریستوفر هفده ساله و سینتیای دوازده ساله - و پدرشان جرج متالیوس که اکنون سی و نه سال داشت و بعنوان مشاور راهنمایی در مدارس لالوود، ورمونت کار می‌کرد) در آنجا حضور داشتند و متالیوس که، طبق نوشته خبرنگاری، از نیویورک برای شرکت در مراسم تشییع جنازه به آنجا آمده بود در کنار قبر گریس زانو زد و دقیقه‌ای آرام و خاموش گریست.

از آنجا که قسمت بیشتری از وصیت نامه گریس متالیوس زیرپا گذاشته شده بود - جنازه‌اش از طرف دارت‌موت و هاروارد پذیرفته نشده بود و مردمی که خودش طردشان کرده بود بر سر آن دعا خوانده و گریه کرده بودند - کاملاً شایسته بود که اداره درآمد‌های ایالات متحده، مثل همیشه، در قضیه دخالت کند و نشان بدهد که کسانی که روحشان را به خیال خودشان به مامون Mammon فروخته‌اند، مثل گدا می‌میرند.... ساده‌تر بگوییم که دارایی میسز متالیوس که در ابتدا به ۱۳۰۰۰۰۰ دلار تخمین زده شده بود و بعداً ۱۲۷۰۰۰۰ دلار برآورد شد، سرانجام «هیچ» از آب درآمد و مامورین مالیات او را ۱۷۰۰۰۰۰ دلار به دولت بدهکار دانستند.

از اینرو مامورین حراج آمدند و آن خانه صد هزار دلاری را که خودش خریده بود و با نخستین پولی که از یتون پلیس به دستش آمده بود، روبراه کرده بود فروختند و بعد ساختمانی را که به عنوان نخستین سرمایه‌گذاری خود خریده بود بفروش رساندند. اسم این ساختمان مثل یتون پلیس بود و قیمت آن دوست هزار دلار تخمین زده می‌شد و این ساختمان و خانه چند هزار دلاری جمعاً به ۱۴۰ هزار دلار به فروش رفت و حتی این هم کافی نبود....

از اینرو مامورین حراج اموال شخصی او را هم فروختند و پولی که از آن محل بدست آوردند بالغ بر ۵۴۵۰ دلار شد.... این فروش متضمن فروش چندان بزرگی بود که محتوی دستبسته اصلی یتون پلیس و دیگر زمانهای او بود.... و قیمت همه این مجموعه ۲۲۰ دلار شد....

«پایان»

تلویزیون در خانواده و جامعه نو

اثر: انریک ملون مارتینز
ترجمه: جمشید ارجمند

تأثیر تلویزیون بر زمینه های سیاسی

گذشته از جنبه های «نمایشی» و «فرهنگی»، تلویزیون اهمیت فوق العاده ای به «اطلاعات» می بخشد: اخبار، حوادث، رپرتاژها، نقلها و غیره. این گونه برنامه ها چه نقشی دارند، آیا قادرند نظریات سیاسی تماشاگر را عوض کنند، تأثیر این برنامه ها بر تلقی افراد چگونه است؟ و در مرحله اول، وقتی اخبار و اطلاعات به تماشاگر ارائه می شود، چه روی می دهد؟

مسائلی که مطرح شد به این خاطر است که اطلاعات - از هر نوع که باشد - اساساً در حکم یک فریاد، یک خطاب و یک دعوت است که توجه را به جبهتی تعیین شده منعطف می کند. امروز، تعداد قابل ملاحظه ای از اطلاعات، که بر سر جلب توجه انسان به مبارزه برمی خیزند، تمییزی خارج از معیار در او به وجود می آورند که می تواند به صورت تکرانی و اضطراب تغییر شکل دهد.

دلواپس بودن یعنی خود را ناآرام، ناراحت، و تعقیب شده به وسیله هزاران شیخ و هزاران خطر حس کردن بی آن که هیچ کس مسئول این تمییز درونی باشد. اگر از چیزی ترس داشته باشیم، همه چیز دلواپسمان می کند، اما هیچ چیز مشخصی در این میان وجود ندارد.

هر اطلاعاتی دو قطب دارد: اطلاع دهنده و اطلاع گیرنده. اگر اراده و خواست اطلاع دهنده، واقع بینانه باشد، سعی خواهد کرد عناصر اساسی لازم را به اطلاع گیرنده بدهد تا او بتواند تصویری صحیح از واقعه ای که موضوع خبر قرار گرفته است به دست آورد.

اگر اطلاع گیرنده در حالتی باشد که خود را در اختیار اطلاع دهنده قرار دهد و به او اطمینان کند، اطلاعاتی را که به او داده شده بدون آن که سعی در تغییر شکلش به عمل آورد پذیرفت. در این مورد، محتوای اطلاع، در نزد اطلاع گیرنده عکس-المعملا به ذهنی و حسی به وجود خواهد آورد. عمق این عکس العملها طبعاً بر حسب خصوصیت محتوای اطلاع و حالت روحی اطلاع گیرنده تفاوت خواهد کرد.

پس اخباری وجود دارد که به شکلی خاص مورد توجه زمینه ذهنی واقع می شود و اخباری دیگر که مستقیماً زمینه احساسی را دستخوش خود می سازد. به سادگی می توان بین خبرها، اطلاعاتی را یافت که دوگانگی خطرناکی دارند و اطلاع گیرنده را مجبور می کنند که در زمینه ذهنی موافق با آنها باشند و در زمینه احساسی، مخالف.

بالمعکس، حوادثی هست که در زمینه احساسی، علاقه و جانبداری عمیقی برمی انگیزد اما در زمینه ذهنی، تحت تأثیر اخلاق یا سیاست و غیره محکوم می شود.

پس یک اطلاع بعدی مستلزم شراکتی کم و بیش زیاد، در واقعه نمایش داده شده است. تماشاگر، می بیند و حوادثی را که بر پرده جریان دارد چنان تعقیب می کند که گویی خود در محل حضور داشته.

روزنامه ها و عکسها، می توانند یک برجستگی احساسی و قابل حس به خبر ببخشند و خواننده را قبل از قرائت به سوی جبهتی تعیین شده سوق دهند. وقتی منبع خبر، «صداء» باشد (رادیو - تلویزیون)، تلاش شنونده برای دریافت اطلاع بسیار کمتر از خواننده است. تلاش کمتر، اندیشه کمتر به دنبال دارد، زیرا اندیشیدن مشکلتر و پیچیده تر می شود. اسناد ناطقی که همراه اطلاع می آیند و اهمیت که اطلاع دهنده می تواند به آنها ببخشد، فشاری بر اطلاع گیرنده وارد می آورد.

سینما نیز اطلاع می دهد. در این مورد نیز اطلاعات به خصوص به وسیله تصویر داده می شود. دریافت یک تصویر مستلزم صرف هیچ تلاشی نیست و درک آن، آنجا انجام می پذیرد.

کلامی که معمولاً همراه آن است نمی تواند کار دیگری جز تأکید، کاهش یا تعیین محتوای فیلم انجام دهد.

پس یک اطلاع بعدی مستلزم شراکتی کم و بیش زیاد، در واقعه نمایش داده شده است. تماشاگر، می بیند و حوادثی را که بر پرده جریان دارد چنان تعقیب می کند که گویی خود در محل حضور داشته.

روزنامه ها و عکسها، می توانند یک برجستگی احساسی و قابل حس به خبر ببخشند و خواننده را قبل از قرائت به سوی جبهتی تعیین شده سوق دهند. وقتی منبع خبر، «صداء» باشد (رادیو - تلویزیون)، تلاش شنونده برای دریافت اطلاع بسیار کمتر از خواننده است. تلاش کمتر، اندیشه کمتر به دنبال دارد، زیرا اندیشیدن مشکلتر و پیچیده تر می شود. اسناد ناطقی که همراه اطلاع می آیند و اهمیت که اطلاع دهنده می تواند به آنها ببخشد، فشاری بر اطلاع گیرنده وارد می آورد.

سینما نیز اطلاع می دهد. در این مورد نیز اطلاعات به خصوص به وسیله تصویر داده می شود. دریافت یک تصویر مستلزم صرف هیچ تلاشی نیست و درک آن، آنجا انجام می پذیرد.

کلامی که معمولاً همراه آن است نمی تواند کار دیگری جز تأکید، کاهش یا تعیین محتوای فیلم انجام دهد.

پس یک اطلاع بعدی مستلزم شراکتی کم و بیش زیاد، در واقعه نمایش داده شده است. تماشاگر، می بیند و حوادثی را که بر پرده جریان دارد چنان تعقیب می کند که گویی خود در محل حضور داشته.

در تلویزیون به درجه ای از «واقع نما» بودن «اطلاع» دست می یابیم که هیچ وسیله خبری دیگری بدان نرسیده است

یعنی همچون کسی که از نظر احساسی درحاله حضور داشته است.

این تصاویر زنده که روی پرده ظاهر می شود به وسیله دوربین های سینمایی از بین مجموعه جنبه هایی که واقعیت عرضه داشته، برگزیده شده اند. سپس عمل مونتاژ، معنایی را بر تصویر بار می کند که تنها از فعل ساده پیش یا پس قرار دادن یکی از دیگری ایجاد می شود. در فیلم، ماتصاویر را دریافت نمی کنیم بلکه سلسله متعاقبی از پلانهای را می گیریم که همچون تداومی دریافت می شوند.

این را هم فراموش نکنیم که بعضی اطلاعات نمایش داده شده، ممکن است در یک استودیوی سینمایی، محلی که شبیه محلی دیگر باشد فیلمبرداری شده باشد یا به سکانسهایی که به مناسبت حوادثی کاملاً مختلف فیلمبرداری شده اند تعلق داشته باشد.

صدا هم می تواند با اضافه کردن بعضی عناصر، همچون موزیک غم انگیز، یا صدای گندزدن فریاد و غیره، تغییراتی در واقعیت ایجاد کند. مساله موجودیت خارجی داشتن وقایع فیلم، در سطحی بسیار بالاتر و پیچیده تر از تمام وسایل دیگر خبری قرار می گیرد، زیرا اندیشه ای که به دنبال یک تصویر ایجاد می شود همیشه بعد از رؤیت آن تصویر است، یعنی در نتیجه، بعد از احساس های ایجاد شده به وسیله رؤیت، به علاوه کشف ترکاژهای (آنچه

سپوا و جبراً، حقه سینمایی ترجمه شده) روانی و فنی، بر پرده سخت است، بخصوص به خاطر اینکه اعتماد تماشاگر از این که آنچه جریان دارد «دیده می شود»، زیاد است. در روزنامه خواننده می داند که یک نفر مقاله را نوشته است. در رادیو شنونده می داند که یک نفر جریانی را برای او می گوید.

در برابر پرده تماشاگر می بیند و بنابراین در محل حادثه حاضر است. تماشاگر غافل از حقه های فریبنده و بدون موعظن، خود را در برابر عدم امکان تقریباً کلی ابراز عکس العمل علیه قصد اطلاع دهنده می یابد.

باین حال، در مورد سینما، تماشاگر معمولاً قبل از نمایش فیلمهای خبری از آنچه رخ داده اطلاع دارد. و در مورد آن حوادث یا نظر خاصی به دست آورده، یا می تواند به دست آورد و قادر است که نفوذ بصری را کم کند یا جبران کند.

در مورد تلویزیون مساله اطلاعات عمق وزن مخصوص تازه و نیرویی بسیار بیشتر پیدا می کند. چرا؟ به این خاطر که تلویزیون دو خصوصیت ویژه یک قدرت خارق العاده را دارد: قربایت و فوریت.

دریافت یک اطلاع در خانه خود، دیدن آنچه در دنیا رخ می دهد، در خانه و در دل خانواده احساسی از قربایت و محرمیت ایجاد می کند که بر اعتماد اطلاع گیرنده می افزاید. به علاوه آنها را بر صفحه تلویزیون سخن می گویند می شناسیم و عادتاً در خانه خود آنها را می بینیم و می پذیریم. و همین، دلیلی است برای باور کردن یا لااقل استقبال از آنچه می گویند یا نشان می دهند با یک اولویت مساعد.

و بالاخره اگر بر همه اینها خصوصیت «مستقیم بودن» را بیافزاییم، به درجه ای از واقع نما بودن اطلاع دست می یابیم که هیچ وسیله خبری دیگری بدان نرسیده است زیرا تماشاگر در همان لحظه وقوع حادثه و همان محل حضور دارد. این فوریت اطلاع تلویزیون آخرین بی اطمینانی های تماشاگر را از بین می برد: چیزی را برایش تعریف نمی کنند بلکه خودش در آنجا حاضر است و به چشم می بیند. باین حال، بین او و واقعه، دوربین ها وجود دارند که می توانند زوایای دید را برگزینند، از بعضی جنبه های واقعه غافل بمانند، روی بعضی دیگر اصرار بورزند، صداها را تغییر دهند، آنها را تقویت یا تضعیف کنند و غیره.

پس یک اطلاع بعدی مستلزم شراکتی کم و بیش زیاد، در واقعه نمایش داده شده است. تماشاگر، می بیند و حوادثی را که بر پرده جریان دارد چنان تعقیب می کند که گویی خود در محل حضور داشته.

دنباله دارد»

هندوچین، محل برخورد سه قدرت

دکتر منصور مصلحی

هندوچینی کردن جنگ بهانه ادامه جنگ است

در سال ۱۹۷۱، ۸۰۰ هزار تن بپ هندوچین فرو ریخته شد



بپ جانشین نیروهایی که از هندوچین خارج میشوند (از مجله نیوزویک)



مدف آمریکا از شرکت در جنگ هندوچین - دست کم در سایکس و پتومپ - بر سر پای نگاهداشتن حکومتی است که بدون چوب دستی - های «لاره» و «عمومام مسلح» قادر نیستند بر سر پای بایستند.

ما دیدیم که در ویتنام جنوبی انتخابت ریاست جمهوری با چه وضع خنده آری به انجام رسید و شاهد بودیم، آمریکایی ها با تحسین و تشدید هم نتانستند «وان مین» و «کائوکی» را که اصلاح طلب و نه لیبرال هستند به شرکت در مبارزه انتخاباتی و حذف ظاهر دمکراتیک آن وادارند. این اشتباه کاری سیاسی آمریکا - حمایت از حکومت های پوئالی - سبب شده است که هانوی و ویتکنگ در زمینه دیپلماتیک بر سایکس و واشینگتن تفوق کامل داشته باشند.

لیته این احتمال وجود دارد که آمریکایی ها از این پس - بویژه بعد از سه نیکسن به پکن و مسکو - در این راست تغییراتی بدهند. آمریکا تا زمانیکه با چین هیچ رابطه نداشت، استقرار حکومت های ضد کونیستی در هندوچین را یک ضرورت حیاتی برای مقابله با خطر چین رخ میدانست. ولی هنگامیکه واشینگتن ناگهان و سریع «تائیوان» را تشنه میگرداند و احیاناً چیا نکاپچک را قربانی «تسخیر بازار صادراتی چین» پنهان میکند، میتوان گمان برد که با «واتیو» و «لون تول» هم چنین خواهد کرد.

اما نیند زیاد هم خوشبین بود. چون پیروز سیاسی بزرگ مسکو در بحران شبه قره هند و برهبرداری وسیع کرملین از حمله پنج روزه جنگنده های آمریکا به ویتنام شمالی سبب شده است که بحران هندوچین در قالب منافع جهانی سه قدرت بزرگ یعنی چین، بریکا و شوروی قرار گیرد.

ر این حال پایان جنگ در هندوچین و کول به توافق این سه قدرت، یعنی واقع منوط به تأمین منافع آنهاست و اگر از خاطر نبریم که مسکو، پکن به اصطلاح «به خون یکدیگر تشنه اند» در میابیم که حصول توافق گر غیر ممکن نباشد، بسیار تئوارت. پکن که در بحران شبه قره هند با شکست بزرگی روپرو شد، برتردید در شبه جزیره هندوچین طلب پیروزی و کسب امتیازات، در حاله مسکو بعد از پیروزی در شبه قره هند بدون تردید قصد دارد به یک موضع حساس دیگر چین ضربه بزند و در هندوچین هم قدرتی بی رقیب شود.

قربانیان اصلی این اصطکاک منافع، مردم هند و چین هستند، زنان و کودکانی که نه از سیاست سر در می آورند نه از بازبهای پشت پرده آن.

و عوامل دیگر را هم باید بحساب آورد. هندوچینی ها احساسات تند ناسیونالیستی دارند، بویژه در برابر چینی ها - خاطرات تلخ برخورد های گذشته - و آمریکایی ها که حضور درد آورشان را هم اینک تحمل میکنند. گذشته ازین خصومت های کین - سال، اقوام مختلف هندوچین را هم رو در روی یکدیگر قرار داده است. کامبوجی ها از ویتنامی ها متنفرند و ما شاهد بودیم که نیروهای ارتش سایکس که به یاری حکومت «لون تول» شتافته بودند، در نظر عوامل همین حکومت هم طرف چند روز «نیروهای اشغالگر و خون آشام» بحساب آمدند و کسانی که میبایستی در کنار هم با هواداران «سپهانوک» بجنگند، بروی یکدیگر اسلحه کشیدند.

توجه باین عوامل ثابت میکند که بعد از خروج آمریکا هم هندوچین صحنه رقابت گروه های متخاصم داخلی خواهد بود که عروسک های خیمه شب بازی هستند و رشته های نخ حرکات آنها را مطابق تمایل قدرتمندانی میکنند که در پکن، مسکو و واشینگتن نشسته اند. همسرا با پیشرفت سریع تکنولوژی، قدرتهای بزرگ باین نتیجه رسیده اند که باید در خاک دیگران و توسط مردمان کشورهای دیگر با یکدیگر بجنگند. آنچه در شبه قاره هند و برخی از کشورهای همسایه ما رخ میدهد، مؤید این نظریه است.

بهرحال در گرماگرم این برسر خورد ها و اصطکاک ها، جنگ و مصیبت های آن نیروهای ائتلافی هندوچین را برای مدتی کوتاه در کنار هم قرار داده است و آنچه جنبه «نیرو» های ملی آزادبختش یا ویتکنگ طلب میکند، همانست که موافقان سپهانوک و مخالفان «سوانا فوماء» در طلب آن هستند.

گروه های چپ هندوچین خواستار قطع مداخله مستقیم آمریکا در جنگ هندوچین و عدم اجرای برنامه هندوچینی کردن جنگ هستند. این هندوچینی کردن جنگ که در ابتدای امر «ویتنامی کردن» جنگ ویتنام بود، در واقع اجرای همان سیاست کلی قدرتهای بزرگ است که اسلحه میدهند تا کشورهای کوچک با یکدیگر بجنگند و منافع آنها را - یعنی قدرتهای بزرگ را تأمین و

شعر امروز دنیا



دیداری با شاملو و شعر او شاملو: شاعر غزل و حماسه، توفان و نی لبک اول، چند کلام با شاعر

جناب شاملو، شما شاعری هستید که تقریباً بیشترین دوره‌های شعر معاصر را زیر نظر داشته‌اید، با توجه به معیارهایی چون شعر نیمه، خودتان یا دیگران، شعرهایی که کما بیش در تاریخ ادب چندین سال اخیر، کلاسیک - به مفهوم تثبیت شده و پذیرفته شده - هستند - خواستم خواهش کنم اولاً نظری کلی درباره شعر امروز در محدوده دهه‌ای که گذشت ابراز دارید. ثانیاً آیا این سکوت طولانی نشده و نمی‌توان آن را فترتی دانست؟ آخر مردم انتظار دارند اقلای سال‌یک کتاب خوب شعر بتوانند... و بعد از خودتان و روحیه شعریتان در این مدت حرف بزنید، چون مسلماً همه شعردانان مشتاقند درباره شما و شعرتان چیز بشنوند...

شاملو - دهه‌ای که گذشت، به عقیده من از پربارترین دوره‌های شعر فارسی بود، شاید «دهه‌مطلانی» یا چیزی از این دست، سال‌هایی که شعر، نیازی اجتماعی بود. مثل نان. و مثل بامی پرسر، که نیاز به‌سپاه‌اش احساس می‌شد حتی اگر کولی آواره‌شی باشیم. از درویام شعر می‌جوئید و از هر طرف جریانی از شعر می‌گذشت. سیلاب وار. و هرچه را که دم دست بود با خود می‌آورد، چراکه شدت داشت و مقاومت نمی‌پذیرفت. و درست است که سیلابه خرابی بارآور است، اما زمین از آن قوت می‌پذیرد. و زمین که رویاننده بود همه‌چیز را سبز می‌کند. دانه را و خرابی پرچین را. حالا کم‌کم آن تب تند به عرق تشسته. تپ‌ی با آن همه هذیان‌ها. که گاه می‌پنداشتی هیاهائی است که از دیوانه خانه می‌آید. حالا دیگر شدت آن جریان سیلاب‌وار فرو کشیده. حالا دیگر شعر سیلاب‌وار نمی‌آید. اما آنچه می‌آید به‌راستی شعر است. خاشاکی که از شدت سیل به‌رقص برخاسته بود فرونشست. اکنون آن‌که هنوز می‌رقصد به‌راستی در شور و جذبیه است.

نگاهی به خصوصیات شعر شاملو

کوه با نخستین سنگها آغاز میشود و انسان با نخستین درد در من زندانی ستمگری بود که به‌آواز زنجیرش خو نمی‌کرد - من با نخستین نگاه تو آغاز شدم.

توفان‌ها، در رقص عظیم تو به‌شکوه‌مندی نی‌لبکی می‌توانند. و ترانه رگبایت آفتاب همیشه را طالع می‌کنند. بگذار چنان از خواب برآم که کوچه‌های شهر حضور مرا دریابند. دستانت آشتی است و دوستانی که یاری می‌دهند تا دشمنی از یاد برده شود. پیشانی‌ت آینه‌ئی بلند است تا بنک و بلند، که خواهران هفتگانه در آن می‌نگرند تا به‌زیبایی خویش دست یابند.

دو پرندۀ بی‌طاقت در سینه‌ات آواز تابستان از کدامین راه فرا خواهد رسید تا عطش آب‌ها را گوارتر کند؟ تا در آئینه پدیدار آئی عمری دراز در آن نگریستم من برکه‌ها و دریاها را گریستم ای پری‌وار در قالب آدمی که پیکرت جز در خلواره ناراستی نمی‌سوزد!

حضورت بهشتی است که گریز از جهنم را توجیه می‌کند دریائی که مرا در خود غرق می‌کند تا از همه گناهان و دروغ شسته شوم. نه به شبان و نه‌به‌روز، و جنبش و شور حیات یک دم در آن فرو نمی‌نشیند. هنگام آن است که دندانهای تورا در بوسه‌ای طولانی چون شیری گرم بنوشم.

تاریخ، سرایش شاملو را بهین سالهای (۱۳۲۰ - ۱۳۳۰) تعیین کرد. سالهایی که نیما راه را نشان داده بود، اما پذیرندگان، یا بد و کج پذیرفته بودند، یا تنها شیفته‌شده زوره به‌عمقی نبرده بودند. شاملو از شاعرانی بود که از همان آغاز نقش پیرمرد را دریافته و چشم برجوشش واقعی و طبیعت غیر کلیشه‌ای شعر گشوده بود. به‌موازات این دیدن و رسیدن، استثناء دیگری نیز - که از خصنهای شخصی او مایه می‌گرفت - وجود داشت که زمینه را برای آنگ چشمائی که خمیر مایه مهر است! وینک مهر تو نبرد افزای (تفسیر از شعر شبانه‌آید، درخت و خنجر...)

زبان شاملو - شاملو به‌فرم، به مضبو رایج آن توجهی ندارد، قوت شعر در شکل بیرونی زبان نوشتاری است شاملو تسلطی خلاق بر زبان مادر خود دارد؛ از این رو خلاق، چون بسیاری شاعران وادیبانی که فارسی را خیلی بیش از شاملو می‌دانند دارد. او به راحتی زبان ابوالفضل بی‌بهره را با پرداختی زنده، برانده اندیشه‌های عاطفی خود می‌کند و زبانی استوار می‌آفریند که ویژه شعر است. مضمّن‌گرا است. اما مضامین شاملو، گرچه بیرونی و احضارکردنی است، اندیشه‌هایی است که برای او بصورت عاطفای شخصی درآمده‌اند.



پر پواژ ندارم اما دلی نرم و حسرت درناها و به‌نگامی که مرغان مهاجر در دریاچه مهتاب پارو می‌کشند، خوشاها کردن و رفتن خواب دیگر خوشامندایی دیگر به ساحلی دیگر به دریائی دیگر! خوشاگر کشیدن، خوشا رهائی خوشاگر نه رها زیستن، مردن به رهائی!

این، تکه‌ئی است از یک شعر بسیار بلند. برای آن که هضم آن آسان تر باشد فرض کنید شعر در رثاء یک جنگجوی وت‌نامی نوشته شده‌است. اوراد برنجزارها دستگیر کرده‌اند. از او خواسته‌اند برای نجات جان خویش منکر حقایق شود. نشده‌است. گفته است شاید آنچه از من خواسته‌اید در مقابل زندگی چیز بسیار کوچکی باشد. اما در آن صورت، زنده‌ئی که از من باقی می‌ماند چگونه چیزی خواهد بود؟ و آن‌ها هم، خیلی ساده، کشته‌اندش.

شعر که در رثاء اوست از زبان‌های مختلفی نقل می‌شود: راوی از عشق زنان به چنین سردی سخن می‌گوید، و زنان به زبان خویش عشق خود را توجیه می‌کنند. راوی از انتقاد مادران به چنین فرزندان سخن می‌گوید، و مادران، خود از این انتقاد سخن می‌گویند. آنگاه راوی و نوحه‌خوان نقش از این جنگجویان بی‌شمار ترسیم می‌کنند، حماسه‌ئی از مرگ و زندگی آنان. و هنگامی که راوی نقل می‌کند که قهرمان جان خود را چه آسان برخی حقیقت کرده است، قهرمان که در اینجا مطلق «آسیائی» است خود به سخن در می‌آید تا پاسخ آخرین را از دهان خود او بشنویم.

و نوبی خود اگر نیست تسلان هست چرا مرا نیراث محنت روزگاران تنها تسلائی عشقی است که شین ترا زورا به جلب کفۀ فردا خم بکنند.

مرگ آسیائی

زنان عشق‌ها را آورده بودند. اندام‌هایشان از حرارت پذیرفتن و پروردن طلب بند ناف‌گیاهی نورسته را قطع می‌کنند!

از کمرگاه‌اشان زبانه می‌کشید و غایت زیبایی برعریانی‌شان جامه عصمت بود.

زن‌ها ریشه فروترین ریشه از دل خاک ندا داد: «عطر دورترین غنچه می‌باید غسل شود!»

مادران در طلب شما عشق‌های از یاد رفته را بازآفریده‌اند، که خون شما تجربه‌ئی سربلند بوده است.

مادرها ریشه فروترین ریشه از دل خاک ندا داد: «عطر دورترین غنچه می‌باید غسل شود!»

فرزندان! آن که فرزند آن گرم و کوچک خاک - که بی‌گناه مرده‌اید تا غرفه‌های بهشت را بروالدان خویش در بگشائید! ما آن‌غرفه‌ها هم اکنون به‌چشم می‌بینیم، بر زمین و - نه درسراب لرزان بهشتی که در ریشه‌های ایسانی عمیق می‌گذرد.

راوی مردان از راه‌کوره‌های سبز به‌زیر می‌آیند. عشق را چونان خزنه‌ئی که بر سخره ناگزیر است بر پیکره‌های خویش می‌آورد و زخم را بر سینه‌های‌شان. چشمان‌شان عاطفه و نفرت است، و دندان‌های اراده خندان‌شان دشنه معلق ماه است در شب راه‌زن.

از انبوهی عبوس به سیاهی نقبی سرد می‌برند؛ آن‌جا که آتش و افرا بیپوده‌رسته‌است و رستن وظیفه‌ئی است که خاک خمیازه‌کشان انجام می‌دهد اگر چند آفتاب با تیغ براقش

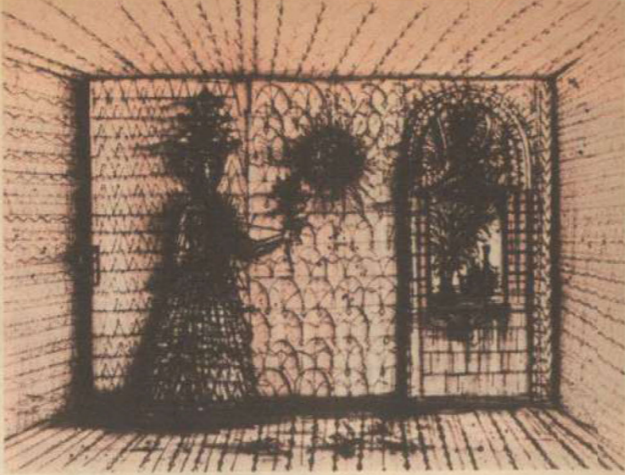
ناله‌ئی کنی فریادی در افکن و جانت را به تمامی پشتوانه‌پر تاب آن کن!



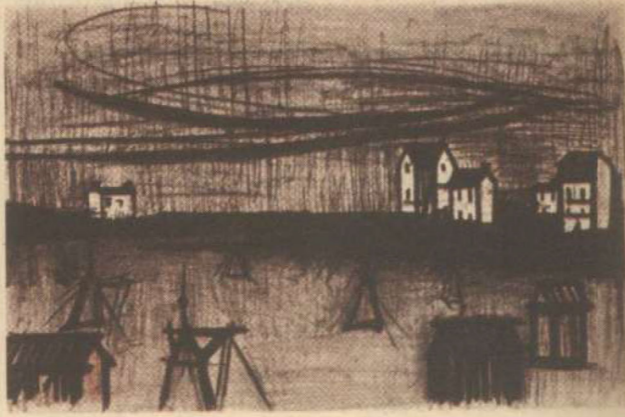
حکاکای روی چوب از بل گوگن



حکاکای روی چوب از واسیلی کاندینسکی



لیتوگرافی از کارزو



«منظره» لیتوگرافی از برناردینو

این تد حتی نقاشان آبرنگ نیز توانستند بهره‌ی داشته و آثار در روح نقاشی آبرنگ بوجود آورده‌اند. بعلمت سادگی و اسکاات لیتوگرافی این تکنیک در کتاب‌های هنری و حتی مجلات نیز رسوخ کرد و علاقه شدید تولوز لوتزک Toulouse-Lautrec به لیتوگرافی برای ایجاد اعلان‌های بزرگ Office بیشتر از پیش مردم را با ارزش این هنر توجه ساخت.

در حوالی ۱۸۹۰ که بتدریج هنر اعلان‌بازی در اروپا رواج گرفت و مردم با آن آشنا شدند راه تازه‌ای برای لیتوگرافی باز شد.

در تاریخ این هنر از ژول شره Jules Cheret که در سال ۱۸۸۶ یک اعلان تبلیغی ساخته است یاد میشود.

در همین ایام بونارد (Bonnard) و لوتزک (Latreuc) در کارگاهی در کنار هم کار می‌کردند و لوتزک در ۱۸۹۱ اولین اعلان لیتوگرافی خود را که «گولو و والتین» را نشان میداد برای کافه مولن روز پاریس ساخت. لوتزک در ساختن لیتو به راه‌های متعدد متوسل شد و روحیه‌های مختلفی به آثارش داد. لوتزک توانست متد مخصوصی بوجود بیاورد که چند رنگ را توأمآ روی کاغذ بیاورد.

بدین ترتیب لیتوگرافی با روحیه و تکنیک نقاشان مختلف به موجودیت خود ادامه داد و امروز اغلب نقاشان معروف بساختن لیتو می‌پردازند.

پیکاسو Picassو رولو Roulauc، ویلن Villon شاگال Chagall، دالی Dali، فیسی

قدیمی‌ترین هنر گراورسازی باحکاکای روی چوب آغاز شد. این تکنیک از قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم بعد از میلاد مورد استفاده نقاشان و گراورسازان بسیار قرار گرفت. گرچه این طریقه بنظر ابتدائی میرسد لکن هنرمندانی مانند نقاشان ژاپنی در اجرای آن راه طولانی پیموده و آثار بسیار ارزنده‌ای بدنیا تقدیم داشته‌اند.

در قرن هجدهم در انگلیس تکنیک جدیدی برای گراورسازی با چوب بوجود آمد. و آن استفاده از مقطع چوب بود باین ترتیب در نتیجه برش کلیه لایف چوب هنرمند در حکاکای سهولت بیشتری داشته و کار ظریفتری عایدش میشده است. در تکنیک حکاکای روی چوب پس از طریقه برجسته نگاه داشتن طرح، طریقه دیگری نیز بوجود آمد که روحیه جدیدی باین هنر داد: حکاکای بترتیبی که طرح در داخل گودی چوب قرار بگیرد و با مرطوب کردن کاغذ که در زیر فشار چند تن تخته گراور قرار گیرد ذرات کاغذ در داخل خطوط طرح حکاکای شده نفوذ نموده و مرکب را بخود میکشد و طراحی ظاهر میشود.

از نقاشان دوره‌ی ما که از تکنیک حکاکای چوب استفاده نموده و سعی کرده‌اند آنرا مجدداً زنده نمایند دورن «Derin» و شاگال «Chagall» را می‌توان نام برد.

حکاکای روی فلز از دورن «Durer» نقاش آلمانی شروع شد این نقاش روی قطعات مس با کمک آلت برنده فلزی کنده‌کاری و از آن بعنوان تن گسراور استفاده میکرده است.

طریقه Eau Forte نیز با همت نقاش سوئیسی اورس گراف Urs Graf در ۱۵۱۳ میلادی بوجود آمد. اثر شیمیائی يك نوع اسید روی ورق مس تحقق این تکنیک را ایجاد کرد. باوجود اینکه نقاشان از این طریقه استقبال کردند لکن در گراورسازی تا قرن نوزدهم از آن استفاده قابل ملاحظه‌ای نند اما امروز آثار زیادی از این نوع کار در دست است.

در سال ۱۷۶۲ میلادی گویا Goya نقاش اسپانیائی راه جدیدی به راه‌های قبلی افزود و آن استفاده از دانه‌های زرد برای تهیه تن‌های تیره گراور است. مردمیکه سالها چشمانشان به انواع گراورهای يك رنگ و اغلب سیاه و سفید دوخته شده بود از اواسط قرن هجدهم به گراورهای رنگی علاقه نشان دادند و باعث شد که بتدریج تکنیک‌های مختلف گراور رنگی پدید آید.

در ژاپن نیز در حوالی ۱۷۶۰ میلادی بدون تماس با دنیای غرب طریقه استفاده از پلاک‌های متعدد گراور برای ایجاد رنگ‌های مختلف بوجود آمد.

لیتوگرافی Lithographie انقلاب قرن نوزدهم است در مورد پیدایش یک طریقه جدید گراور. سنفلدر Senefelder نقاش آلمانی اولین قدمهای این راه را پیمود و پس از آن هر نقاشی توانست اجرای آن را با متد کار خودش وقف دهد. فراوانی امکاناتی که لیتوگرافی در اختیار نقاشان گذاشت باعث شد که مقدار زیادی از هنرمندان دنیا برای بوجود آوردن آثار جدیدی از آن استفاده کنند.

نقاشان رومانسک مانند ژریکو «Bounington» و بوینیگتون «Gericauc» از اولین نقاشانی بودند که بااستمال این طریقه رفته و آثار زیادی عرضه کردند. از



حکاکای رنگی روی لیتوگرم از یابلو پیکاسو

نگاهی به هنر گراورسازی و لیتوگرافی

شیوه‌های قدیم که از نو به کار گرفته می‌شود



زن - گل‌ها - لیتوگرافی از سالوادور دالی



حکاکای روی چوب - از اشیت روتلوف

دیداری از طرح‌های سپهری



برای رسیدن به دنیای تصویری سپهری، تنها آگاهی‌های فنی کافی نیست، چرا که فضاهای لطیف و در عین حال پرقوتی که او در گوشه‌ای از پرده می‌گذارد، یا خطوط نازکی که سنگینی حجم خاطره یا منظره‌ای را در میان گرفته‌اند، تنها به اعتبار مهارت‌های تکنیکی بوجود نیامده‌اند.

چیزی برتر از عناصر بیرونی در ساختمان واقعی این غزل-تصویرها بکار رفته، چیزی که نه زیبایی تنها و نه معنای تنها، بلکه تلفیقی است از هردو. پایه تعبیر دیگر تلفیقی از ماده و روحانیت، روحانیتی سبک و بی‌نیاز از عمق مذهبی یا فلسفی، که در خصلت‌های بدوی اشیاء موجود است و اشراقی مادی را تبلیغ می‌کند.

چند خط بسیار نازک دست یکدیگر را گرفته‌اند تا خانه‌ای روستائی را در فضا بسازند، اما نه، وقتی سپهری این خط‌ها را کشیده باشد، آنها دیگر وظیفه ساختن بعمده ندارند، آنها خانه را با تمام لعل صمیمیت در میان گرفته‌اند. آن را در فضا مشخص کرده یا نگه داشته‌اند. خانه‌ای روستائی با دستهای زخم و خاک آلود و مهربان پدر، خانه‌ای با صدای بلند و فرمان‌ده و پرخاشجوی مادر، خانه‌ای با بوی نان تازه و گرمی نان تازه، خانه‌ای با سکوت و انتظار دختری دم بخت. خانه‌ای که می‌آید...

فصل‌های پدر است، فصل‌های کار... خطوط سپهری چنان نازک و حساسند که وقتی به طرح یا تصویرش نگاه می‌کنی می‌ترسی از گرد آن برخیزی؛ شاید فلسفه وجودیشان نیز همین باشد. آنها فقط پاره‌هایی از فضا را اشغال می‌کنند، در میان می‌گیرند، فضائی تپنده از حس و شعر. هرچه خط‌ها نازکتر باشند، حجم بیشتر و سنگین‌تر احساس می‌شود. میان نقاشی‌ها و طرح‌های سپهری

چندان تفاوتی آشکار نیست. طرح‌ها تپه نیستند، خط تنها نیستند، که فکر کنیم منتظر رنگ‌ها هستند تا بیایند و پریشان کنند و مقبوسمی از شان بسازند. فضای بین خط‌ها آکنده از زندگی و حرکت است. حرکتی ملایم و سربان که تلاشی برای بخشیدن معانی عمیق و عظیم ندارد، هدفش همان ملایمت و سربانی است، برهم زدن تنهائی متن است.

شاخه نازکی که از گلدان روی میز بیرون زده و به جای اینکه به بالا و به سوی آسمان برود، رو به پایین، به طرف فرش یا زمین راه افتاده است، یعنی بطرف مبداء خود، یا شاید کسی که بر زمین نشسته.....

قسمتی از دیوار یک حیاط روستائی ویران شده که در بیابانی برجای مانده - شاید از سیلی، مجرمی یا هر چیزی... با فرود سریع چند خط نازک یا رشته‌هایی از رنگ قهوه‌ای، چنان ریخته در زمین استوار کرده که چرا که وجودش لازم است! این ویژگی عجب‌آور کار سپهری است: ظرفیتی بی‌نیابت که پاسدار خوشنوی استوار و عظیم است، که آن خشن عظیم هیچ چیز نیست جز سادگی یک دیوار روستائی.

دیوارهای کامگلی روستاهای ایران، به رنگ - همان کامگلی! - بجای اینکه ست و نازک و فروریزنده باشند، حجمی همانندازه فضا، یا کوره زمین را القاء می‌کنند. این حجم را در طرح‌ها، خطوط در فضا و در نقاشی‌ها، شریک‌های رنگ قهوه‌ای با تراوشی سنگین روی رنگ کامگلی بوجود می‌آورد.

این است که تصویرهای او با وجود اینکه می‌خواهند از فرط سبکی و ظرافت پرواز کنند، به علت هماهنگی با فضای اطراف و گرفتن بیشترین

حالت از جسمیت شیئی، نیرومندوزنده می‌نمایند.

سپهری به جای کشیدن، فضا ایجاد می‌کند، و فضاهای او با وجود لطافت و سبک‌واری، بعدی نیمه روشن دارند. گرایش سپهری بسوی روشنائی و نور است، تا بلوها می‌خواهند ترکیبی از رنگ‌های سبک، زنده و حساس باشند، «آبی»های سپهری، مثل «آبی» شیشه-های هلال دره‌های قدیمی روشن و خیره‌کننده، و گاه نیلی محض است، اما «قهوه‌ای» خاکستری می‌آید و با سنگینی و تاری ملایمی، هم سنگینی و هم بعد حسی به تابلو می‌بخشد.

در این نمایشگاه البته از آن رنگ‌های یکدست و مشخص چندین‌بچشم نمی‌خورد، چون بیشتر (یا تمام) نقاشی‌ها، طرح‌های سپهری است. پاره‌ای از اینها را هشت سال پیش هم دیده‌ام، غیر از طرح‌ها، چندتائی نقاشی کامل هم هست که نشانه‌های کار سپهری با رنگ‌های خاکستری - قهوه‌ای در آنها پیداست، اما خود این‌ها نیز ویژگی طرح‌های نیرومند سپهری را دارند چرا که بر زمینه‌ای خالی ایستاده‌اند هر طرح، هر تکه رنگ کوچک قهوه‌ای که دور از تصویر اصلی - یا تکه رنگ‌های بزرگتر - در گوشه صفحه، گذاشته شده، بدون ادعای پیامی بزرگ، همان بر زمینه خالی قرار گرفتشان پیامشان است. آنها خلوت زمین‌ها را پر می‌آشوبند.

مثل یک تکه دیوار در بیابان که «یک آبادی» به برهوت صفحه می‌بخشد - ساقه علف یا گندمی یا چند برگه نازک، که از فرط نازکی، ناچشم می‌ماند، یا پشه بگویم، در فضا - در تپه - ادامه می‌یابد، همان وضع واقع شدن، حالت برگ‌ها، انحنای مهربان و حرکت بی‌میاوششان در تپه سفید و سی‌شیب و فراز متن، معنی و مقصدشان است. چند درخت سپیدار که تنه‌هایی مشخص و مطمئن دارند، و شاخه به شاخه بطرف عمق اندک چنگل - یا باغ در حرکتند (یا از تان برمی‌گردند) فقط خودشان را تفسیر می‌کنند، اما انتهای آنها چنانست که کوشی در گوش فضای خالی چیزی می‌نقاشی‌های سپهری، چه طرح و چه تابلو کامل‌از دونوع رابطه پیروی می‌کنند، یکی رابطه شکل‌ها، رنگ‌ها یا انبساطی هم و دیگر رابطه شکل‌ها... با فضای اطراف.

پرنده‌ای که روی ساقه گلی کوچک خیره به نور داغ آن شیفته و مشتاق نشسته، تکه‌ای رنگ با حالت اسفنجی که سوری را می‌ماند که از «هیچ» رنگ‌های درهم به بیرون دویده... همچنین تمامی یک درخت، چند خط یا یک تکه رنگ در برابر «هیچ» بیرون... و در اینجا در طرح‌ها ظرفیت‌هایی که تجسم دهنده سنگینی فضای خالی‌اند... اینهاست شور آرام و مهربان سپهری... مهارت سپهری - مهارت تکنیکی او - در همین بهره‌برداری‌های سخت‌شاعرانه از کمترین خط و رنگ و صفحه‌های خالی آشکار است.

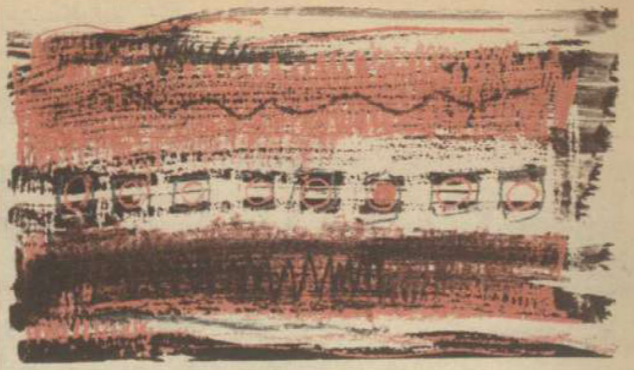


در باره نمایشگاه نقاشی شهلا آرابی

در بررسی اجمالی هنرهای تجسمی و تغییرات و تحولاتی که در گذشته و حال نموده است به عنایت و نظریات مختلفی «در مورد شناخت و تحلیل هنر نقاشی» برخورد می‌کنیم که تضاد آنها راه شناسائی این پدیده را روز بروز دشوارتر می‌نمایند: گروهی بر این عقیده‌اند که هنر نقاشی، فوتوگرافی است که واقعیت‌های ظاهری طبیعت را با مهارت کامل و بدون دخل و تصرفی در ماهیت عینی آن مجسم نماید. برخی آن کسی را هنرمند میدانند که دنیای ناشناخته و عروزی را از فضای تخیلات و احساسات خویش بیرون می‌کشد. عده‌ای نیز کلمه هنرمند را بان کسی اطلاق میکنند که روح و آلام بشری و سرگردانی‌های انسان را در مقابل با تدبیر حوادث و ظلم و ستم‌کننده پدیدآوران تصویر نماید و پاره‌های هنر را فلسفه زندگی و هنرمند را نمایشگر این فلسفه می‌دانند.

نمایشگر عانی هنگامی که به یک اثر نگاه می‌کند بهت عدم آشنائی با پستوانه فرهنگ هنری اغلب بدنبال مضامین اخلاقی، اشارات قابل فهم اجتماعی و ردیای عناصری می‌گردد که در زندگی روزمره خود با آنها سروکار دارد و کمتر کسی در نمایش یک اثر هنری به محتوی فکری، مفاهیم معنوی و فلسفی آن توجه می‌کند.

آنچه در هنر هر دوره‌ای ارزش واقعی و محتوی و پیام یک اقدام هنری را تشکیل می‌دهد پیش عینق و منحصر فرود فکر بدیع و نیروی خلاقه‌ای است که در لابلای شکل ظاهری اثر نهفته است و این نیرو همان پیامی است که انسانی با انسان دیگر انتقال می‌دهد. چنانچه اثری فاقد این نیرو باشد عملکرد آن نیز خنثی است. چنانچه سازنده یک اثر هنری با «خوشه‌چینی» از تجربیات هنرمندان گذشته و یا معاصر خود اثری بوجود آورد و آن را بنام خویش عرضه کند اقدام او فاقد نیروی خلاقه‌ای است. در چنین مرحله‌ای او نه تنها عمل مثبتی انجام نداده بلکه اقدام او گمراه کننده بوده و در ارزیابی منطقی هنر چنین شخصی را نمیتوان «هنرمند» نامید. هنرمنداصیل انسانی است که با آشنائی کامل محیط و فرهنگ و تمدن خود و جهان (همچون درختی بارور که ریشه‌هایش را



با ساق زمین فرو میرود و عصاره حیات را از آن بیرون می‌کشد تا تبدیل بمیوه کند) اثری بیافریند که در عین حالیکه از تجربیات زندگی و ادراکات عمیق او سرچشمه و نیرو میگیرد هیچ شباهتی در ظاهر با منابع نیرو دهنده نداشته بلکه چکیده و عصاره مجرد آن باشد. بقول استاد فی «بل کلی هنرمند کسی است که آفرینشی تازه و شگفت‌انگیز بموازات آفرینش ازلی جهان انجام دهد و حتی از این مرحله نیز بالاتر رود و پرده از راز طبیعت بردارد.

هنری که با این صداقت و «درستی فکر و عمل» بوجود آید فاقد زمان و مکان است و توسعه و رشد هنرهای مختلفه گواه نیروی تفکر و احساس زنده‌ای که بان نام «فرهنگ» اطلاق میگردد و غنای فرهنگ مبنی ارزیابی تمدن ملتی است که موجب پیدایش آثار هنری شده است.

و اما در باره این نمایشگاه: آنچه در آثار اخیر «شهلا آرابی» دیده میشود پژوهشی است در فضای دو بعدی یا ایزر و ابوات سنتی تصویر و تجسم (مخلوطی از گواش آبرنگ با سبک و رنگ و روغن). او با این عناصر و با بیانی سمبلیک بدنیای درون خود و باوقفیهائی که درک نموده و بشیر خود «سازده» با صداقت کامل و نظرات و لطف شاعرانه‌ای که از ویژگی‌های ذاتی او است شکل میدهد. عناصر سازنده آثار او:

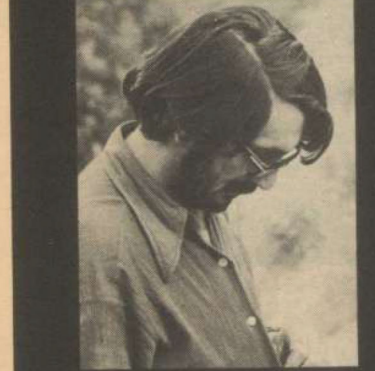
خطوط در هم، رنگ‌های موزون در مایه‌های سرد و گرم، گاه آرامش‌دهنده و گاه متلاطم و بردلبره «بیان کننده روحیه ناآرام هنرمندی است که در دریای بیکران هنر نقاشی راه دشوار پژوهشگری منطقی را دنبال نموده و در پی کشف حقایق است که در ماوراء، تظاهرات عینی طبیعت نهفته است.

بازی رنگ‌ها و خطوط آزاد و بی‌بروایی که رقص کمان لکه‌های رنگ را در آغوش گرفته و از فضای محدود تابلو بیرون میرود، تالیله آرام و ابهام‌آمیز فضاهای رنگی و سبیل‌های آستره‌ای که محتوی شکلی این پدیده‌های هنری را تشکیل میدهند تجسم معجزی از نغمات ظریف و گاه سهمگین آهنگسازان قدیم ایتالیائی (آلبینونی - و بوالوایی) را در ذهن آسان مجسم میکند و چون نامبرده دوره‌ای از تحولات هنری خود را در کشور می‌روزگزارانده و در فضای هنر آفرین آن سرزمین نفس نموده است بدایش این ارکسترسیون رنگین ایتالیائی

محصن وزیری مقدم



نمایشگاه عکسهای بهمن جلالی



شبه گذشته، در تالار قدسروس، فراوان او می‌گذاردیم) ولی با این همه، مشکل بتوان ازینشخند تلخ او در بیان واقعیت‌های تلخ بر جلد بود. نمی‌توان بی تفاوت و سرسری از برابر چهره درهم شکسته مرده‌ای که همین آینه‌ای در برابر آدمی قرار دارد عبور کرد، نمی‌توان بعد از تماشای معصومیت حلقه‌ای بر در، که در انتظار گرمی دستی کوبنده، خمیازه می‌کشد بر اندیشه باقی ماند، و بالاخره آن، کلافی که هرگز نتوانست برید بر هیچ تماشگری بی‌تأثیر نمی‌ماند. خواهیم کوشید تا در فرصتی نزدیک، به شناسایی بیشتر بهمن جلالی که نام و آثارش برای خوانندگان تماشا آشناست، ما این گونه انتخاب را به حساب تواضع بشینیم.

کنت کلارک

«تمدن»

ترجمه: دکتر حسن مرندی

۳۸

مادیگری قهرمانی

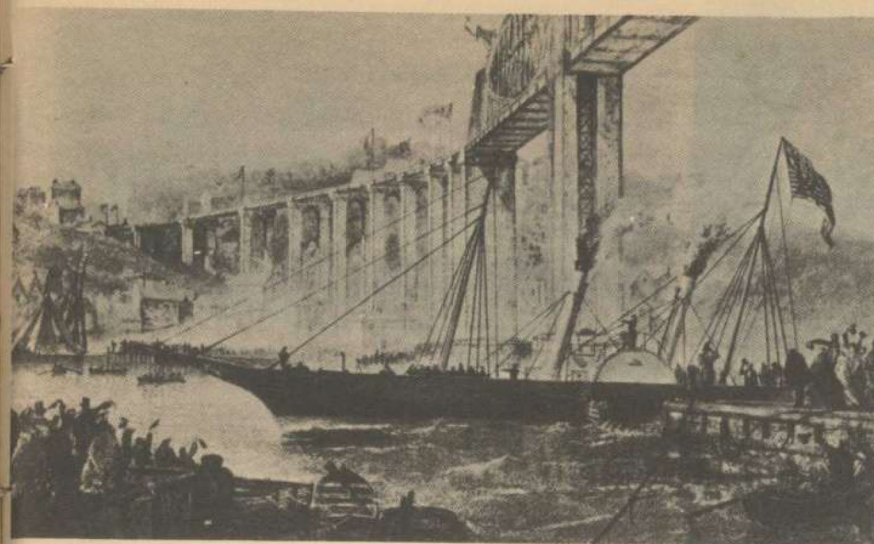
قسمت چهارم

● رئالیسم اجتماعی و هنر مسلکی از نیمه قرن نوزدهم پدید آمد و در زمینه نقاشی «کوره» بنیانگذار این شیوه بشمار میاید

رؤیاهای عظمت طلبانه

آخرین کاربرونل، ساختن پلی بر روی تمار Tamar در سالنانش بود. این پل به موقع حاضر شد، تا نخستین ترنی که از روی آن گذشت حامل تابوت سازنده آن باشد.

پل سالنانش (شکل ۲۱۰) از پل معلق کلیفتون کمتر به چشم می‌آید، اما از نظر مهندسی بسیار اصیلتر است و همه اصول ساختمانی در آن به کار گرفته شده، هم از نظر آنکه پایه اصلی در آب ساخته شده و هم از نظر قسمتهای متحرک پل که به مدت یک قرن سر مشق مهندسان بود. برونل جد نیویورک بود و ظاهراً هم چنین می‌نمود. ما عکسی از او در دست داریم (۲۱۱) با سیگار برگ به لب، که در جلو انبوه زنجیرهایی ایستاد که بایستی برای به آب انداختن، یا بهتر بگویم به آب نینداختن - کشتی بخاری بزرگ او، گریت ایسترن Great Eastern به کار می‌رفت. این عظمت طلبانه ترین رؤیای برونل



شکل ۲۱۰- گشایش پل سالنانش

بود نخستین کشتی بخاری که در ۱۸۳۸ از اقیانوس اطلس گذشت ۷۰۰ تنی بود کشتی برونل قرار بود ۲۴ هزارتن باشد. همچون یک کاخ شناور. نکته شگفت این است که او اصلاً چطور توانست آنرا بسازد، اما شک نیست که جنبشی بزرگ به جلو کرده بود - و گرچه گریت ایسترن سرانجام به آب افتاد و از اقیانوس اطلس گذشت، تا خبرها و فاجعه‌هایی که در کار آن پیش آمد، طراحش را کشت. اما کشتی اقیانوس پیما، یکی دیگر از راهپایی بود که قرن نوزدهم با آن، شکل جهان جدید خویش، معماری خویش را آفرید.

والت ویتمن در ۱۸۶۰ نوشت: شکلهای سوپر می‌افزاند، شکل کارخانه‌ها، زرادخانه‌ها، آهن گدازپها، بازارها، شکل جاده‌های دوخطی راه‌آهن- شکل پایه‌ها، داربستهای عظیم حمل- پندها، طاقها. گمان می‌کنم والت ویتمن درباره پل بروکلین (شکل ۲۱۲) می‌اندیشد که توسط مهندسی بزرگ به نام روبلینگ Roebing در ۱۸۶۷ طراحی شده بود. برجهای این پل سدهای دراز، بلندترین ساختمان نیویورک بودند. شاید گوینده «چوب بستهای عظیم، حمل بندها و طاقها» از فورث بریج Fort Bridge نیز به همان سان شادمان می‌شده است. من هم همین‌طور. اگر چه زمان آن گذشته است و چور غولهای ماقبل تاریخی به نظر می‌رسد، و در واقع یک «دینوسور» تکنولوژی است، زیرا در زمانی که این پل کامل شد، یعنی در ۱۸۹۰، شکلهای جدید جهت دیگری گرفته بودند، راه سبکی و صرفه‌جویی را که خصیصه پلهای معلق بود در پیش گرفته بودند.

عصر مهندسی

فورت بریج جدید سبک ماست که بیان کننده عصر ماست، همان‌طور که سبک باروک بیان کننده قرن هفدهم بود، سبک ما نتیجه صد سال کار مهندسی است. آفرینش جدیدی است، اما توسط یکی از سنن مهم و مداوم ذهن بشری، یعنی سنت ریاضی با گذشته مربوط می‌شود. به این دلیل سازندگان کلیساهای جامع گوتیک، معماران و نقاشان بزرگ رنسانس، پیرو دلا فرانچسکا و لئوناردو داوینچی، و فیلسوفان بزرگ قرن هفدهم، دکارت و پاسکال و نیوتن و رن‌اکر زنده بودند، همگی به آن به دیده احترام می‌نگریستند.



شکل ۲۱۲- بنای پل بروکلین

شاید این کار که هنر قرن نوزدهم را از نظر تونلها، پلها، و سایر کارهای بزرگ مهندسی بررسی کنیم عجیب به نظر آید. شاید اعتقاد این نقطه نظر عقول حساس آن عصر را به هراس می‌افکند. خشم راسکین بر ضد راه آهن سبب شد که شاهکارهای رده نویسی به وجود آید، اما همو توصیفی دل‌انگیز از لوکوموتیو نوشته است. پاسخ به اینگونه منتقدان علم‌الجمال آن است که نمایشگاه بزرگ سال ۱۸۵۱ را به یاد آورید. این نمایشگاه در ساختمانی به نام کاخ بلور ترتیب یافته که اثر از مهندسی ناب، مبنی بر اصول برونل بود و بسیار مورد تحسین برونل واقع شد، بسیار اثرگذار بود، اما سبکی ناشاد داشت، مورد تمجید معماران فونکسیونالیست سالهای ۱۹۲۰ واقع شد. اما در درون این المهندسی هنرنهفته بود، آری، در تاریخ

وجدان اجتماعی

البته آثار هنری - هنر به معنی مرسوم و معمول - یعنی آثار نقاشی و مجسمه‌سازی در همان دورا نمایشگاه بزرگ به وجود می‌آمد. اما بیشتر آنها پندار تصریفی نداشت. یکی از دورانهای تنگ به در تاریخ هنر بود که تقریباً در هر قرن رخ نماید. هنرمندان بزرگ ساینگر و دلاکروا - پیرنه بودند و آثار آنها (جز تک‌چهره‌هاشان) تماماً در باره افسانه واسطوره بود. هنرمندان جوان می‌کشدند با زمان خود منطبق و همگام شوند و آن‌چیزی را که «وجدان اجتماعی» نامیده می‌شود از خودشان می‌دادند. در انگلیس بزرگترین و معروفترین تلاش را فرمادوکس براون Ford Madox Bown به عمل آورد و تابلوی به نام «کار» (شکل ۲۱۱) در سال ۱۸۵۲ کشید.

در این تابلو فلسفه کارایل Carlyle منعکس شده است و خود او (با دوستش فردریک دنیسون - مورس، سوسیالیست مسیحی) در طرف راست تابلو ایستاده و نیشخندی بر لب دارد.

در مرکز این ترکیب بندی (کمپوزیسیون) عملاً قرار دارند که تمام رفاه قرن نوزدهم وابسته به کار و زحمت آنان بود، نیرویی قهرمانی دارا اما مانند دیگر چهره‌های مادوکس اندکی غریب‌نظرند. اینها مردانی هستند که تونل پاکس را ساختند، و اینکه چرا آنان باید در خیابان آرام هامپستد Hampstead چنین گودال بزرگی بکنند، چیزی



شکل ۲۱۳- فرمادوکس براون: کار



شکل ۲۱۴- کوره: تدفین در اورنان

به عقل من نمی‌رسد. در اطراف آنان بیکاره‌ها به شکلهای مختلف شیک یا ژنده پوشیده، دزدانه یا محرمانه نگاه می‌کنند. مادوکس براون به افراد، به خصوص افسراد ستکاره، چنان سخت خیره می‌نگریست که کار او را از سخافت معمول رئالیسم اجتماعی میرا کرده است. در عین حال نقاشی او توصیفی است و به عنوان نقاشی توصیفی اندکی دهاتی‌وار است.

اما درست در همین زمان در فرانسه دو نقاش بزرگ ظهور کردند که رئالیسم اجتماعی آنها در قلب سنت اروپائی قرار داشت. اینان ژان فرانسوا میه Jean Francois Millet و گوستاو کوره Gustave Courbet هستند. هر دو انقلابی بودند و در ۱۸۴۸ «می» احتمالاً عقاید اشتراکی داشت، اگرچه وقتی کارش گرفت و رسم روز شد، درباره مساوات سکوت می‌کردند. کوره شورشی باقی‌ماند و به علت شرکتش در کمون پاریس به زندان افتاد و نزدیک بود اعدام شود. در ۱۸۴۹ او تصویری از یک کارگر سنگ برکشید. افسوس که این اثر در درس در جنگ گذشته نابود شد. او قصد داشت در این تابلو مستقیماً صورت همسایه سالخورده خویش را تصویر

کند، اما چنان تصویری شد که وقتی یک رفیق هم- عقیداش آنرا دید گفت که این تابلو نخستین بیکره یاد بود برای کارگران است و از این حرفها کوره از این فکر شاد شد و گفت مردم اورنان Ornan می‌خواهند آن تصویر را بالای محراب کلیسای شهر خویش بیاویزند. اگر این داستان راست باشد، که من در صحت آن شک بسیار دارم، باید گفت این اثر آغاز هنر مسلکی است که تا امروز ادامه دارد. این تصویر جزء لاینفک هنر در آثار همه مورخان هنری مارکسیست شده است. سال بعد کوره نمونه اثر بخشتری از همدردی خویش با مردم عادی نشان داد - تصویر بزرگ او به نام «تدفین در اورنان» (شکل ۲۱۴) یک تشییع جنازه را در شهر زادبومیش نشان می‌دهد. کوره با کنار گذاشتن همه صنایع تصویری که الزاماً باید متضمن رعایت سلسله مراتب و تبعیت باشد، همه افراد تصویر را در یک ردیف ایستاده است و موفق شده تساوی را در برابر مرگ نشان دهد. ببینید او حقیقت هرچهره را تا چه مایه جدی گرفته است.

«ناتام»

ترمو Trémaud بود که قرار بود در آینده مسئول امور ایالات ماورایبحار شود. او کارمند عالیرتبه لیبرال و باهوشی بود که زنش، وقتیکه وی استاندار استراسبورگ بود، بسویله دولت را تشدیدیم. آنچه آنان از بیانات انجمن‌های شهر و مخالفان «متروپل» انتظار داشتند، اغلب غیرمنطقی بود، اما وقتیکه درمحل‌های فقیرانه شهر گردش کردم - محله اعیانی زیادی وجود نداشت - پی‌بردم که آنها تا حدی حق دارند غیرمنطقی باشند. پانزدهم دست‌ها پر می‌گفتند و کار مهمی انجام نمی‌دادند: بالادستیا وعده میدادند و هیچ‌کاری نمی‌کردند. جدی‌ترین مطالب من رئیس پاربران پندر بود که سندیکائی و ظاهرا کمونیست بود. والی که يك والی خوب و مسلما آدم خوبی هم بود، بسویله امکاناتی برای اقدام می‌خواست. دادن نظمی به همه این چیزها کار ساده‌ای نبود، اما وقت آن رسیده بود. هیچ‌جا ممکن نبود اینهمه فداکاری به‌فرانسه عرضه شود. و اما دربارهٔ رفرا ندوم، آنتیلی‌ها می‌خواستند برای نشان دادن ناراضائی‌شان جواب «نه» بدهند و برای فرانسوی‌ماندندان جواب «آری». گوئی سخن از استقلال «لوژر» در میان بود.

شامگاهان، اهالی برای شنیدن سخنرانی در میدان گرد آمدند، با سرهای آراسته به‌دستمال در پنجره‌ها و خوشه‌های کودکان بردرخشها. در پشت‌دکه موزیک، اسپهای مضحك‌چوبی که از صد سال باینطرف با ازه بریده می‌شود در چرخش بود. آنچه سیاست نامیده می‌شد (هیچیک از نمایندگان آنتیل و گلیست، نبودند) هیچ‌نقشی‌بازی نکرد. یگانه‌عامل مؤثر، ندای فرانسه بود و اعتمادی که ژنرال القاه می‌کرد برای نخستین بار بود که در برابر جمعیت سیاه پوست حرف می‌زد و در سخن این جمع ارتعاش را احساس می‌کرد که با آهنگ سخنان من تطبیق می‌کند، همانسان که رقص او یا موزیک هم آهنگ است.

می‌بایستی در قفس سابق حکمران که در آنسوی جزیره بود بخواهیم. وقتیکه (موتورسواران، والی و غیره) پراه افتاد، شب فرا رسیده بود، از دهکده‌های تاریک گشتیم، پاردرختان زیتون سیاه‌سمن‌درشب روشن و داس‌ماه بر فراز برگهای خمیده درختان موز. رادیو تازه پخش سخنرانی را آغاز کرده بود. از دهکده‌ای به‌دهکده دیگر، پنجره‌ها روشن می‌شدند و درها که بر سر راه ما باز می‌شدند، جملاتی را به بیرون می‌فرستادند که گاهی برای آنها در داخل کلبه‌ها کف می‌زدند. اکنون سخنان من بود که پخش می‌شد و من آنها را بصورت عیبی می‌شنیدم، زیرا گوئی آنها هم همراه ما می‌رسیدند و نیز انسان صدای خودش را که از رادیو پخش می‌شود نمی‌شناسد:

«... مردی که در السنای نخست، گوادلوپ، پامداد به بخنداری «پوانت - آ - پیتز» Pointe à Pitre - رسید؛ خانه‌ای یا پالکون‌ها بر کرد یک باغ کوچک درختان موز، درهای يك‌لنگه، بادبزن‌ها برسفت؛ دنیای گوره‌ها سواحل قدیم عاج و طلا، چنانکه گوئی دوران برده‌فروشی، خانه‌های قدیم مستمراتی را با برده‌هایش به‌اینجا آورده است. چند همکار با خود برده بودم؛ از آنجمله

خاطرات Antimémoires



ژ: آندره مالرو
ژ جمه رضا سیدحسینی

خواب‌لودگی وحشتناک کشور ما، افتخار انرا مانند رویای انکارناپذیری حفظ کرد.....
دکه‌ها، کلبه‌ها، جمله‌های نامفهوم. سیاهان سفکشیده. يك دهکده، همه مراحل سخنرانی را می‌شنیدم. زیرا رادیو سخنرانی را تقریبا در تمام خانه‌ها پخش می‌کرد: «در برابر یکی از بزرگترین بدبختی‌های تاریخ ما، در شبی که مهاجرت بی‌پایان گاریپهای روسانی هنوز جاده‌های ما را می‌آکنند، صدائی برخاست تا در برابر همه چیز و برغم همه چیز بگوید.....
چنگل، درختان زیتون، خاموشی، عطر گلپادرشب، يك قصبه، سایه‌های با چشمان سفید، در نور چراغهای ما دست تکان می‌دادند. پلیس کامیون‌هایی را که بر سر راه بودند کنار می‌زد تا به‌خانه کوچکی که بر روی صفای گذاشته شده بود و بسویله اسبها کشیده می‌شد راه عبور بدهد.
«فرانسه با خطر بزرگی روبرو بود، اتحاد فرانسه از هم می‌گسخت. ژنرال دوگل از جنگ داخلی جلوگیری کرد، يك قانون اساسی را قبولاند که از آن جامعه فرانسوی بوجود خواهد آمد. اعتماد به‌همراه‌آورد ولیات دولت را تامین کرد. در مدتی کمتر از چهار ماه، سه‌جمهوری، برای فرانسه، چهره امیدبخشید و در برابر دنیا چهره اعتماد به‌نفسی.
«به‌آنکه از يك آزادی اساسی چشم‌پوشی کند. حتی از آزادی...»
«پتی-بور» Petit - Bourg «گوپاوه»

Goyave «کاپستر» Capesterre «پانائیه» Bananier «تروا - رویور» Trois-Rivières «مهمبهٔ مجمل آشپزهای نامرئی»
در حالیکه رادیو دنبالمان می‌کرد، از آخرین دهکده در میان فریادهای «زنده‌یاد» گذشتیم. سرانجام به‌آنجائی رسیدیم که زمانی خانهٔ حکمران جزایر آنتیل بود، باربیزش گلپهای پیچک بنفش در زیر نور چراغهای ما و آواز جیرجیرک‌های شبانه که غم‌انگیزترین ترانهٔ زبان آمیختهٔ محلی از روی آنها می‌گذشت:
Adieu madras, adieu foulards, Adieu rob' soi et Colliers- Choux, Doudou à moi il est parti Hélas, hélas, C' est pour toujours....
این ترانه اثر يك حکمران دوران لوئی شانزده است که دختر دورگه‌ای ترکش گفته است و او درد خود را از زبان آن دختر می‌گوید. خواننده‌های جذاب آهنگ‌های رقص «بیگن» که در سرراهای وسیع منظر، بودند، ترانهٔ شگوه‌آمیز را ادامه می‌دادند:
Bonjour monsieur le Gouverneur...
و در سالن غذاخوری، استقبایا لباس بنفش و سیاه، تنها در وسط‌سبز سی‌نفره و نعلی‌شکل ناهارخوری، منتظر ما بود. پشت سراز، از همهٔ پنجره‌های گشوده، دریای «کارائیب» در نورستاب لرزش خفیفی داشت.
«مارتینیك» نیز بقدر کافی حیرت‌آور بود. برای رسیدن به «سن- پیر» Saint - Pierre پایتخت قدیم، انسان از کوهستانی می‌گذری که درختان صنوبر جای گیاهان خزندهٔ ناحیهٔ آمازون را گرفته است. سپس به‌شهری

می‌سی که گوئی نوحستی ویرانش سائت است هیچ سفتی نیست، همه چیز متروک است اما دیوارها در هم نریخته است کوجه‌های خالی بی‌درو پنجه‌ها دامنهٔ کوهستان «پله» Pelée کشده شده است. نه‌خاکستری و نه گدازه آتشفشانی، اما پله‌های لك و پیسدار، بسوی آسمان بی‌رمق کشیده شد است. در کوجه‌ای که می‌بایستی کوه‌اصلی باشد، يك موزهٔ خیالی که در آن راهنمایی خیالی سزا رهمبری می‌شد. در اینجا گدازه وجود داشت و لیاپ محقر مضحك را می‌اندود، به‌یاد پمپئی Pompei فکر می‌کردی که چراغ باستانی آن جای خود را به آسیب لفظل داده است و کوچهٔ رومی به‌آن کوچهٔ کوری بدل شده است که خانها و زمین‌های خالی خود را در اطرف کارخانه‌های حومه ردیف کرده است این اشیاه سائیده، نظیر تنهٔ درختانی که دریا به بیرون پرت کند، کوزهٔ بازیچه‌های ارواح آتشفشان بود. بر فراز آنها ملکهٔ دربار جادوئی‌شان برشزار سرخی فرمان می‌راند.
کارت‌پستال‌ها موزهٔ «تاشردولا» پازن» را نشان میداد. بسازهم يك خانابزایری و ویرانه‌ها. من پیرزنان پیشتر را ندیده بودم که بیخ‌گوش «دخخانم‌ها» حرف می‌زنند. آیا در اینج بود که «رز» Rose جوانک هنوز «ژوفین» نامیده نمی‌شد، دست خود را بسوی کف‌بین دراز کرده؟ کلمات «پیش از ملکه... دستخوش یاد اقیانوس می‌شد و در اندوه غرق می‌شد. هر دهکده گلپهای برای من می‌آورد که آنها را پای پیکرهٔ جمهوری

می‌نهادم. اغلب پیکرهٔ جمهوری نبود، اما يك پیکرهٔ گچی از «شولشه» بود. اینجا این دشمن قدیم بردگی هم در اینجا، منظر آزادی بود...
در «فوردفرانس» Fort-de-France من می‌بایستی بعد از «امه‌سز» حرف بزنم. او مرا در شهرداری پذیرفت و گفت: «من در قالب شما ملت فرانسه را سلام می‌کنم که باشوروشوق به‌آن وابسته‌ایم. میدان پرشکوه و وسیع و ملامال بود - چنانکه گوئی برای يك جشن جدی آمده بودند. در آرامش شامگاهی که بر دریا فرود می‌آمد، زدهای سفید در کنار هم سفکشیده بودند، همه بی‌حرکت بودند. «سز» معرفتی خود را چنین پایان داد: «سفیر امید باز یافته باشید من سخنانم را باخواندن پیغام ژنرال دوگل آغاز کردم:
«آندره مالرو، با ابلاغ سلام من بشما، خاطره‌ای را که از شما و از پذیرائی مجللی که درسال ۱۹۵۶ بمن اختصاص دادید بیاد دارم، باز خواهد گفت. تمام فرانسه سهم‌پروزمندان‌های را که شما در پیروزی او در دو جنگ جهانی داشته‌اید بیاد دارد.»
خطابهٔ من مانند خطابهٔ ام در «گوادلوپ» گسترش می‌یافت. و همان تماس بزودی برقرار شد - اما با قدرت بیشتر، زیرا الان دیگر آنها را می‌شناختم، و نیز به دهکده‌هایی فکر می‌کردم که سخنان مارا گوش می‌کنند. (اینجا یکی از مسئولین امر بمن گفت: فراموش نکنید که ما پیش مستقیم می‌کنیم و رسم براین است که درپایان مراسم سرود «مارسیز» La Marseillaise خوانده شود.) و نیز برای اینکه میدان چنان بزرگ است که من در نور کم شامگاه حدود آنرا بسزمت تشخیص می‌دادم. با بالارفتن لحن صدا، جمعیت که کوچکترین صدائس ازش شنیده نمی‌شد، احساس می‌کرد که سخنرانی به پایانش نزدیک می‌شود:
«متروپل، که در گذشته، جزایر آنتیل را به‌کانادا ترجیح‌داد و انتخاب کرد، و دید که آنتیلی‌ها در نبرد استراسبورگ دوش بدوش من جنگیدند، جزایر آنتیل را رها نخواهد کرد. و من نیز مانند ژنرال دوگل فکر می‌کنم که امروز نیز مانند دیروز مارتینیك می‌خواهد فرانسوی بماند، به‌همان درجه‌که من می‌خواهم فرانسوی بمانم.
شما هم نبردان دیروز من که شاید همراهان جاودانیم باشید، در این روزیکه بیایان می‌رسد، شما را به شهادت می‌گیرم. ای آنهایکه ازجنگ جهانی اول بازمانده‌اید، ای بازماندگان گروهان جزایر آنتیل که درکنار رفقای اهل «دوردونی» من جنگیده‌اید، شما جواب آذری خواهید داد، همانطور که کشته‌شدگان دادند!»
اشعه نورافکن ما از بالای سر جمعیت که در نیمه‌تاریکی شامگاه غوطه‌ور می‌شدند می‌گشت و درختان سترک و دیوارهایی را که همه‌جا اقیانوس می‌شد و در اندوه غرق می‌شد، هر دهکده گلپهای برای من می‌آورد که آنها را پای پیکرهٔ جمهوری

«ای‌کسانیکه از سال ۱۹۴۰ بیید از جزیرهٔ فرار کردید! ملوانان نیروی دریائی آزاد ما! و شما، ای بازماندگان آن‌گروهان دریای آرام، که وقتی ما با هم دومین پیروزی «راین» را کسب کرده بودیم، به‌آن سختی صدمه دید، شما جواب آزی» خواهید داد، چنانکه اگر کشته‌شدگان زنده بودند جواب میدادند!
مردان و زنان! شما جواب آزی» خواهید داد چنانکه دوسال پیش به مردی این جواب را دادید که خودش گفت پذیرائی فراموش ناشدنی شما درد آنهمه فراموشی را از خاطر او زدود!»
از دل شبی که کاملا فرودآمده بود، چنان فریاد شوقی برخاست که در میدانهای ورزش پس از پیروزیها بر می‌خیزد.
«وقتی رادیو پخش «مارسیز» را بمناسبت سالگرد جمهوری شروع کرد، درخانه‌های فرانسه، کسانیکه آنرا می‌شنیدند، بیبا خواستند. اکنون ما با هم آنرا می‌خوانیم. وقتیکه صدای ما را بشنوید، ای فرانسویان «الساز» و «رویایان»، در همه دهکده‌هاستان که مارتینیکی‌ها در آنها جان‌باخته‌اند، بیبا خیزید! بیبا خیزید مارتینیکی‌ها، در خانه‌های دشت و کوهستان!»
قریب سی ردیف صدلسلی در برابر تریبون چیده شده بود و من احساس کردم که همهٔ شوندهگان بیبا خواستند. آنهائی که سرپا نبودند، کردند نظیر همان «انترناسیوناله» که در زمانی در مسکو شنیده بودم، به هنگامیکه سیل پرچمهای مغلل ارفوانتی از پشت کلیسای «سن-سازیل» - Saint-Basill ظاهر می‌شد. اما آن «انتر - ناسیوناله» کند، به شعار میدل شد و حال آنکه «مارسیز» آکنده از هیجان درونی خویش بود:
Entendez- Vous, dan nos Cam- pa - gnes...
تا وقتی که به اینجا رسید:

Aux armes, Citoyens این فریاد آزادی سیاهان بود ، فریاد جنگجویان «توسن - لوروتور Toussaint Louverture و آن شورش جادوانی مردم کوچه و بازار که بطور پیچیده و تشخیص ناپذیری با امید انقلابی و برادری تنی آمیخته است. من این حالت را فقط یکبار، تقریبا پانزده سال پیش و در يك زندان دیده بودم. «سز» و من در میان جمع شیانگاهی که دیگر فقط تکانهایشان اشعه نورافکن‌ها که بالای سر آنها درختها و شمارونه‌ها جارومی‌گردنیه بودند، از جایگاه پائین آمدیم. مصرع اول مارسیز، با گسترش پرشکوهش از سرگرفته می‌شد:
Allonsen Fants de La patrie...
هیچکس جای خود را ترک نگفت، همه باضرب آهستهٔ پا، آواز خود را همراهی می‌کردند و چنان بود که گوئی «تام-تام» گنگی همراه سرود می‌نواخت، و آنرا به زمین پیوند می‌داد، همانطور

که سردهای قایقرانان به رودخانه پیوند می‌خورد.
L' etenda - ard sanglant est levé!
من هرگز آواز دسته‌جمعی با بیست هزارصدان نشنیده بودم و نیز این پاکوبی را که گوئی زمین را به شهادت می‌گرفت.
رقسهای اروپائس روی زمین می‌لغزند، آنرا نمی‌گویند. «سز» و من در کنار هم، در خیابانی که از میدان می‌گذشت پیش‌میرفتیم، و میدان پشت سرما خالی می‌شد، گروهی از مردم بطور میان‌بر از آن عبور می‌کردند تا در سر راه ما قرار بگیرند، عده‌ای دیگر دنبالا ما می‌آمدند. این حرکت و هم در آمیختگی شیانگاهی را در زیر نورافکن‌ها می‌شد از سرود مارسیز و جریان صداهائی که می‌چرخید و تغییر جهت می‌داد تشخیص داد. وقتی به‌کوجه‌ای رسیدیم که با فانوسها روشن شده بود و در طول میدان کشیده شده است برای چند لحظه فریادهای «زنده‌یاد دوگل، زنده‌یاد سز، زنده‌یاد دوگل، زنده‌یاد سز» بر صدای سرود غلبه کرد و از پهنهٔ نامرئی دریا تا مرکز شهر را در خود گرفت.
«ادامه دارد»

- 1- Gorée جزیره ای در ساحل سنغال، روبروی داکار
- 2- Lozère از ایالات نسبتا عقب مانده خاک اصلی فرانسه
- 3- بندر دوستمال‌ها، بندر روسری‌ها بندر دوبراهن حریر و گردنبندهای زیبا
- 4- وای برمن که او رفت، افسوس، افسوس، برای همیشه...
- 5- Biguine رقص خاص جزایر آنتیل که بین سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۵۰ در فرانسه رایج بود.
- 6- Tascher de la Pagerie خانوادهٔ ژوزفین که فرانسوی ساکن مارتینیك بودند.
- 7- Victor Schoelcher سیاستمدار فرانسوی (۱۸۰۴ - مبارزهٔ پرداخت
- 8- Dordogne از ایالات فرانسه

بایاتویا ماها بدنیای نشاط و زیبائی وارد شوید

نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها شرکت بازرگانی زره: خیابان سعدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA SINCE 1887

آیا بیروت پایتخت کمونیست‌های خاورمیانه عربی خواهد شد؟

نوشته محمود جعفریان

۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ تاریخ استقلال سوریه، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۱ تاریخ استقلال لبنان، این دو کشور بفاصله دو ماه یکی بعد از دیگری با استقلال رسیدند، در طول ۲۱ سال اخیر حوادث هر یک در دیگری مؤثر بوده است. اما سرنوشت مشابه نداشته‌اند.

یکی از حوادث مشابه در تاریخ کشورهای بیست و یکساله سوریه و لبنان تشکیل حزب کمونیست سوریه و لبنان برهبری ۵ نفر از کمونیست‌های لبنان است (۱۹۲۵، ۴۷ سال قبل). چنانکه میدانیم ارتش استعمارگران فرانسه در تشکیل این حزب مؤثر بود و فرانسویا که میخواستند نفوذ خود را در کشورهای سوریه و لبنان حفظ کنند مصلحت دیدند که این دو

کشور یک حزب کمونیست داشته باشد، مرتباً نیز تلاش کردند که فلسطین، تحت‌الحمایه انگلستان، را بسزیر پرچم حزب کمونیست سوریه و لبنان زیر نظر قرار دهند، اما، در مباحث گذشته دیدیم که چگونه انگلستان مانع شد و خود بمنتظور نفوذ در جنبه استعمارگران فرانسوی حزب بعث را برهبری میشل عفلق در سوریه بوجود آورد. اعضای نخستین کمیته مرکزی حزب کمونیست سوریه و لبنان ۵ نفر بودند:

آرتین مادویان، هیکارون بویاصیان، یوسف‌یزیک، فؤاد الشمالي و الیاس ابونادر.

۱۹۳۰ استعمارگران فرانسه خالدیکداش را که برحادثه‌چونی مشتاق بود به حزب کمونیست کشفانند و در مدت دو سال او را برهبری رسانانند.

نیکلای شایو یا نقولاشوی که امروز رهبر حزب کمونیست لبنان است از همکاران نخستین خالدیکداش بود که این در سوریه کارش را آغاز کرد و آن در لبنان.

درباره یکداش و حزب کمونیست سوریه بتفصیل نوشته‌ایم و اینک سخن پیرامون حزب کمونیست لبنان است. تابستان ۱۹۴۴ حزب کمونیست سوریه ولبنان به‌دو حزب کمونیست سوریه و لبنان تقسیم شد و هر یک تأیید کمیته مرکزی خاص خود را پذیرفتند. گفته میشود که در آینده نزدیک جورج حاری بجای نقولاشوی دبیر کل

را در لبنان به ناراضی و طغیان کشاند و این همان خواست کمونیست بود. اما، کامیل شمعون که میخواست یک تنه درباره هر نوع فشار سیاسی بایستد و زیرکانه علیه کمونیستها مبارزه کند همچنانکه مایل نبود که ناصر نیز برلبنان حکم براند از دشمن مشترک ناصریها و کمونیستها برخوردار شد و کمونیست‌های لبنان احساسات شدید ناصریها را علیه شمعون تحریک کردند:

۱۹۵۸، فؤاد شهاب بجای کامیل شمعون انتخاب شد.

بنظر میرسد که شهاب مبارزه علیه کمونیستها را در شرائط بحرانی ۱۹۵۸ به مصلحت ندید، در این سال عبدالکریم قاسم معاشره با کمونیستها را در عراق آغاز کرده بود و در حقیقت کمونیسم اروپا با سیاست استعمارکهن خاورمیانه دست برادری بیکدیگر داده بودند تا قاسم را در برابر ناصر علم کنند.

فؤاد شهاب که تصور میکرد با مسکوت گذاشتن قضیه کمونیسم در لبنان میتواند وجود چنین قضیه‌ای را انکار کند دست کمونیستها را همهجا در تحریکات ضد حکومت از نزدیک دید، شهاب اواخر حکومتش قصد داشت «کتابچه» (پیرچاپل) .

انقلاب ۱۹۵۲ که کامیل شمعون را بحکومت رسانید از نوع انقلاب‌های دیگر (یا در حقیقت کودتاهای دیگر) خاورمیانه عربی نبود، بلکه شمعون با رای وکلای پارلمان بریاست جمهوری رسید.

کامیل شمعون دو نیرو در دشمن میداشت و آنها را برای دموکراسی لبنان مضر میدانست: فئودالها و خانواده‌های انحصارطلب و همچنین کمونیستها.

از سوی دیگر مایل نبود که لبنان در گرداب اختلافها و درگیریهای خاورمیانه عربی غرق شود و در حال سعی میکرد که لبنان قدرت و استقلال فکر خود را حفظ کند، در این شرائط لبنان در سال ۱۹۵۷ که ناصر از نظر افکار عمومی در بحبوخه قدرت بود با مشکلات تازه‌ای مواجه شد، کمونیستها، طرفداران ناصر را علیه کامیل شمعون تحریک میکردند زیرا شمعون را بعنوان دشمن نیرومند ارزشیابی کرده بودند.

در این سال ناصریسم اوج میگرفت و کمونیسم با آن مبارزه میکرد، اما، در حکومت شمعون کمونیستها که باناصریها مخالف بودند سعی میکردند در آنها نفوذ کنند تا آنها را علیه شمعون برانگیزند.

یکی از مختصات کمونیسم در خاورمیانه عربی اینست که برای درهم کوبیدن دشمنان آگاه خود، بطور نامرئی گروه‌های سیاسی دیگر را علیه آن بسیج میکند خاصه آنکه این گروهها بیکدیگر اختلاف نظر یا اختلاف راه داشته باشند.

در لبنان برای کمونیستها مهم نبود که بشارة الخوری با آنها مخالف باشد زیرا الخوری در گرداب فساد فرومیرفت و میتواند در صورت ادامه حکومت افکار عمومی

خاورمیانه عربی بوجود آورده که نمونه نگران‌کننده آن عراق است... مسافری که از عراق امروز عبور کند با مشاهده روزنامه‌های دولتی، سیستم یک حزبی، محو آزادی، سکوت و زندان، تصور میکند که به یک کشور کمونیست قدم گذاشته است، با این تفاوت که فئودالها نیز ی سرکارند و از نظر تأمین منافع پارچیها شرکت سهامی استعمار شرقی و غرب است.

جالب اینست که کشورهای کمونیست که خود روزنامه ندارند و کترین مجازات «مخالف» را در سر زمینشان مرگ میداند میل دارند ۵ در کشورهای غیر کمونیست دهها و صدها روزنامه متضاد وجود داشته باشد تا بتوانند با بهره گرفتن از آزادی در رژیم‌های غیر کمونیست آزادانه فعالیت کنند، در ازبک مختلف بصورت عوامل نفوذی ره یابند، گروه‌های سیاسی را علیه یکدیگر بشورانند، فقر را بجای نشاط اقتصادی نشانند و بالاخره مردم ناراضی را به طغیان کشانند...

کمونیستها بمنتظور فراهم کردن این وسیع همه گروهها و فرقه‌های سیاسی راه یابند و شعاردان تشویق میکنند، روشفکر نمائی مد روز میشود، از نظر کمونیسم بین‌المللی چپ‌گرانی در خاورمیانه یعنی مخالفت با دولت (هر دولت و هر کس) حتی اگر مخالف یک مالک یا خان قدره ی باشد؟! ...

اما سالهای ۱۹۶۴ - ۱۹۷۰، در لبنان خود کمال جنبلاط وزیر کشور و رشیدالکریمی نخست‌وزیر دست به چپگرانی زدند نه باین مفهوم که به کمونیسم رغبت کردند بلکه با این منظر که در پیشاپیش پیشتازان قرار گیرند؟! ...

(تجربه‌ای که قاسم و شکر القوتلی آهختند، قوتلی بموقع بازگشت و قام نتوانست که باز گردد)، در هر حال، ۱۹۷۰ کمال جنبلاط وزیر کشور لبنان حزب کمونیست لبنان را برسمیت شناخت...

در عصر سلیمان فرنجیه رئیس‌جمهوری لبنان که ۱۳ سپتامبر ۱۹۷۰ باین سمت برزیده شد کمونیستها در لبنان آزادانه فعالیت میکنند، اما، فعالیت آنها در سایر کشورهای عربی ممنوع است... چندی پیش پطرس بولوس - المشوی رهبر مارونیهای لبنان حکومت را به همکاری با کمونیستها متهم کردند، این مرد نیرومندترین شخصیت مذهبی لبنان است. نیکلای شایو یا بقول عرب نقولاشوی رهبر گروه آشزازی کمونیستها در لبنان است و چنانکه میدانیم گروه پنهانی کمونیستها در خاورمیانه عربی بمنتظور تأثیر

برزیدت سلیمان فرنجیه
آقای رئیس‌جمهوری،
ما شما را تأیید می‌کنیم، برای انتخابات آینده آماده شویم.

دبیر کل حزب کمونیست
زاتوی ۱۹۷۲



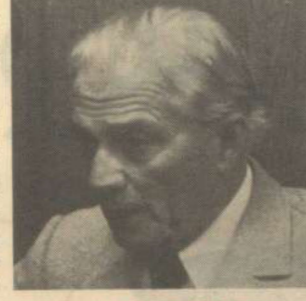
کمال جنبلاط کمونیست نیست اما میخواید چپ‌گرانی کند و نمیداند که شهادهای افراطی کمونیستها در دنیای غیر کمونیست است و در کشورهای کمونیست...



نیکلای شایو برای مبارزه با چین کمونیست قوای جهاد میدهد.
جورج حاری، دست چپ، دبیر کل آینده حزب کمونیست لبنان



شادلو بیشتر ناظر بود و کمتر مؤثر



همزمان با روزهاییکه عبدالناصر در سیاست مصر ظاهر میشد کامیل شمعون بصورت چهره موفق سیاسی در لبنان بحکومت رسید. کمونیستها و شمعون؟



بپتر» و «نفوذ در گروه‌های مختلف سیاسی» و «در هم کوبیدن افکار ملی» و همچنین بمنتظور احتراف از خطر سیطره حکومت‌های ضد کمونیست و لزوم نفوذ کمونیستها در ارتش و پلیس و مشاغل حساس، مخفیانه فعالیت دارند و نقولاشوی رهبر گروه‌های آشکار است که احتمالاً جورج حاری جای او را خواهد گرفت.

هدفهای کنگره سوم حزب کمونیست لبنان عبارتست از:
۱- دعوت از احزاب مختلف دنیای عرب، باین منظور که حزب کمونیست را بعنوان یکی از احزاب سیاسی عرب به افکار عمومی و به دولتها بقبولانند، (با این توجه که اگر این حزب زمام امور را بدست گیرد رهبران حزبیهای دیگر را بسر نوشت رهبران احزاب مختلف اروپای شرقی محکوم خواهد ساخت و دیگر نامی از احزاب دیگر باقی نخواهد ماند)

۲- استحکام همبستگی احزاب کمونیست کشورهای خاورمیانه عربی.
۳- ایجاد دزهای باز، نه‌شکب - های مخفی، بروی جوانهای عرب (با این توجه که در آینده حزب کمونیست لبنان از راه درهای باز جوانها را به شبکه‌های مخفی خواهد فرستاد و از این شبکه‌ها به کشورهای عربی نفوذ خواهند کرد).

۴- تمرکز نیروی کمونیسم اروپائی علیه چنین میهمان تازه‌وارد. تسلط بر پارلمان ۹۹ نفری لبنان یکی دیگر از هدفهای حزب کمونیست لبنان است، هم اکنون حزب کمونیست لبنان در پارلمان این کشور نماینده رسمی ندارد، اما، تاکنون عده‌ای از طرفداران خود را که جزء وابستگان به گروه آشکار کمونیستها بوده‌اند به پارلمان فرستاده است مثل دکتر هاشم العسینی که ظاهراً از یاران رشیدالکریمی است و عضو گروه «طرفداران صلح» است، همچنین فرید جبران که او نیز عضو پارلمان است و در گروه طرفداران صلح فعالیت میکند و خود را از یاران کمال جنبلاط میدانند.

یکی از خبرنگاران آگاه عرب میگفت که کمونیستها در لبنان بصورت متفرق وجود دارند، توجه او به کمونیست‌های آشکار بود و توجه نداشت که کمونیسم در خاورمیانه عربی راهها و روشهای تازه‌ای را در پیش گرفته است و بهین دلیل ظاهراً در گروه آشکار خود در لبنان عده‌ای معدود و پراکنده را بعنوان نمونه معرفی کرده است، توجه حکومتها را بسوی این عده محدود جلب میکند و گروه اساسی و پنهانی در محیط امن تری میتوانند فعالیت داشته باشند. لبنان از نظر وجود دانشگاهها، تجمع دانشجویان عرب و آسیائی، آزادی قلم باین مفهوم که دولتها و قدرتها بزرگ هر یک تمهادهای از روزنامه‌ها را بخدمت گرفته‌اند، در مجموع محیط مناسبی است برای پرورش کادریهای حزبی و گروه‌های پنهانی تا در کشورهای عرب و خاور- میانه تلاش اساسی خود را آغاز کنند.

مردم و حکومت لبنان از روزاستقلال عملاً نشان داده‌اند که به دموکراسی، آزادی بضمیمه واقعی و حکومت پارلمانی علاقه‌مندند، اما، دموکراسی لبنان همیشه در معرض تهدید رژیم‌های نظامی عرب و قدرتهای بزرگ شرق و غرب بوده است. در حالیکه سیاستمداران لبنان با کیاست خاص توانسته‌اند در طول ۲۱ سال، استقلال و آزادی لبنان را حفظ کنند، در شرائط امروز اساسی‌ترین خطر ملت لبنان را تهدید میکند و آن دسائس کمونیست‌ها و تقارن فصلی سیاست‌های استعماری شرق و غرب است که از آزادی در لبنان بناروا سود میبرند. حزب کمونیست لبنان هفته گذشته خود را جانی‌دار کمونیسم اروپائی معرفی کرده، نقولاشوی در نطق افتتاحیه کنگره هفته گذشته شدیداً چین را بسبب اتخاذ روش ضد شوروی مورد حمله قرار داد و این امر مصادف است با ورود سفیر چین به لبنان و تماس او با مطبوعات لبنان بمنظور توسعه تبلیغات چین!! (لذا یکی از عوامل شتابزدگی در تشکیل کنگره روشن میشود).

آقای نقولاشوی دبیر کل حزب کمونیست لبنان در همین سخنرانی گفت که حزب او در نظر دارد روش مثبتی در قبال رژیم کنونی لبنان برهبری آقای سلیمان فرنجیه، رئیس‌جمهوری، اتخاذ کند و این امر مصادف است با ورود اسلحه از اروپای کمونیست به لبنان و شایعه گسترش روابط چین و لبنان که اروپای کمونیست به پیش- گیری برخاسته است... اما، نباید فراموش کرد که نطق موافق نقولاشوی درباره فرنجیه صفوف طرفداران چین را در میان آزرگان فلسطینی استحکام خواهد بخشید.

با اینحال، چرا نقولاشوی دبیر کل حزب کمونیست لبنان که نماینده کمونیسم اروپائی است دولت لبنان را تأیید میکند؟ با این اهداف:

۱- از نفوذ و توسعه چین در این منطقه بکاهد.
۲- دولت لبنان را از اقدامات ضد کمونیستی باز دارد و حکومت را به بی‌تفاوتی کشاند.

۳- در محیط مساعد و آرام وسیله گروه‌های مخفی، توده‌های مردم لبنان را بسوی خود جلب کند.
۴- از راه ایجاد تفاق و عوامل نفوذی، احزاب لبنان را بروز احزاب سوریه نشانند.

و در پایان: خاورمیانه عربی ساکت و بی تفاوت بنانه، دولتها خود را دوست کشورهای کمونیست بدانند، با احترام آنها کمونیست‌های داخلی را که نمایندگان کمونیسم بین‌المللی‌اند در حد مقدور آزاد گذارند.
پرزدیدت سلیمان فرنجیه بهتر از هر کسی تاریخ لبنان و خط سیر کمونیسم را در ۲۷ سال اخیر کشور- شان میشناسند و نیک میدانند که آزادی و استقلال لبنان چه مراحل دشوار و سهمگینی را پشت سرگذاشته است.

نورمن اسمیت حسابدار آرام و سرزیر کانون آگهی x x x شیبی به میخانه بامیا می‌رود و به اتفاق زنی به اسم دوریس در کوچه پشت‌میخانه قتل فیجی را به چشم می‌بیند. گروهبان فوسکو پس از ارتکاب این جنایت یک بسته جنس توی لنگه راست‌کشش مقول فرو می‌کند و هفت‌تیر و دستکش سفید خودش را بفصل جسد می‌گذارد. اسمیت و دوریس پای به فرار می‌گذارند و گروهبان فوسکو صدای پای آنها را می‌شنود.

اینک فوسکو دنبال شهود واقعه می‌گردد و فیلامیرت روزنامه‌نگار نخستین مقاله خودش را درباره شهود قضیه چاپ می‌کند.

خلاصه آنچه گذشت

فصل هفتم

صبح زود بود و آفتاب پیرای‌شکافتن توده انبوه مه که از دنیا برمی‌خاست، به‌خود فتاز می‌آورد... هاری میلی همه نماز و پرکتی را بدوش داشت و مثل مردی که آشنا به محیط و منظره باشد، بارانداز را پیسود. از کنار کشتیهای کوچک ماهیگیری گذشت و با حرکت سر به دریانوردهای ریشونی که سیدهای خودشان را پیرای کارخانه‌های کنسروسازی آماده می‌کردند، سلامی داد.

کوچه را تا آن سوی کارخانه‌ها زیرا با گذشت و به کافه‌داری که کمی از بارانداز فاصله داشت، رسید. داری، داخل کافه و پشت پیش‌تخته ایستاده بود و مشغول خواندن روزنامه صبح بود. و بمضی ورود هاری‌میل سرش را بلند کرد و لبخندی زد... سپس، با اشاره‌ای به ساعت خود گفت:

سر وقت آمدی... آقای میلی... سفر خوش گذشت؟

هاری‌داسباب و اناثه خودش را روی پیش‌تخته گذاشت و گفت:

بدنگذشت... یک فنجان قهوه تند و مایه‌دار به‌ام بده...

نشان داد. ادی گفت: پسرآه... خودم می‌دانستم می‌آید... اگر چه سرو کله یارو هنوز پیدا نشده... هاری برکتش و نکاهی به سالون عقب کرد.

پیدایش می‌شود... تکران نباش. ادی فنجان قهوه را جلو غول‌موخرمائی گذاشت و گفت:

مسلماً پیدایش می‌شود... هاری گفت: متشکرم... ادی پرسید: تنها هستی؟ هاری سرش را بلند کرد و پرسید: چه؟ چه گفتی؟ تنها آمدیدی؟

ادی با لحن محبت‌آمیزی گفت: کار خسته کننده‌ای است. هاری که چشمش را روی پیش‌تخته به روزنامه گرونیکل دوخته بود، گفت: یک‌خرده خسته کننده است. ادی به حقه او پی برد... پیشنهاد کرد: می‌خواهید خیرهارا ببینید؟ هاری روزنامه را برداشت و گفت: بله...

به عنوان درشت مقاله که صفحه اول را از این سر تا آن سر گرفته بود نکاهی کرد و سرعت آن را مرور کرد و اسم‌راول فرسوده همه مقاله را خواند، هیچ هیجانی در چشمپایش پیدا نشد... سپس روزنامه را پس زد و فنجانش را خالی کرد.

ادی با انگشت خود به روزنامه زد و گفت:

داستان کثیفی است... هاری پرسید: چه گفتی؟ مقصودم گلوله‌ای است که توی دهن یارو خالی کرده‌اند... هاری سیکاری روشن کرد و گفت: بله... داستان کثیفی است... ادی با انگشت خودبه‌سوی پنجره اشاره کرد و گفت: ببین... آمده... هاری چرخش زد و قیافه تیره و درشت جاگ را شناخت... جاگ که صورتش را به شیشه چسبانده بود، با لبخندی سرش را تکان داد و دوردیف دندان سفید که زبان گلی رنگش از میان آنها بیرون آمده بود، گفت:

جاگ آدم احمق نیست... توی آن

بازغ اخیر گلویش خراب شد... نزدیک بود ببرد. ادی گفت: باعث تأسف است... حقیقتاً دوست‌مان دارد، آقای میلی. شما یگانه رفیق او هستید. هاری فنجان را پس‌زد و بساطه خودش را برداشت و گفت:

یکی از این‌روزها می‌بینمت... منتظر آن پسرآه دیگر نمی‌شوی؟ هاری از آستانه درگذشت و گفت: نمی‌آید...

در اطاق خواب کوچک پرده‌ها افتاده بود و هاری این زحمت را به خودش نداد که برای لباس درآوردن چراغ را روشن کند. روی صندلی کناری تاشو نشسته و گفتش را درآورد. نفس سنگین و منظم زتن لوسی را به روی تختخواب افتاده بود، می‌شنید... بجزکت، سر گرم تماشا می‌شد و از خودش پرسید که اگر راجع به آن کیسه پلاستیکی که روی زمین گذاشته بود، با او حرف‌بزند، چه عکس‌العملی ممکن است نشان بدهد. پا شد و به زیرملحفه‌ها رفت... مواظت کرد زتن را بیدار نکند، وقتی که به‌پشت‌دراز کشید، زتن برکتش و دستش را روی او گذاشت و گفت:

هاری... (و دید که لبپاش در جستجوی دهان او است) چه قدر دلم می‌خراست موقع مراجعات بیدار باشم... همه چیز رو بره‌ام است... بخواب... جایت چندر خالی بود... لبپاش گوفه او را نوازش داد. هاری سرش را کنار کشید و گفت: نکن... زن گفت: دوست دارم، هاری... بازهم پیرام از جنگ اسپانیا و آن سلسل حرف بزنی. جواب داد: حالا نمی‌توانم... از خستگی می‌میرم... بخواب... هاری چه شده؟ هرچه شده باشد فوریت ندارد... مهم است؟ بایست درباره‌اش فکر بکنم... یاله بخواب... هاری... بعد، غریزم... بعد... بخواب... احتیاج دارم کمی فکر بکنم.

فصل هشتم

آن روز صبح، ساعت نه، نورمن اسمیت ده وارزه بار مقاله را خوانده بود... روزنامه با آن عنوان درشتش که همه حست ستون

گردانند... ما نمی‌توانیم از فروشنده‌هایمان صرف‌نظر بکنیم. البته، آقا... متوجه نظر تان هستم... اسمیت، من به همکاری مؤثر احتیاج دارم... من خودم من فروشنده هستم... و بزرگترین کارم تربیت فروشنده و تعلیم راه‌های فروشندگی است... و بعد، هر یک از ما مسئولیتی داریم... من یکسه وقتها هیچ کاری نمی‌توانم بکنم. من به همکاری احتیاج دارم. به همکاری شما... به همکاری فلان و بهمان... و خلاصه به همکاری همه... موافق هستید این اعلاناتی کوچک رنگین را توی بولتن‌های ماهانه چاپ بکنیم؟ مقصودم اعلاناتی خوش‌زمانی است که هفته گذشته به دستمان رسید. چند شرتی این اعلانات را پذیرفته‌اند... نیم سرش را تکان داد: این‌روشها را چندشرتی می‌پذیرفته‌اند... ولی کار ما کار دیگری است... ما نمی‌توانیم مشکلات خودتان را باال‌های‌دی‌بکران حل کنیم. نورمن معذرت خواست: خوب، آقا... خیال می‌کردم این اعلاناتی ممکن است جلب توجه بکنند. نیم که شدت خشمگین شده بود، فریاد زد: این کارها حیل‌ه است... من از حیل‌ه مشتغفم... یک نکته را در نظر داشته باشید... ما با شرتیهای بزرگ معامله می‌کنیم... اسمیت... روش ما بایست با مشتری روش مستقیم و شرافتمندانه‌ای باشد... من از پیروخ، از راه‌های کج مشتغفم... جواب ساله ما این است که یکسره به طرف‌هفت برویم. نورمن جواب داد: بله، آقا... نیم گفت: ببینار خوب... حالا بایست راه حل درست سآله را پیدا کرد... اگر بتوانیم میزان سفارشها را بالا ببریم، اسمیت، راضی‌انده‌ایم... دیگر هیچ‌چیز نمی‌تواند جلو پیشروی‌مان را بگیرد... نکاهی به سوی روزنامه برکت... اسم دونفر توی مقاله آمده بود. یکی ستوان اسپرینگر و دیگری گروهبان فوسکو... ممکن بود به یکی از این دونفر تلفن بزند... اما اسم خودش را نکوید... فقط هرچیزی که دیده است، شرح بدهد... پرسید: مگر چیزهایی که توی این روزنامه نوشته‌اند، خیلی فوریت دارد؟ اگر کارهای فوری‌تری دارید، هیچ دلم نمی‌خواهد وقتتان را بگیرم... نورمن گفت: معذرت می‌خواهم، آقا. نیم آهسته پا شد. گفت: سآله ما یک جواب دارد... و بایست این جواب را پیدا کرد... همه ما بایست شش‌انگ حواس‌مان را صرف این جستجو بکنیم... و اگر همه‌مان دست‌به‌کار بشویم هیچ‌چیز نمی‌تواند جلومان را بگیرد. نورمن تأیید کرد. نیم خسته به‌نظر می‌رسد، تکرار کرد: شش‌انگ حواستان را وقف این کار بکنید... بایست این جواب را پیدا بکنیم... بجزکت و به دفتر خودش رفت. نورمن، تا وقتی که در پشت سر او بسته شود، چشم به او دوخت. سپس دستش را دراز کرد و گوشش تلفن را برداشت.

زنگ تلفن فیلامیرت را ساعت هشت‌ونیم از خواب بیدار کرد. جاگ لوسی بود... شکایت‌ها داشت: تمام دستگاه پلیس تشنه خون من است... لامیرت روی آرنجش تکیه داد و بلند شد... مغزش زرق می‌کرد و دهانش خشک شده بود.

نوشته‌ و دیدیمارس

سوار بر مادریان طلائی

ترجمه: عبداله تویلی

نورمن اسمیت، ساعت نه، نورمن اسمیت ده وارزه بار مقاله را خوانده بود... روزنامه با آن عنوان درشتش که همه حست ستون



کن. دلبلیو. پردی
ترجمه: منوچهر محجوبی

دکتر کابیات، با نگاه‌های آرام و رازآمیز روان کلاوان، به بارنابایی هکت خیره شد و گفت:
- آقای هکت، شما توی این مدت کوتاه چیزهای زیادی به من گفتین و باید بگم که تا بحال کم‌اتفاق افتاده بود که کسی موضوعی به این پیچیدگی رو اینقدر روشن تعریف کنه. تنها چیزی که به من نگفتین اینه که اولین بار در چه زمانی متوجه این حالت شدین؟
هکت گفت:

- بهترین که گفتن، ازجه وقتی من متوجه شدم. موفعی بود که محصل کلاس دوم مدرسه گیلر یلوف بودم، خانم گریچ، تامی پارسو رو انداخته بود روی نیمکت و با خط کش داشت می‌زدش که من یکپو متوجه افکارش شدم. این اولین باری بود که من متوجه شدم. ولی مادرم می‌گفت که وقتی ۱۸ ماهه بودم پرستارم متوجه این حالت من شده بود. مادرم می‌گفت که پرستارم ایستاده بوده به من نگاه می‌کرده و با خودش فکر می‌کرده: «اگه این بچه به دفعه دیگه قاشق سوپ‌خوری رو پرت کنه کف اتاق، به کتک حسابی بهش می‌زنم.» که من دستامو می‌گیرم جلو صورتم و می‌زنم زیر گریه. «هرسی‌هین» اسم پرستارمون بود، خیلی ناراحت میشه و تصمیم می‌گیره که هیچوقت منو کتک نزنه.
دکتر کابیات گفت:

- متوجهم، پس موفعی که شما حس کردین، هفت‌سالتون بود. حالا ۳۲ سال‌تونه و حس می‌کنین که این قوه ذهنی داره قوی‌تر میشه. یا به‌عبارت دیگه، حساسیت شما افزایش پیدا می‌کنه. یا به عبارت روشن‌تر، کثرت وقوع این پدیده روزافزونه.
هکت گفت:

- همینطور. معمولاً هفته‌ای یه‌دفعه اتفاق می‌افتاد. بعد شد هفته‌ای دو تا سه‌دفعه، بعد هرروز، بعد روزی دو دفعه، معمولاً اینا وقایع غیرعادی بود، چیزهای کوچک ولی تکرار دهنده، مثل همین‌هایی که گفتن، مثلاً کوشش داشتم که دختری راغسی بشه به بستر من بیاده، دختره جواب منفی می‌داد، اما یکپو می‌شنیدم که در فکرش داره حوادثی رو که ممکنه تو بستر من اتفاق بیفته برای خودش می‌گه، یه معجزی چیزایی. بعد این حالت هرروز بیشتر از روز پیش تکرار شده، و شش ماه پیش همه‌چیز سرعت گرفت و حالا دیگه بی‌چیز نمی‌تونم حوادث از همدیگه تشخیص بدم، حالا دیگه همه‌چیز به سرعت و هم‌زمان در تمام مدت شبانه‌روز ادامه داره، و بدترین قسمت ماجرا اینه که چیزای ناقص آرام میدن...
دکتر کابیات گفت:

- اجازه بدین حرف تونو قطع کنم. گفتین ناقص؟ منظورم قطعات و تیکه‌پاره‌ها. از این‌بیمد دیگه من نمی‌تونم توخیابون قدم بزنم. امروز برای اینکه خودمو به‌اینجا برسونم توی خیابون ششم، از کوچی پنجاهومتم تا اینجارو طی کردم. این فاصله چارتا بلوک بیشتر نیس، و این قسمت‌هم از قسمت‌های شلوغ خیابون ششم نیس، ولی اشکال کار من همین جاتنه. اینجور مواقع تنها کاری که دلم می‌خواد بکنم اینه که به بلندترین صدایی که می‌تونم فریاد بزنم. فقط به‌این امید که وقتی فریاد می‌زنم، دیگه اون ناتمام‌ها، اون تیکه‌پاره‌ها، اون افکار و جمله‌های تیکه‌تیکه‌رو تا تمام‌پاره و جمله ناتمام می‌شنوی، و عیب دیگه کار اینه که هم‌ش به خاطر من می‌مونه، من هیچوقت هیچ‌چیزی یادم نمی‌گیرم. حافظه من خیلی قویه، بنابراین وقتی میرم توخیابون مرتب باید جمله و فکر ناتمام به خاطر بسازم، حالا یه نمونه‌شو برای شما می‌گم تا عملاً بفهمین چه بلایی به سرمن میاد: «فاشینه سیاه نیس، من می‌لپونم که ... تو تا هشت بزن

همهمه



و ... غروسکا منه حالا، اما وقتی من جوون ... هیکلو پر، ولم با اون موهای بلوند ... تخیر، هیچوقت تو امتحان قبول شد و ماری ... ۲۹/۷۵ دلار چندر میشه اگه ... برای نون‌دادن نقاشی به زنه ... اطلاع ۳۰۸ اطلاع ۳۰۸ اطلاع ... هرحال پیش از مرگش ... پادرسک می‌خواست منو ... ندا بدرون میونجی شد اگه نه ... هیچوقت اینس کارو می‌کنم، هیچوقت نمی‌تونم. سلام تا من هیچوقت ... ازشون ... اگه جانی واسه فضای حاجت گیر نیارم ... یازدهمیشه ز سرخ کرده بدش می‌مونه، اما زنه اوه زنه ... خیلی خوب، ن بست، من بی‌شرف، اما به مسیح قسم حاضر نیستم که...
دکتر کابیات دستش را بلند کرد و گفت:

- می‌فهمم، بسیار خوب، متوجه قضیه هستم.
بارنابایی هکت به آرامی سر تکان داد. روی آخرین بهره ستون فقراتش، لبه میل جرمی نتسته بود و به کابیات نگاه می‌کرد. چشم‌هایش درخشان و قبره‌ای‌رنگ بود، لبه‌های روشن، پوستش کندم‌گون بود و موهایش بور. مودرنی مطبوع داشت، کشیده و تقریباً استخوانی بود.
گفت:

- نه، دکتر، تو متوجه نیستی، چون باید تمام این جمله‌ها رو هم زمان بگم. اینجوری نمیتونی خوب متوجه وضعیت من بشی. ببین، من اینهارو یکپو میشنم. انکار ن کن که به کیه کاه، یا هیزم، یا نیزه یا چیزی از این‌قبیل، ن معمولاً طرز رسیدن این جمله‌ها رو نیزه، شمشیر، گلوله و چیزهایی از این‌قبیل می‌بینم. فقط افکار اونهایی رو می‌شنوم که حدود پنج متر یا من فاصله داشته باشن، دورتر از این فاصله به من نمی‌رسه، منشی عیش همینه که همه‌شون باهم به مغزم هجوم میارن...
کابیات گفت:

- می‌فهمم، خیلی زنج آورده، تصدیق می‌کنم.
هررد سکوت کردند.
دکتر کابیات گفت:

- ضمناً مواقعی هم بوده که این قوه ذهنی برات مفید بوده، مثل هسون موردی که گفتی، اون دخترکی که میخواستی بفکاش به بستر بری. در این مورد کتک بزرگی بوده؛ تو بموقعیت اطمینان پیدا می‌کردی، ولو دختره صدبارهم جواب منفی میداد.
هکت گفت:

- اینو قبول دارم. تاوقتی که ادواری بود حرفی نداشتم، حی لذت هم می‌بردم. چیزی که باعث ناراحتی من شده تاوم و نداخاشه.
دکتر کابیات گفت:

- شاید بهتر باشه که راجع به داخشت در شغل‌تون بیوسم. حتماً کمکمی به پیشرفت‌تون می‌کرده.
هکت گفت:

- کار من با اتومبیله، شروع کارم با فروشندگی ماشین بود، البته سن از هسون اولش می‌تونستم مشتری عاقله‌مندرو از مشتری بی‌میل تشخیص بدم، و بدونم که چقدر میسه یارو را دوشیدم. بعداز دوسال خودم صاحب مغازه شدم. درحال حاضر به‌رشته فروشندگه در تمام ساحل شرقی آمریکا آم و انواع اتومبیل‌های فولکس‌واگن، رنو، فیات، جنک، جام و ساب را می‌فروشم. همینطور که گفتی، قدرت ذهن من به پیشرفت کارم کمک زیادی کرده، اما حالا دیگه اوجه پول احتیاج داشتم درآوردم و هیچ علاقه ندارم که غول صمت و نیروت بشم و صاحب هتل‌ها، کنش‌ها، نفت و سایر صنایع بورده علاقه مردم باشم. فکر می‌کنم مردمی که دنبال اینجور نیروت میرن مریضن.

روی میل، راست نشست و ادامه داد:
- ببین، دکتر کابیات، من تقریباً تا سه ماه پیش کاملاً خنثی‌بخت بودم، از اون تاریخ هر لحظه فکرهای بیشتری می‌شدند تا اینکه الان همه‌چیزو می‌شنوم - و حتی ممکنه وضع از این‌هم بدتر بشه.

بدتر؟
هکت، آرام با سر تصدیق کرد و خودش را در نیمکت جاچا کرد.

- بدتر، خیلی صادقانه بپتون می‌گم، اگه بدتر بشه ممکنه خودمو بکشم، وحس می‌کنم که اون‌لحظه دارم نزدیک میشم، حس می‌کنم که قدرت ذهنم رو به افزایشه. به شما گفتم که محدودیت قدرت ذهن من چهار تا پنج متر بود. خیی خوب، دیروز داشتم تو پارک مر کری قدم می‌زدم، آخر می‌دونین، اونجا واسه من جای خوبیه، فضای باز فراوانه، کتر به استخر نشستم. پس از چند لحظه به پلیس رسیدم و یک‌رو دقیقه به سطح آب نگاه کردم. بلافاصله افکارش در مغز من منعکس شد، هیچ‌هم باعث تعجب من نشد، چون برام عادی بود، داشتم برای خودش مجسم می‌کرد که یکی از بچه‌های شهردار داشت تو پارک اسکیت‌بازی می‌کرد و افتاد تو آب استخر و اون اومد نجاتش داد و یه درجه از این‌بابت گرفت، اما قسمت ناراحت‌کننده ماجرا اینجا بود که وقتی پیش سرم را نگاه کردم دیدم حدود ۷ تا ۸ متر از من دور شد و هنوز افکارشو می‌شنوم، به‌اینجهت فکر می‌کنم که میدن شنوائی ذهن من داره روزبه‌روز وسیعتر میشه. خوب، اگه باهمین سرعت این میدان وسیع بشه، خیلی زود یه اوفنا می‌کنشه که من تا شعاع یک‌کیلومتری هرچی فکریشه

بشنوم، و شما خودتون می‌تونین تصور کنین که هیچ مغزی نمیتونه چنین چیزی رو تحمل کنه. من اگه به‌چنین مرحله‌ای برسم، اونوقت هر جا که باشم تا شعاع یک‌کیلومتر اطرافم هر کسی که هر فکری بکنه یاصدای بلند در مغز من منعکس میشه، اینو خودتون تصور کنین که مثلاً اگه درمیان یاغچه «رادپوستی» قرار بگیرم در شعاع یک‌کیلومتری اطرافم حداقل ۱۰۰۰ نفر زندگی می‌کنن، هر کدوم از اینا در هر ثانیه‌ای هزارجور فکر می‌کنن، چون حتی بی‌مغزترین آدم‌ها هم فکر می‌کنن، ممکنه افکارش چرند باشه اما به‌هر حال فکره، اونوقت این هممه افکار در تمام مدت ادامه داره، و ...

در این لحظه، ناگهان چشم‌های هکت از حقه بیرون زد، پلک‌هایش چون پنجره‌ای باز شد و دست‌هایش را به گوش‌هایش فشرد و در حالیکه روی نیمکت جلو عقب می‌رفت، شروع به ناله و زنج‌موره کرد.

دکتر کابیات به او خیره شد و دست‌هایش به میان کتو وسط میزش رفت. در گوشه‌چپ کتو انواع داروهای آرام‌بخش از قرص‌های ملایم اسپیرین تا مسکن‌های قوی که قادر بود یک‌گرومیش را آرام کند، به‌طور منظم چیده شده بود و در قسمت راست کتو یک شیشه هشت اونسی جلد چرمی که دهانه‌ش پهن داشت نگهداشته بود. اما هنوز تصمیم به باز کردن کتو نگرفته بود که هکت از جا پرید و چون پرندهای از قفس گریخته به سوی در دوید و در را پشت‌سر خود باز گذاشت. صدایش را از راهرو شنید که همچنان ناله می‌کرد، به‌طرف در دوید. هکت داشت داد می‌زد:

- خانم! خانم! یه دقیقه صبر کن ... اونجا چی داری؟ اون چیه؟

وقتی که کابیات به گوشه‌های که صدا می‌آمد نگاه کرد، دید که هکت کنار آسانسور ایستاده، در آن را باز نگه‌داشته و با کسی مشغول گفتگو است. پس از لحظه‌ای به آرامی برگشت و یاردیگر به‌طرف مطب آمد، چشمانش کدر و بی‌حالت، چون چشمان مردی بود که به سوی چوبه‌ی دار در حرکت باشد. کابیات عقب زد و وارد مطب شد و خود را روی نیمکت انداخت.

آرام زبانه زد:
- حالا دیگه همه‌چیز به سرعت پیش میره، به سرعت برقم.

کابیات پرسید:
- آقای هکت، موضوع چی بود؟ چرا اونطور به طرف راهرو دویدی؟
هکت جواب فوری نداد. سرش را در دست‌هایش گرفت و گفت:

- یه فکری به من رسید، درست وقتی که داشتم می‌گفتم که تمام فکرهای مردم‌راکه دور و برم هستند می‌گیرم، یکپو یه جمله ناقصی به من رسید، جمله این بود: «اگه بازم اینجوریم محکم فشارم بده، خیییی می‌کنم.» و فهمیدم، البته نمی‌تونم بگم که چه جوری فهمیدم، فقط فهمیدم که این فکر مال یه آدم نبود، مال یه جنون بود، جمله یه‌جوری بود که با جمله‌های دیگه فرق داشت. من وحشت کردم؛ وحشت کردم؛ این بود که به مجرد اینکه تونستم خودمو جمع‌وجور کنم، به‌طرف راهرو دویدم، چون قاعدتاً باید یارو اونجا می‌بود، تو راهرو اون زن را دیدم که داشت سوار آسانسور می‌شد، یه چیز بشم‌آلوی کوچکی دستش بود، ناچار دویدم به طرفش، چون خودتون میدونین که من باید می‌فهمیدم اون چیه.

دوباره روی نیمکت تکان خورد.
کابیات گفت:
- جلو خودتو بگیر. دستاتو آزاد رها کن. خوب، بالاخره اون چی بود؟
هکت گفت:

- یه سگ، یه سگ کوچولو، از اونهایی که مثل کلابن کابواس. دکتر به دادم برس، رزش اون پدیده داره هر لحظه سریع‌تر میشه. شعاع عملش توسعه پیدا کرده و حالا دیگه افکار حیوانات هم به‌من میرسه. اگر یه‌جسو اراده داشتم الان خودمو از این پنجره پرت می‌کردم.
می‌دونم این وضع یه گنج می‌کنه؛ می‌رسه به اونجایی که افکار تمام موجودات زنده دنیا به من می‌رسه. از ماهی‌ها، هائی که کف اقیانوس‌ها هستن و بشر هنوز اونجا را ندیده‌ان. تا سرشتینان سفینه‌هایی که هزار کیلومتر از جو زمین فاصله دارن، خدای من، بعدش، بعدش، میشه تضمین کرد که بعدش افکار ساکنان کیهانشان‌ها، و بعد از اون، سایر کیهانشانها هم به مغز من هجوم میارن؟
روی نیمکت دراز کشید و چشم‌هایش را بست. چهره‌اش پریده رنگ بود.

دکتر کابیات گفت:
- سخت نگیر. هنوز که چنین اتفاقی نیفتاده. ممکن هم هست که اصلاً چنین اتفاقی نیفته. ما فعلاً باید به فکر وضع فعلی باشیم، باید ببینیم اینو چکارش میشه کرد. باید از یه‌جایی شروع کنیم.
هکت گفت:
- هممه، دکتر، میتونی حدس بزنی که چه هممه‌ای

همهمه

ایجاد میشه؟ گوش بده، تمام موجودات زنده دنیا، میلیاردها میلیارد موجود زنده، کوشش می‌کنن که هر کدومشون عین‌به‌مته مغز منو سوراخ کنن، هیچ‌میتونی فکر کنی که یک‌هزارم این هممه چه فاجعه‌ای میشه؟ میتونی؟
کابیات گفت:

- من نمیخوام بدونم. توهم به فکرش نباش. بگذار که به فکر وضع فعلی باشیم. بگذار به‌فکر واقعیت باشیم و چاره‌ای پیدا کنیم.

هکت با آرامش گفت:
- تو فکر نمی‌کنی که کار زیادی رشه کرده، هسون اول که شروع کردم برات شرح بدم، فکر کردی که من دچار تصورات واهی، خیالات باطل ویا بیماری اسکیزوفرنی هستم. بعد که بیشتر توضیح دادم فکر کردی که بیماری من نوعی بیماری حاصل از پیشرفت غیر عادی سلول‌های مغزیه، از اون لحظه به بعد، تنها چیزی که توی مغز توه اینه که باشخصی به اسم «گاردن موفعی» در این مورد مشورت کنی.
کابیات گفت:

- تو بیمار جالبی هستی. احتیاجی نیس که زیاد برات حرف بزنم. درسته، من میخوام با گاردن موفعی تماس بگیرم. چون فکر می‌کنم اون توی این مملکت بیشتر از هر کس دیگری از بیماری ناشی از پیشرفت غیرعادی سلول‌های مغزی اطلاع داره. ضمناً یه راه دیگه هم به‌فکر می‌رسه...
هکت گفت:

- من واسطه خوبی هستم، پیش از اینم همین‌وقتیز شده بودم، البته فقط برای تقریب...
خب، پس حالا...
هکت با خستگی گفت:

- میدونم، مریض بعدی منتظره، به زنه. مشکلم سرد مزاجی‌شه. کوشش می‌کنم شماره ماه دسامبر ۱۹۵۷ مجله «فورچون» را بخونه، اما نمی‌تونه حواسشو متحرک کنه، چون فکرش فقط متوجه مشکل ناراحت کننده شه. بیماریش به‌طرز خاصی ذهن ترا مشغول کرده...
دکتر کابیات دستش را بلند کرد و گفت:
- خواهش می‌کنم، بقیه‌شو نسکو. فردا ساعت سه می‌بینمت. اشکالی نداره؟
هکت گفت:
- اگه تا فردا تاب بیارم.

به سختی روی پا ایستاد و به راه افتاد. بیمار بعدی، که در موقع خروج آنرا دید، موئی سرخ داشت، یاریک بود و مگرسنه می‌نمود. تعجبی نکرد، به یاد یک کارگر ساده شیکاگوئی افتاد، دختری ۳۰ ساله، بربریا، متین و کمی کودن. در اتوبوسی که به میشیگان می‌رفت، در کنار او نشسته بود. بعد که قسمتی از افکار او را خوانده بود در بیرون اتوبوس نیز تقمیبش کرده بود، چون آنکه را که از افکار او می‌شنید، برایش باور کردنی نبود. دختری خشن، متکر و روییم رفته سیرای ناپذیر بود. از آن پس دیگر هیچ چیز به تعجبش نیآورده بود.
ناهارای خورد و روزنامه‌های خواند، و کوشید تا مفاهیم روزنامه را بازور به‌چنجال خانه مغز خود کند. سپس یک اتومبیل برداشت و به سوی کالکتیکات راند. نزدیک وست پوروت حوضچه‌ای وسیع بود که راهی سنگ فرش از وسط آن می‌گذشت و به دونشین می‌کرد. هکت اتومبیل را از روی سنگفرش عبور داد و در نقطه مرکزی آن نگه‌داشت، و در سکوتی آرام‌بخش به خواب رفت.

هکت درست می‌گفت: برای همین‌وقتیز واسطه فوق‌العاده‌ای بود. کابیات متحمل زحمتی نشد. هکت را ابتدا به خوابه سبک، و بعد به خوابی سنگین فرو برد. ابتدا حواسش را از دست داد، بعد پادش را و سپس تصوراتش را. دکتر دست به کار شد و گفت:

- تو جز صدای من چیز دیگری نمی‌شنوی. تو جز صدای من چیز دیگری نمی‌شنوی. ساعتی روی میز من تیک تاک می‌کنی. تو صدایش را نخواهی شنید. تومصدای تیک‌تاک ساعت را نخواهی شنید. تو صداهای خیابان را نخواهی شنید. آسانسور که به این طبقه می‌رسد صدایش را نخواهی شنید. تو جز صدای من چیز دیگری نخواهی شنید، یک، دو، سه، چهار، پنج، تو جز صدای من چیز دیگری نمی‌شنوی. اگر جز صدای من صدای دیگری می‌شنوی آنکست سبابه دست راست را بلند کن.
آرام به‌روی تخت دراز کشیده بود، اعصاب وی‌هایش چون ما کارونی پخته بی‌حرکت بود، چشم‌هایش بسته بود، تنفسش آرام بود و دست‌هایش روی‌سینه‌اش به‌یک‌دیگر قفل بود. هکت حرفش نمی‌کرد.

کابیات گفت:
- چیزی جز صدای من نمی‌شنوی. من همه صداهای دیگر را به آسانی از مغز تو بیرون کردم، خودت هم این کار را می‌توانی بکنی. خودت هم قدرت این کار را داری. تو قادری هر صدایی را که دلت خواست فوراً قطع کنی. امروز و امشب و فردا تا ساعتی که دوباره مرا می‌بینی، قادر خواهی بود که همه صداهای متوقف کنی. هر صدایی را که نخواهی بشنوی، می‌توانی نشنوی. اگر صدایی می‌شنوی که

آزارت می‌دهد، می‌توانی چشم‌هایت را ببندی. آرام بگیری، خودت را به خواب مصنوعی بیندازی و به خوردن بگوئی که آن صدا را نمی‌توانی بشنوی، بدین ترتیب صدا متوقف خواهد شد. بلافاصله متوقف خواهد شد. دیگر آنرا نخواهی شنید... هکت: به پایان زمان می‌نویسم، روی لبه تخت‌نست، چشم‌هایش را مالید، آرام به هوش آمد، اطراف را نگاه کرد و گفت:

- همه چیز ساکت، خیلی ساکت.
دکتر کاباتب گفت:

- من به مریض دیگری را باید ببینم.

- به مرد، به شدت آشفته. (اسباب صورتش را دردم کشید و سر را تکان داد) گذاشته که خواهرش غرق شده، فکر می‌کنه تقصیر اون بوده که خواهر کوچکش در ۳۴ سال پیش غرق شده و...
هکت کرد: چشم‌هایش را بست دست‌هایش از آرنج مست شد، شانه‌هایش پائین افتاد و آرام تبسم کرد. سپس به کاباتب نگاه کرد و گفت:

- مادر به خطارو خفش کردم! سداشو بریدم، حروپ زادم! ترتیشو دادم، خیلی هم آسون بود!

کاباتب گفت:

- البته که آسون بود، فردا می‌بینمت. سعی کن ادامه بدی. هر دفعه که این کارو بکنی آسون‌تر میشه.

روز بعد که هکت برگشت بسیار سراسیمه بود. گفت:

- دکتر کاباتب، درست می‌گفتی. هر لحظه آسون‌تر میشه. من نه تنها جلوی اون سداها رو گرفتم، بلکه پشتون زدم. نیدوم چو جوری تشکر کنی. زندگی من نجات دادی. مریض که من فکر می‌کردم شفا ناپذیره شفا دادی.

کاباتب گفت:

- هنوز معلوم نیست که این دشفا قطعی باشه. مطمئن هم نیستیم که تو از اون دردس کابا راحت شده باشی. ولی می‌تونم با اطمینان بگم که خوب میشی.

چشم کاباتب به مدادی که در شومیزش بود افتاد. متوجه شد که نوک مداد شکسته است، کتو دیگری مین را باز کرد تا مداد دیگری بردارد، و اینچا بود که مسئله برای اولین بار برایش مطرح شد. حس کرد که هیچ فکری در مغزش نیست.

به داخل کتو خیره شد، به مدادهایی که منظم چیده بود، به مدادبالاکن‌ها، به گیره‌های کاند، به انواع داروهای سنگین قسمت چپ کتو، به شیشه سم راست، اما چیزی به خاطرش نیامد، می‌دانست که قصد کاری داشته است، از میان فضائی مسموم درمی‌یافت که از باز کردن کتو هندی داشته است، اما نمی‌توانست به آن هدف برسد. هیچ هم احساس وحشت نداشت. در واقع هیچ احساسی نداشت.

بی‌حرکت در آنجا نشست تا آنکه هکت باسداهای بلندگفت:

- دکتر، موضوع چیست؟
کاباتب نگاهش را به اطراف گرداند و گفت:

- چیزی نیست. چیز مهمی نیست. توفکر به چیزی بودی. (مدادی را که می‌خواست برداشت) می‌تویی ادامه بدی؟
دعریش ۳۰ ثانیه، با حداکثر سرعت، هکت را به خواب سبک برد و سپس خوابش را عمیق کرد. هوس آب کرد، اما سیکاری آتش زد، آرام به سوی پنجره رفت و از درز کبرک‌های فلزی بیرون رانگاز کرد. دستگاز حرارت بر کبرک در سکوت وزوز می‌کرد و سداهای تپش تند قلب بیمار به گوش می‌رسید. سخت به هیجان آمده بود.

چهل دقیقه بعد، هنگامی که هکت رفته بود، دکتر کاباتب آرامو باترس در اطاق انتظار را باز کرد. اطمینان داشت که می‌داند چه چیزی در آنجا خواهد یافت. آقای هالوک، بیمار ساعت چهار، در آنجا نشسته بود، مجله‌ای جلو پایش روی زمین افتاده بود، دستپایش بین پاهایش افتاده بود، چشمش خیره مانده بود و یزافتی از گوشه دهان سرانیز بود. غربه کرونومتر ساعتش رایه کار انداخت و صبر کرد. بسیار مسموم بود، حس می‌کرد که مدت این وقفه را می‌داند. چهار دقیقه ۱۶ ثانیه بعد آقای هالوک حرکت کرد، خود را تکان داد، چشم گرداند، و با لبخندی کم‌رنگ و محزون گفت:

- حس می‌کنم که به خواب رفته بودم.
سپس بلند شد و به اطاق معاینه رفت.

این هالوک بود که نخستین بار متوجه همیشه شد. دکتر کاباتب آنچنان مجذوب دانسته‌های خوش بود که به خود زحمت برداختن به هالوک و شنیدن حرف‌های او را نمی‌داد، هالوک با تردید گفت:

- انگار تمام بوق‌های توی خیابون دارن من زدن.
راست می‌گفت. سدائی مراسم‌آور فضا را پر کرده بود، به سوی پنجره رفت و پرده کر کرد. تا آنجا که چشم کار می‌کرد. خیابان پنجم را اتوبیبل گرفته بود، اتوبیبل‌هایی که حرکت نمی‌کردند. از پنجاه و نهم تا گالیسیو راه بندید. غالب رانندگان نیز در پیاده‌روها ساکت ایستاده بودند، آنها که راه می‌رفتند نیز رانرفشان آرام و مردود بود. هوا بیانی از بالای خیابان پنجم می‌گذشت، بالای کوچه پنجاهم رسیده بود که چهار موتورس خاموش شد، پایک بال سقوط کرد و دشت کنده شد. یک شمش دود سیاه به آسمان بلند شد و خیابان دهم را پوشاند. کاباتب پنجره را بست.

گفت:

- آقای هالوک. خیلی از شما معذرت می‌خواهم. این جلسه نمی‌تونم خدمتی بکنم. لطفاً روز سه‌شنبه در وقت‌عادی تشریف بیارین. خیلی متاسفم، اما فعلاً شما باید منو تنها بذارین، به انتفاقی افتاده...

مرد رانا دم در راهمائی کرد و بلافاصله گوشه تلفن را برداشت. آپارتمان هکت جواب نمی‌داد، و تا ساعت دو صبح روز بعد کاباتب تراسه او را پیدا کند. بعد از ظهر که شد، طبق معمول سراسهت سه در مطب ظاهر شد.

کاباتب از پشت میز نگاه می‌کرد، فرد جوان وشاد به آرامی در راحتی چرمی نشست. لحظه‌ای چشم‌هایش را بست و به دیوار سفید اندیشید، به خود گفت: سفیدی، سفیدی، سفیدی، هیچ.

کاباتب بلند گفت:

- لایذ روزنامه‌های امروز صبح را دیدی؟

هکت گفت:

- راجع به حادثه ترافیک دیروز آره، در اون باره خوندم.

کاباتب گفت:

- عجیب بود، نه!

هکت گفت:

- نه، هیچ وجه. من باعثش بودم، خودم هم میدونی که من بودم.

دکتر کاباتب گفت:

- اینطور فکر می‌کنی. وقتی دیروز گفتی که نه تنها می‌تونی سداها رو متوقف کنی، بلکه می‌تونی پشتون بزنی، من حدس زدم که به همین چیزی مسکنه اتفاق بیفته. حالا دیگه ما واقعاً با به مسئله روبرویم. دیروز تعداد زیادی از مردم کشته شدن.

هکت آرام گفت:

- چل و شیشی تا تو هواپیما، نه تا تو خونه‌ای که توش افتاد. چاره‌ها تا غیر که تو پیاده‌رو بودن و اون دو تا شیشه‌پاگ کن شماره ۲۲۵ خیابون پنجم. جمعا هفتاد و یکی می‌شدن.

کاباتب گفت:

- به چیزهای دیگه‌ای هم حس، متلاخودت میدونی که در مسیر تمام فکرها چند دقیقه‌ای متوقف شد. تازه خطرهای دیگه‌ای هم حس، مثلاً فکر کنی که به تیم جراحی سرگرم عمل باشی و تواز اون اطراف عبور کنی، واقعاً نمیشه‌سرها‌ی این کارو حساب کرد.

هکت گفت:

- درسته، من همین‌چو فکر می‌کنم. اما دکتر کاباتب، خدا خودش رحم کنه، من که کاری از دستم بر نیامد، من چیزی نمیدونم، چیزی حس نمی‌کنم، تنها چیزی که میدونم اینه که این پدیده حاصل کمک شما به من، من موفق شدم، من شفا پیدا کردم، من می‌تونم به زندگیم ادامه بدم...

کاباتب گفت:

- من تصور نمی‌کنم که تو خطائی کرده باشی، فقط معتقدم که ما باید به پاره حل سوم برسیم، تو باید یاد بگیری که خودتو به‌جوری کنترل کنی که بتونی انتقال افکار را به خودت متوقف کنی، ولی پشتون بزنی چون وقتی این کار را می‌کنی حدود چهار تا پنج دقیقه تفکر تمام موجودات رو از بین می‌بری، حالا فکر می‌کنی که شعاع عملت چقدره؟

هکت آرام گفت:

- دو کیلومتر، اون هواپیما در ارتفاع ۵۰۰۰ پا بود. آن دو لحظه‌ای در سکوت نشستند. کاباتب چشمانش را بست، فکرش را متوجه دیوار سفید کرد، با تمام وجودش گوشید تا از شکل گرفتن هرگونه تصویری در ذهن خود جلوگیری کند، می‌خواست تصویری نداشته باشه که هکت بتواند آنرا بخواند. به حد کافی شجاع بود، اما آرزوی مردن نداشت.

هکت گفت:

- سدبونی که عملی نیست. هون رازی که باعث می‌شه من سداها و فکرها را بشنوم، حالا به صورت نیروی درآمده که اون سداها و فکرها رو پس می‌زنه. حتی اگر هم من موفق بشم تعادل دقیقی برای فقط متوقف کردن فکرها و سداها ایجاد بکنم، و چووری باشه که سدا را پس‌زنه، امیدوارم بشم که بتونم این کار را در یک زمان با بیشتر از یک نفر، پایک موجود زنده بکنم - همین کاری که در مورد تو انجام میدم - چون حتماً متوجه هستی که اونجا باهم تفاوت دارن. اگر فرض کنی که این سدا مثلاً بواج‌رادبوتیه، باید این توجه را هم داشته باشی که قدرت این ابواج متفاوت، و عاملی که بتونه یکی از اوتها رو بگیره، مسکنه بیست تا دیگه شونو راه‌بده. تنها چاره اینه که بتونیم جلو قوی‌ترین شونو بگیریم - و منی این کار اینه که اون ضعیف‌ترها رو پس بزینم. نه این عملی نیست.

کاباتب به سرعت گفت:

- باید عملی باشه. قوه تخیل تو فوق‌العاده قویه. تو می‌تونی چیزهایی رو که در آینده اتفاق می‌افته ببینی. حداقل، میزان افزایش مرگ و می‌ناشی از حوادث، و توقف رویدادها، مسیبت‌ها و وحشگری‌ها. و حداکثر...

هکت گفت:

- می‌فهمم. فکرش را کردم. برای نمونه، اون کالی

می‌توانست با اون پسره به دهن ۴۷۷ باشه...

کاباتب گفت:

- پس اشتخان می‌کنیم.

هکت آرام به طرف تختخواب حرکت کرد و روی آن دراز کشید.

روز بعد تصادفات بالا رفت. یک مهندس الکترونیک حدس زده بود که امکان دارد که یک نوع امواج ساخته بشن، که از آزمایشگاه‌های نیویورک سرچشمه گرفته بوده، همین زمان موجب از کار افتادن موتورهای هواپیما و بهم خوردن ترافیک شهر شده. اما ۲۲ نفر غایب نیز که از سواره‌رو می‌گذشتند به نتایج مرگ باری رسیده بودند، خسارت تصادف‌های رانندگی به ۱۵۰۰۰۰ دلار تخمین زده شده، بر اثر واژگون شدن یک بخاری نفتی در وست ساید، یک بلوک شامل چند ساختمان سوخت و خاکستر شد. نه نفر آتش نشان که خود را به کانون آتش رسانده بودند سوختند. یک آسانسور از طبقه ۴۲ زادیوستی به طبقه زیر زمین سقوط کرد و در ساختمان سازمان ملل‌های‌های نماینده‌گی روی سندلیپانان به خواب رفتند یا بیثباتی خود را از دست دادند و در راه‌روها سکندری خوردند.

هریت کاباتب آن شب نفواید. تمام ملاقات‌های آن روزش را به‌یاد آورد و بریده رنگ و آماده در انتظار پارکابی هکت ماند. با خود فکر کرد اگر خدا رحیم باشد، این مرد را واداشته است که سر خودش را ببره. اما سر ساعت سه صدای ازارم بازشدن در به گوش رسید.

هکت گفت:

- هیچ نمی‌خوام در این باره حرفی بزیم. کتس را پشت سندلی آویخت، روی تختخواب دراز کشید و ادامه داد:

- وقت را تلف نکنیم. هیچ چیزی به اندازه‌هیونتویم نمی‌توانست اینقدر اثر داشته باشه، آگه راه حلی هم باشه در همین هیونتویمه.

کاباتب آرام گفت:

- تو میدونی که می‌توانستی بشاری بری. مثلاً می‌توانستی بری استرالیایا، به گوشه‌های پرت...

هکت گفت:

- بسپودم. هیچ آدمی نمی‌تونه تنها زندگی کنه. علاوه بر این، این پدیده مرتب داره رشد می‌کنه، امروز بردش دو کیلومتره، هفت دیگه ۵ کیلومتر، بعدش ۲۰، ۵۰، ۱۰۰...

دستپایش را روی سینه‌اش قفل کرد و گفت:

- آماده‌ام.

کاباتب به سوی گوشه‌ی میز تحریرش رفت و نگاهش را سخت به دیوار اتاق دوخت. به خود تلقین کرد که در این لحظه هیچ تصور خاصی نداشته باشه. بعد شروع به گفتن کرد:

- بلك‌های سنگین می‌شود، خیلی سنگین. دارد خواب می‌گیرد، خیلی خواب می‌آید. بیشتر، بیشتر. خیلی بیشتر. داری به خوابی عمیق فرو می‌روی، خیلی عمیق. خوابی بسیار عمیق. عمیق... عمیق...

کاتر پنجره ایستاد و نگاه می‌خیابان کرد. نه اتوبیبل‌ی حرکت می‌کرد و نه آسانی. گفت:

- عمیق... عمیق... عمیق...
درنگ کرد. سپس قوطی کوچکی از کشویزش بیرون آورد و آنرا در جیب کت هکت جاداد. گذاشت که وقت بگذرد.

گفت:

- وقتی که بیدار می‌شوی، حس می‌کنی که شاداب و خوشحال هستی. مستقیماً به آبارت‌نات می‌روی. مجله خواهی کرد. مجله خواهی کرد چون کار مهمی باید در آبارت‌نات انجام دهی. درجیب راست کت شش قرص در یک قوطی کوچک خواهی یافت. این قرص‌ها را باعجله، یکی پس از دیگری، در دهان خواهی انداخت و روی آنها آب خواهی خورد. سپس دراز می‌کنی. احساس راحتی، آسودگی و خوشنودی می‌کنی. حالا که بیدار می‌شوی از آنچه که من گفتام هیچ چیز به خاطر نمی‌آید، حتی یک کلمه. با عجله به خانه می‌روی، وقتی به‌خانه رسیدی جیب‌هایت را می‌گردی و قرص‌ها را پیدا می‌کنی. می‌خواهی آنها را بخوری. بعد عجله آنها را می‌خوری، حالا تا پنج می‌شمارم و وقتی به عدد پنج می‌رسی بیدار می‌شوی یک، دو، سه، چهار... پنج.

هکت آرام برخاست و روی پایش ایستاد و مثل همیشه چشم‌هایش را مالید. اطراف اطاق را نگاه کرد. گفت:

- امروز باید یک چک به تو بدهم، اما فکر نمی‌کنم وقت داشته باشم... خیلی عجله دارم... فرما به دیدارت می‌آیم.

در دراز باز کرد و برای خدا حافظی سر بر گرداند.

دکتر کاباتب گفت:

- بدرود آقای هکت... بدرود.

برنامه تلویزیون ملی ایران

پنجشنبه ۲۲ دی‌ماه

بخش اول
۱۳ اخبار
۱۳/۱۵ بهداشت
۱۳/۴۰ کشتی پیکاری
۱۴ دانتس
۱۴/۴۰ واریته
۱۵ اخبار

بخش دوم

۱۷/۴۴ بازی بازی
۱۸ باگزیانی
۱۸/۴۰ روز دلدانیزشکی
۱۸/۵۵ دختر شاه پریان
۱۹/۲۵ رنگارنگ
۱۹/۵۵ بل فکتور
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۴۰ موسیقی ایرانی
۲۲/۱۰ فیلم سینمایی

جمعه ۲۴ دی‌ماه

۱۴ کارگاه موسیقی
۱۴/۴۰ کودکان مبارز و پیروز
۱۴/۵۰ تومن

برنامه اول - شبکه

برنامه دوم (تهران)

مراکز استان‌ها:

آبادان

بندر عباس

تبریز

رشت

رضائیه

زاهدان

سنندج

شیراز

کرمانشاه

کرمان

مشهد

سپاهان

تلویزیون آموزشی

تلویزیون آمریکا

رادیو ایران

رادیو تهران

رادیو (F. M.)

از پنجشنبه

۲۲ دی‌ماه

تا چهارشنبه

۲۹ دی‌ماه

برنامه اول شبکه



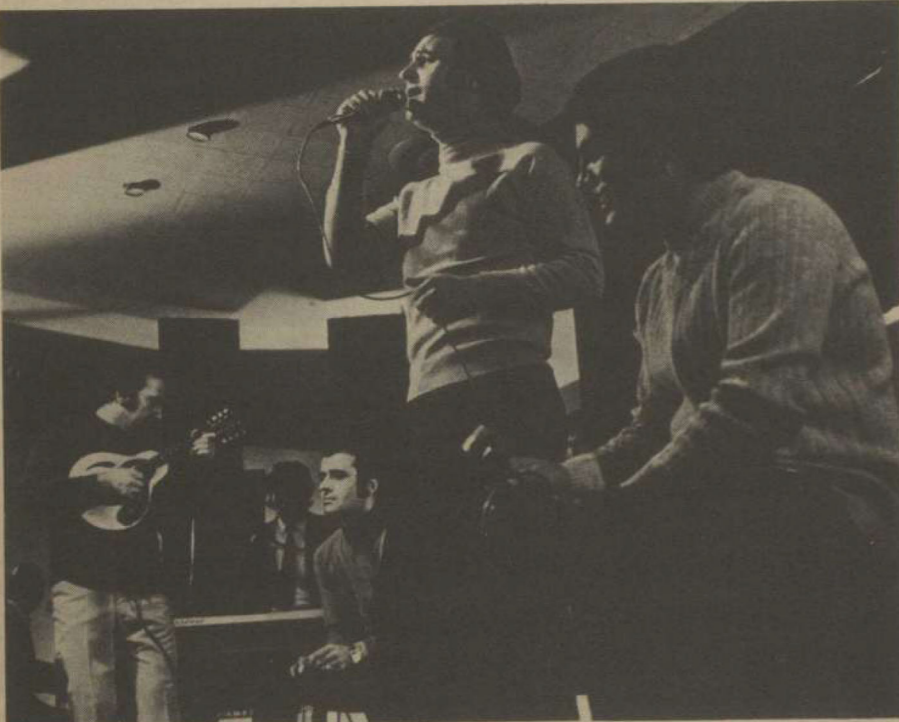
فیلم سینمایی تفریح با شرکت ریچارد برتون
۱۴/۱۵
۱۶/۵۵ فوتبال
۱۷ چپارل
۱۸ چشمک
۱۹/۵۵ جستجو
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۴۰ اختابوس
۲۲/۱۰ بالاتر از خطر

شنبه ۲۵ دی‌ماه

بخش اول
۱۴ اخبار
۱۴/۱۵ برنامه کارگر
۱۴ فیلم کلاسیک کمدی
۱۶/۴۰ آوانو
۱۵ اخبار
بخش دوم
۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی
۱۸ برنامه کودکان
۱۸/۴۰ فیلم مستند
۱۹ روزها و روزنامه‌ها
۱۹/۴۰ تقالی
۲۰ سخنرانی مذهبی
۲۰/۴۰ اخبار
۲۱/۱۵ فیلم مستند
۲۲ اشعار

شنبه ۲۵ دی‌ماه

۱۷/۲۴ تدریس زبان انگلیسی
۱۸ برنامه کودکان - ما و شما و زیر گنبد کبود
۱۸/۴۰ ماجرا
۱۹ مجله نگاه
۱۹/۴۰ واریته شش و هشت



صحنه‌ای از برنامه چشمک

دوشنبه ۲۷ دی ماه

برنامه اول بنامیت وفات امام محمد تقی (ع) امام نهم شیعیان برنامه نیمروز نخواست داشت.
 ۱۷/۴۴ تدریس زبان انگلیسی
 ۱۸ کودکان (دنیای بچه‌ها)
 ۱۸/۳۰ کیسی جونز
 ۱۸/۵۵ دانش

مجموعه بررسی‌ها و تحقیقاتی که در مورد خواب و تغییراتی که در سلسله‌اعصاب و امواج مغزی صورت می‌گیرد بصورت فیلمی همراه با شرحی در قسمت اول برنامه دانش عنوان خواهد شد.

سه‌شنبه ۲۸ دی ماه

پخش اول
 ۱۴ اخبار
 ۱۴/۱۵ کانون خانواده

در قسمت دوم این برنامه موسیقی تشریحی ریپها را روی ماکتی که تهیه شده است می‌بینیم، و بختی‌را درباره بیماری سل می‌شنویم. در آخر فیلمی را در مورد پیشگیری از این بیماری تماشا خواهیم کرد.
 ۱۹/۲۵ موسیقی فرهنگ و هنر
 ۱۹/۵۵ افسونگر
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ دنیای یک زن
 ۲۲/۰۵ روکامبول
 ۲۲/۴۰ هفت شهر عشق

دنیاله سمینار دشت قزوین که در آن با دکتر نگهبان سرپرست گروه حفاری دشت قزوین و همکارانش درباره علت انتخاب دشت قزوین برای حفاری و چگونگی پیشرفت کار حفاری گفتگو خواهد شد.

برنامه دوم



دانش ۴۱/۴۲

زمانی تصور میشد زمین بشکل صفحه‌ای مسطح است که بوسیله ستونهای نگاهداری میشود و معتقد بودند که اگر برای خدایان قربانی نکنند ستونها فرو می‌ریزند و بعداً گفته شد که زمین بشکل نیم دایره‌ای است که توسط چهار فیل نگاهداری می‌شود. سرانجام تصورات گوناگون بشر درباره شکل زمین به حقیقت نزدیک‌تر شد ولی شکل واقعی زمین بوسیله برای بشر روشن شد که توانست بوسیله پستگاههای جدید زمین را از فضای بالا مورد مطالعه قرار دهد و نظرات تازه‌ای عنوان کند.

در فیلم علمی این هفته برنامه دانش از عقاید جدید درباره شکل زمین بحث میشود.

۲۲/۱۰ فیلم سینمایی

سه‌شنبه ۲۸ دی ماه

۱۹/۴۴ اخبار
 ۱۹/۵۰ تنها در پاریس
 ۲۰/۰۵ کمند کلاسیک
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۱۷ جان چاراکس
 ۲۱/۴۲ ادبیات جهان

در این برنامه زندگی و آثار مارسل-پروست نویسنده و روانشناس معاصر فرانسوی بررسی خواهد شد.

۲۴/۱۰ سفر به لاشناخته‌ها
 ۲۴ واریته

۲۴ موسیقی تکنوازی

پنجشنبه ۲۲ دی ماه

۱۹/۳۴ اخبار
 ۱۹/۵۰ تنها در پاریس
 ۲۰/۰۵ واریته
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۱۵ نشانه‌های خوب از گذشته
 ۲۱/۴۵ فیلم (ماترین چانلویت)
 ۲۲/۱۰ برزخ
 ۲۳ موسیقی تکنوازی

جمعه ۲۴ دی ماه

۱۹/۴۴ آیوانو
 ۲۰ شما و تلویزیون
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۱۵ رویدادهای هفته
 ۲۱/۴۵ شبهای تهران

شنبه ۲۵ دی ماه

۱۹/۴۴ اخبار
 ۱۹/۵۰ تنها در پاریس
 ۲۰/۰۵ سرزمین‌های دیگر
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۱۵ کشتی پیکاردی

چهارشنبه ۲۹ دی ماه

پخش اول
 ۱۴ اخبار
 ۱۴/۱۵ واریته
 ۱۴/۴۰ محله پیتون
 ۱۴ ادبیات جهان
 ۱۴/۴۰ موسیقی ایرانی
 ۱۵ اخبار
 پخش دوم
 ۱۷/۴۰ تدریس زبان فرانسه
 ۱۸ زنان روستائی
 ۱۸/۴۰ کودکان - آقای جدول
 ۱۹ برنامه موزیکال
 ۱۹/۵۴ مسابقه هما
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ دنیای پراکن
 ۲۲/۴۰ روکامبول
 ۲۲/۴۵ موسیقی فرهنگ و هنر

پنجشنبه ۲۲ دی ماه

۱۷/۱۵ تلاوت قرآن
 ۱۷/۴۰ کودکان بازی بازی
 ۱۸ باگزیانی
 ۱۸/۴۰ همسایگان (محل)
 ۱۸/۵۵ راهبه پرند
 ۱۹/۴۰ رنگارنگ
 ۲۰ بل فگور
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ ترانه‌های ایرانی
 ۲۲/۱۵ فیلم سینمایی

جمعه ۲۴ دی ماه

۱۲/۱۵ تلاوت قرآن
 ۱۲/۲۵ اذان ظهر
 ۱۲/۴۰ برنامه مذهبی
 ۱۳ کارگاه موسیقی
 ۱۴/۴۰ مفر متفکر (محل)
 ۱۴/۵۰ تومن
 ۱۶/۱۵ فیلم سینمایی
 ۱۶ فوتبال
 ۱۷ چپارل
 ۱۸ چشمک
 ۱۹/۰۵ جستجو
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ اختاپوس
 ۲۲/۱۰ بالاتر از خطر

شنبه ۲۵ دی ماه

۱۷/۱۵ تلاوت قرآن
 ۱۷/۴۰ تدریس زبان انگلیسی

ارکستر فیلارمونیک رادیو تلویزیون فرانسه بر رهبری ژان پریسون Jean Perisson واریاسیون روی یک تم روکو کو Variations Sur un Theme Rococo اثر چایکوفسکی و دومین سوئیت از باله تریکورن Tricorne اثر مانوئل دفالیا Manuel De Falla را اجرا میکنند.
 تکنوازی ویولنسل را در واریاسیون روی یک تم روکو کوپل تورقلیه Paul Tortelir نوازنده معروف بمده دارد.

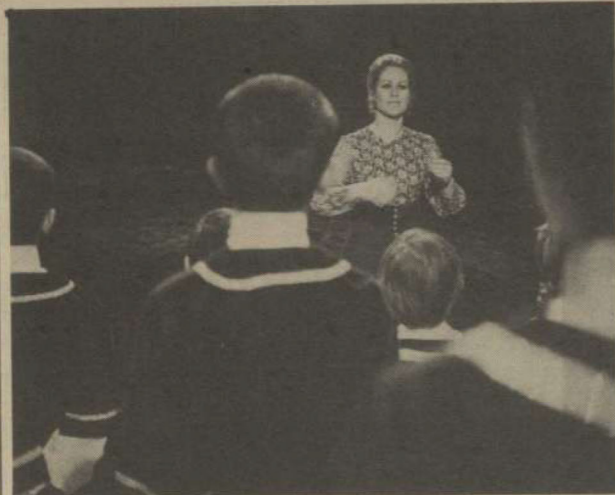
۲۴ فیلم تگای گذشته
 ۲۴/۱۵ تاتر

فیلم زندگی‌نامه و شرح آثار گرهارد-هاپتمن شاعر و آنتروپس معروف آلمانی بنمایش گذاشته میشود. متن این فیلم توسط پرویز منون یفارس برگر داییده شده است.

مرکز آبادان



۱۸/۴۰ کیسی جونز
 ۱۸/۵۵ دانش
 ۱۹/۲۵ موسیقی فرهنگ و هنر
 ۱۹/۵۵ افسونگر
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ جایزه بزرگ (محل)
 ۲۲/۰۵ روکامبول
 ۲۲/۴۰ هفت شهر عشق



صحنه‌ای از برنامه کارگاه موسیقی کودکان

سه‌شنبه ۲۸ دی ماه

۱۷/۴۴ آموزش روستائی کودکان
 ۱۸/۴۰ آموزش روستائی بزرگسالان
 ۱۹/۱۰ پیگمک
 ۱۹/۴۰ موسیقی ایرانی
 ۱۹/۵۵ فیلم
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ سرکار استوار
 ۲۲/۴۰ ایران زمین

چهارشنبه ۲۹ دی ماه

۱۷/۱۵ تلاوت قرآن
 ۱۷/۴۰ تدریس زبان فرانسه
 ۱۸ زنان روستائی
 ۱۸/۴۰ همسایگان (محل)
 ۱۹ برنامه موزیکال
 ۱۹/۵۰ مسابقه هما
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ دنیای پراکن
 ۲۲/۲۵ روکامبول
 ۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی

۱۸ زنگ بازی (محل)
 ۱۸/۴۰ همسایگان (محل)
 ۱۹ مجله نگاه
 ۱۹/۴۰ شش و هشت
 ۱۹/۵۵ کارآگاهان
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ روزهای زندگی
 ۲۲/۱۵ روکامبول
 ۲۲/۴۰ موسیقی ایرانی

دوشنبه ۲۷ دی ماه

۱۷/۴۴ تدریس زبان انگلیسی
 ۱۸ کودکان (دنیای بچه‌ها)

یکشنبه ۲۶ دی ماه

۱۷/۴۰ تدریس زبان آلمانی

مرکز بندرعباس



۱۶/۴۰ کارتون (یوگی بر)
 ۱۷ کودکان
 ۱۷/۴۰ موسیقی شاد ایرانی
 ۱۸ فیلم مستند
 ۱۸/۴۰ کیسی جونز
 ۱۹ مسابقه جوانان
 ۱۹/۴۰ تقالی
 ۲۰ اطاق ۴۴۴
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ مردی در سایه
 ۲۱/۴۵ موسیقی ایرانی
 ۲۲/۱۵ پیگرد

۱۶/۴۰ کارتون مرغاب
 ۱۷ کودکان
 ۱۷/۴۰ باگزیانی
 ۱۸ تدریس انگلیسی
 ۱۸/۴۰ پدانت
 ۱۹ مجله نگاه
 ۱۹/۴۰ واریته شش و هشت
 ۲۰ کارآگاهان
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ مردی در سایه
 ۲۱/۴۵ محله پیتون
 ۲۲/۴۵ روکامبول
 ۲۳ موسیقی ایرانی

یکشنبه ۲۶ دی ماه

۱۶ اسلاید و موزیک

۱۲/۴۰ موسیقی و کودک
 ۱۳ بازی بازی
 ۱۴/۴۰ موسیقی محلی
 ۱۴ واریته
 ۱۴/۴۰ فیلم سینمایی
 ۱۶ فوتبال
 ۱۷ تاتر
 ۱۸ شبهای تهران
 ۱۹ جستجو
 ۲۰/۴۰ اخبار
 ۲۱/۴۰ شما و تلویزیون
 ۲۰/۴ بل فگور
 ۲۰/۴ اخبار
 ۲۱/۴ مردی در سایه
 ۲۱/۴ فیلم سینمایی

شنبه ۲۵ دی ماه

۱۶ اسلاید و موزیک

پنجشنبه ۲۲ دی ماه

۱۶ اسلاید و موزیک
 ۱۶/۴۰ کارتون
 ۱۷ چندی علم
 ۱۷/۴ دختر شاه پریان
 ۱۸ جولیا
 ۱۸/۴ دکتر بن کیسی
 ۱۹/۴ شما و تلویزیون
 ۲۰ بل فگور
 ۲۰/۴ اخبار
 ۲۱/۴ مردی در سایه
 ۲۱/۴ فیلم سینمایی

جمعه ۲۴ دی ماه

۱۲ اسلاید و موزیک

۱۷	تدریس انگلیسی و آمریکائی
۱۷/۳۰	واریته
۱۸	کشتی بیکاردی
۱۸/۳۰	ماجرا
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	آدم و حوا
۲۰	افسونگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	مردی در سایه
۲۱/۴۵	دنیای يك زن
۲۲/۱۵	ایران زمین
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	هفت شهر عشق

● چهارشنبه ۲۹ دی ماه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	توسن
۱۷/۳۰	کودکان
۱۸	زنان روستائی
۱۸/۳۰	موسیقی شاد
۱۹/۳۰	جایزه بزرگ
۲۰	هیلاریوس ۱۰۰
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۳۰	مردی در سایه
۲۱/۴۵	محلہ بیتون
۲۲/۴۵	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی

● سه شنبه ۲۸ دی ماه

۱۶	اسلاید و موزیک
۱۶/۳۰	کارتون (پتینگت)
۱۷	کودکان روستائی
۱۷/۳۰	آموزش روستائی
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	آیوانو
۱۹/۳۰	موسیقی شاد
۲۰	دور دنیا



صحنه‌ای از برنامه آدم و حوا

مرکز تیریز



● پنجشنبه ۲۳ دی ماه

۱۳	کانون خانواده (محلہ)
۱۳/۳۰	دکتر بن کیسی
۱۳/۳۰	واریته استودیو ب
۱۴	پرنج
۱۵	جنگ بزرگ
۱۵/۳۰	سرزمین عجایب
۱۶/۳۰	کارتون
۱۷	صفحه اول
۱۸	دور دنیا
۱۸/۳۰	ورزشی (محلہ)
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	جوآنان (محلہ)
۱۹/۳۰	پلیس نیویورک
۲۰	اخوانوس
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فیلم
۲۲	موسیقی ایرانی
۲۳/۳۰	فیلم سینمائی



ریموند برد بازیگر فیلم ایرن ساید

● شنبه ۲۵ دی ماه

۱۳	کارگر (محلہ)
۱۳/۳۰	اسرار شهر بزرگ
۱۳/۳۰	عشق روی پشت بام
۱۴	زنگوله‌ها
۱۴/۳۰	راز بقاء
۱۵	بل و سباستیان
۱۵/۳۰	داستان‌های جاوید ادب ایران
۱۶/۳۰	کارگران
۱۷	معا (محلہ)
۱۷/۳۰	جادوی علم
۱۸	افسونگر
۱۸/۳۰	پلیس و مردم (اخبار استان)
۱۹	رویدادهای هفته
۱۹/۳۰	غرب وحشی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	چهره ایران
۲۱/۳۰	فیلم
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی

● یکشنبه ۲۶ دی ماه

۱۳	حفاقت و ایمنی (محلہ)
۱۳/۳۰	التهاب
۱۳/۳۰	دیوید کاپرفیلد
۱۴	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	در نبرد زندگی
۱۵	آرزوهای از دست رفته
۱۵/۳۰	موسیقی محلی
۱۶	کودک (محلہ)
۱۶/۳۰	آقا خرجه
۱۷	آنچه شما خواسته‌اید
۱۷/۳۰	۵ دقیقه آخر
۱۸/۳۰	میلیاردر
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	واریته کوکو
۱۹/۳۰	آخرین مهلت
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	بیتویان
۲۱/۳۰	موسیقی کلاسیک
۲۲	فیلم سینمائی

● دوشنبه ۲۷ دی ماه

۱۳/۳۰	رانده شده
-------	-----------

۱۳/۳	سرگنشت
۱۴	ادبیات جهان
۱۴/۳	تمدن
۱۵/۳	گذری در جهان اندیشه (محلہ)
۱۶	کارتون
۱۶/۳	آموزش کودکان روستائی
۱۷	آزیر
۱۷/۳	جون آیسون
۱۸	جولیا
۱۸/۳	بعداً اعلام می‌شود
۱۸/۴	اخبار استان
۱۹	نسل جدید
۲۰	ایران زمین
۲۰/۳	اخبار
۲۱	محلہ بیتون

● سه شنبه ۲۸ دی ماه

۱۳	کانون خانواده (محلہ)
۱۳/۳۰	سفرهای جیبی مک فیتز
۱۳/۳۰	انتظارات بزرگ
۱۴	موسیقی محلی
۱۴/۳۰	ایرن ساید
۱۵/۳۰	روکامبول
۱۶	آموزش روستائی (محلہ)
۱۷	داستان سفر
۱۷/۳۰	زندانی

۱۸/۳۰	تگاهی به گذشته
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	واریته شش و هشت
۱۹/۳۰	تایستان گرم و طولانی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سازمان اس
۲۲	دانش پالکی
۲۳	هفت شهر عشق

● چهارشنبه ۲۹ دی ماه

۱۳	بیگ‌مگ
۱۳/۳۰	کاپیتان نایس
۱۳	زنان هفت تیر بند

۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی (محلہ)
۱۴	بارون
۱۵	ویدوک
۱۵/۳۰	دانش (محلہ)
۱۶	سیمای شجاعان
۱۷	آموزش زنان روستائی
۱۷/۳۰	توسن
۱۸	سرزمین‌ها
۱۸/۳۰	ساز تنها
۱۸/۴۵	اخبار استان
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	روهاید
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	محلہ بیتون
۲۳	سرداران استقلال

مرکز رشت



● پنجشنبه ۲۳ دی ماه

۱۷/۲	کارتون
۱۸	بازی بازی
۱۸/۲	جادوی علم
۱۹	راهبه پرلده
۱۹/۲	رتگارتک
۲۰	بل فکور
۲۰/۲	اخبار
۲۱/۲	واریته
۲۱/۲	موسیقی محلی
۲۲	فیلم سینمائی

● شنبه ۲۵ دی ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	کودکان
۱۸/۳۰	باگزیانی
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	واریته شش و هشت
۲۰	کارگاهان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	واریته
۲۱/۳۰	محلہ بیتون پلیس
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۳/۴۵	موسیقی

● یکشنبه ۲۶ دی ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان آلمانی
۱۸	جوآنان (محلہ)
۱۸/۳۰	کیسی جونز
۱۹	روزها و روزنامه‌ها
۱۹/۳۰	تقالی
۲۰	اطاق ۲۲۲
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	واریته
۲۱/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۳	پیگرد

● دوشنبه ۲۷ دی ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	کودکان (مبارزه و پیروز)
۱۸/۳۰	ماجرا
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	بعداً اعلام می‌شود
۲۰	افسونگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	واریته
۲۱/۳۰	دنیای يك زن
۲۲	ایران زمین
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۳/۴۵	هفت شهر عشق

● سه شنبه ۲۸ دی ماه

۱۷/۳۰	آموزش روستائی (کودکان)
۱۸/۳۰	آموزش روستائی (بزرگان)
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	دور دنیا
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	واریته
۲۱/۳۰	سرکار استوار
۲۳/۳۰	چهره ایران

● چهارشنبه ۲۹ دی ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان فرانسه
۱۸	آموزش زنان روستائی
۱۸/۳۰	جوآنان (محلہ)
۱۹	فیلم انتخابی هفته
۲۰	در نبرد زندگی
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱/۱۵	واریته
۲۱/۳۰	محلہ بیتون
۲۲/۳۰	روکامبول
۲۳	موسیقی ایرانی



صحنه‌ای از برنامه کودکان (مبارزه و پیروز)



مرکز رضائیه



پنجشنبه ۲۳ دی ماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۸	کودکان (بازی بازی)
۱۸/۳۰	چادوی علم
۱۹	دختر شاه پریان
۱۹/۳۰	رتکار تک
۴۰	بل فگور
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱/۳۰	پاسداران
۴۱/۴۵	موسیقی ایرانی
۴۲/۱۵	فیلم سینمایی

جمعه ۲۴ دی ماه

۱۷/۳۰	کارتون
۱۸	کارگاه موسیقی
۱۸/۳۰	فوتبال
۱۹/۳۰	موسیقی محلی (محل)
۴۰	شما و تلویزیون (محل)
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱/۳۰	اختاپوس
۴۲/۱۵	بالا تر از خطر
۴۲	جستجو

دوشنبه ۲۷ دی ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی و آمریکایی
۱۸	کودکان - معا (محل)
۱۸/۳۰	ماجرا
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	بعدها اعلام می شود
۴۰	افسونگر
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱/۳۰	پاسداران
۴۱/۴۵	دنیای یک زن
۴۲/۱۵	ایران زمین
۴۲/۴۵	ژو کامبول
۴۲	هفت شهر عشق

شنبه ۲۵ دی ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان انگلیسی
۱۸	کودکان (محل)
۱۸/۳۰	باغزبانی
۱۹	مجله نگاه
۱۹/۳۰	شنش و هشت
۴۰	کارآگاهان
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱/۳۰	پاسداران
۴۱/۴۵	روزهای زندگی
۴۲/۴۵	روکامبول
۴۲	موسیقی ایرانی

سه شنبه ۲۸ دی ماه

۱۷/۳۰	آموزش روستایی
۱۸/۳۰	کودکان روستایی
۱۹/۳۰	موسیقی
۴۰	دور دنیا

چهارشنبه ۲۹ دی ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان فرانسه
-------	-------------------

مرکز شیرواز



پنجشنبه ۲۳ دی ماه

۱۶/۳۰	تدریس طبیعی
۱۷/۳۰	تدریس زبان
۱۸	باغزبانی
۱۸/۳۰	روز دندان پزشکی
۱۸/۵۵	راهبه پرنده
۱۹/۳۰	رتکار تک

جمعه ۲۴ دی ماه

۴۰	بل فگور
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱/۳۰	موسیقی ایرانی
۴۲/۱۵	فیلم سینمایی

شنبه ۲۵ دی ماه

۱۶/۳۰	تدریس طبیعی
۱۷/۳۰	تدریس
۱۸	کودکان
۱۸/۳۰	ماجرا

۱۹	مسابقه مسائل روز (محل)
۱۹/۴	شنش و هشت
۴۰	کارآگاهان
۴۰/۴	اخبار

یکشنبه ۲۶ دی ماه

۱۷/۴	تدریس زبان آلمانی
۱۸	برنامه کودکان
۱۸/۴	فیلم مستند
۱۹	موسیقی محلی (محل)
۱۹/۴	شما و تلویزیون (محل)
۴۰	سخنرانی مذهبی
۴۰/۴	اخبار
۴۱/۱	فیلم مستند
۴۲	اشعار

دوشنبه ۲۷ دی ماه

۱۷/۴	تدریس زبان انگلیسی
------	--------------------

صحنه‌ای از برنامه کودکان شیراز

۱۸	کودکان (محل)
۱۸/۳۰	کیسی جونز
۱۸/۵۵	دانش
۱۹/۴۵	موسیقی فرهنگ و هنر
۱۹/۵۵	افسونگر



مرکز کرمانشاه

پنجشنبه ۲۳ دی ماه

۱۷/۰	بخش اول اخبار
۱۷/۱	برنامه آموزشی (محل)
۱۸/۲	سفرهای جیبی مک فیترز
۱۹	پلیس و مردم
۱۹/۱	فیلم گرفتار
۴۰	موسیقی ایرانی
۴۰/۴	اخبار
۴۱	آنجبه شما خواسته‌اید
۴۱/۴	هفت شهر عشق
۴۲	فیلم سینمایی

شنبه ۲۵ دی ماه

۲۲/۴۵	فیلم انتخابی هنر
۲۱/۱۵	چشم انداز
۲۱/۳۰	اختاپوس
۲۲	داستان‌های جاوید ادب ایران
۲۲/۴۵	فیلم انتخابی هنر

دوشنبه ۲۷ دی ماه

۱۷/۵	بخش اول اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محل)
۱۸/۴۵	فیلم افسونگر
۱۹	ترانه‌ها
۱۹/۱۵	غرب وحشی
۴۰	موسیقی محلی
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	یتون پلیس
۴۲	رویدادهای هفته
۴۲/۳۰	فیلم جاد
۴۲/۴۰	ترانه‌ها

یکشنبه ۲۶ دی ماه

۱۷/۵	بخش اول اخبار
۱۷/۱۵	برنامه روستائیان
۱۸	سرکار استوار

سه شنبه ۲۸ دی ماه

۱۷/۴۴	آموزش روستایی کودکان
۱۸/۴۰	آموزش روستایی بزرگسالان
۱۹/۱۰	بیگمک
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۹/۵۵	فیلم
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱/۳۰	سرکار استوار
۴۲/۳۰	ایران زمین

چهارشنبه ۲۹ دی ماه

۱۷/۳۰	تدریس زبان
۱۸	زبان روستایی
۱۸/۳۰	کودکان (محل)
۱۹	برنامه مخصوص
۴۰	مسابقه هما
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱/۱۵	اخبار استان
۴۱/۳۰	دنیای براکن
۴۲/۴۵	روکامبول
۴۲/۴۵	موسیقی ایرانی

سه شنبه ۲۸ دی ماه

۱۷/۵	بخش اول اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محل)
۱۸/۱۵	کارتون باغزبانی
۱۸/۴۵	ستارگان
۱۹/۱۵	راه آهن
۴۰	موسیقی کلاسیک
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	سرکار استوار
۴۲	موسیقی ایرانی
۴۲/۳۰	دکتر بن کیسی
۴۲/۳۰	ترانه‌ها

چهارشنبه ۲۹ دی ماه

۱۷/۵	بخش اول اخبار
۱۷/۱۵	برنامه آموزشی (محل)
۱۸/۱۵	دامپ و پسر
۱۸/۴۵	ایران زمین
۱۹/۱۵	آقای نواک
۴۰	موسیقی باهنگاری وزارت فرهنگ و هنر
۴۰/۳۰	اخبار
۴۱	یتون پلیس
۴۲	ادیات جهان
۴۲/۳۰	مسابقات ورزشی

۲۱/۴۰ موسیقی جاز: تادچونز - مل لویس ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم برنامه شماره ۱۳۷ آواز وفايي در بيات اسفهان (ضرب)	۲۲/۴۰ موسیقی کلاسیک فرانک باربر - سنفونی شماره ۱ - اداجیو برای سازهای زهی کویلاند - موزیک برای یک شهر بزرگ	۲۳/۴۰ موسیقی کلاسیک براس: - کوئینتت برای کلارینت و ساز- های زهی در سی-مینور، اپوس ۱۱۵ هایدن: - سنات پیانو، در سل مینور پرو کفیف: - سنات پیانو درسی بمل ماژور	۲۴/۴۰ موسیقی کلاسیک آلبینزی: - ایریریا.
یکشنبه ۲۶ دی ماه	دوشنبه ۲۷ دی ماه	سه شنبه ۲۸ دی ماه	چهارشنبه ۲۹ دی ماه
۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: نایتس بریدیج ۲۱/۴۰ آهنگهای انتخابی کوارتت جری مولیکان ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم برنامه شماره ۱۰۴ آواز شهیدی (بیات ترک)	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: مارمیاباند ۲۱/۴۰ موسیقی جاز: کوارتت جری مولیکان ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم برنامه شماره ۱۱۵ آواز سیاوش (ابوعطا و شور)	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: پیل جاستیس ۲۱/۴۰ آهنگهای انتخابی موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم برنامه شماره ۱۱۵ آواز سیاوش (ابوعطا و شور)	۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: جان اسکات ۲۱/۴۰ موسیقی جاز: ماکس رویش ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم برنامه شماره ۱۳۱ آواز ایسرج (بیات ترک) ۲۳/۴۰ موسیقی کلاسیک بتهوون: - اورتور کینک استغان موتزارت: - پیانو کسرتو شماره ۲۶ براس: - سرنا در رماژور اپوس ۱۱

۸ پایان بخش اول برنامه گلها ۱۰/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۱ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۲ آثار جاویدان ۱۳ تدریس زبان انگلیسی ۱۴/۴۰ ساز تنها ۱۴ پایان بخش دوم ۱۵/۴۰ تدریس زبان فرانسه ۱۶ ارکسترهای بزرگ جهان ۱۷/۴۰ موسیقی فیلم ۱۸/۱۵ سازهای غربی ۱۸/۴۰ موسیقی جاز ۱۹ پادشاهان در داستانهای کهن ۲۰ بهترین آهنگهای روز ۲۰/۴۰ موسیقی رقص ۲۱ موسیقی کلاسیک ۲۲ آهنگهای متنوع غربی ۲۳ پایان برنامه	۱۱ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۲ آثار جاویدان ۱۳/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۴/۴۵ ساز تنها ۱۳ پایان بخش دوم ۱۷/۴۰ موسیقی فیلم ۱۸/۱۵ سازهای غربی ۱۸/۴۰ موسیقی جاز ۱۹ پادشاهان در داستانهای کهن ۲۰ بهترین آهنگهای روز ۲۰/۴۰ موسیقی رقص ۲۱ موسیقی کلاسیک ۲۲ آهنگهای متنوع غربی ۲۳ پایان برنامه	۱۷ لمایشنامه ۱۸/۴۰ سال کوروش ۱۹ از کلاسیک تا مدرن ۲۲ آهنگهای متنوع غربی ۲۳ پایان برنامه	۶ موسیقی سبک ۸ پایان بخش اول برنامه گلها ۱۰/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۱ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۲ آثار جاویدان ۱۳/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۴/۴۵ ساز تنها ۱۴ پایان بخش دوم ۱۵/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۶ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۷ آثار جاویدان ۱۸/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۹ ساز تنها ۲۰/۴۰ پایان بخش دوم ۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان ۲۲ موسیقی فیلم ۲۳ تدریس زبان فرانسه ۲۴ سازهای غربی ۲۵/۴۰ موسیقی جاز ۲۶ پادشاهان در داستانهای کهن ۲۷ بهترین آهنگهای روز ۲۸ موسیقی کلاسیک ۲۹ آهنگهای متنوع غربی ۳۰ پایان برنامه
پنجشنبه ۲۳ دی ماه	شنبه ۲۵ دی ماه	یکشنبه ۲۶ دی ماه	دوشنبه ۲۷ دی ماه
۶ موسیقی سبک ۸ پایان بخش اول برنامه گلها ۱۰/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۱ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۲ آثار جاویدان ۱۳/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۴/۴۵ ساز تنها ۱۴ پایان بخش دوم ۱۵/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۶ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۷ آثار جاویدان ۱۸/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۹ سازهای غربی ۲۰/۴۰ موسیقی کلاسیک ۲۱ آهنگهای متنوع غربی ۲۲ پایان برنامه	۶ موسیقی سبک ۸ پایان بخش اول برنامه گلها ۱۰/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۱ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۲ آثار جاویدان ۱۳/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۴/۴۵ ساز تنها ۱۴ پایان بخش دوم ۱۵/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۶ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۷ آثار جاویدان ۱۸/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۹ سازهای غربی ۲۰/۴۰ موسیقی کلاسیک ۲۱ آهنگهای متنوع غربی ۲۲ پایان برنامه	۶ موسیقی سبک ۸ پایان بخش اول برنامه گلها ۱۰/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۱ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۲ آثار جاویدان ۱۳/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۴/۴۵ ساز تنها ۱۴ پایان بخش دوم ۱۵/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۶ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۷ آثار جاویدان ۱۸/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۹ سازهای غربی ۲۰/۴۰ موسیقی کلاسیک ۲۱ آهنگهای متنوع غربی ۲۲ پایان برنامه	۶ موسیقی سبک ۸ پایان بخش اول برنامه گلها ۱۰/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۱ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۲ آثار جاویدان ۱۳/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۴/۴۵ ساز تنها ۱۴ پایان بخش دوم ۱۵/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۶ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۷ آثار جاویدان ۱۸/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۹ سازهای غربی ۲۰/۴۰ موسیقی کلاسیک ۲۱ آهنگهای متنوع غربی ۲۲ پایان برنامه

۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم برنامه شماره ۱۵۶ آواز مرضیه و گلپایگانی (دشتی) ۲۳/۴۰ ایرا (موسیقی آوازی) افن باغ - داستانهای هوفمان.	۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ ۱۷ آهنگهای انتخابی موسیقی فولکلوریک هاوائی ۱۸ موسیقی جاز: کلارنس کارتر موسیقی فیلم در گرمای شب ترانه‌های ایرانی - کنسرت ویکن ۱۹/۴۰ موسیقی رقص ساز تنها ۲۰/۴۰ ساز تنها ۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: بت زولی ۲۱/۴۰ کنسرت خوانندگان خارجی: پاراگوا ایوس	۲۲/۴۰ موسیقی کلاسیک اشتراوس - چهار کسرتو از میک باروک ایتالیا رامو - کاستور ویولو کلوک - اورنه ۲۴ موسیقی رقص	۲۳ چهارشنبه ۲۹ دی ماه ۶ موسیقی سبک ۸ پایان بخش اول برنامه گلها ۱۰/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۱ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۲ آثار جاویدان ۱۳/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۴/۴۵ ساز تنها ۱۴ پایان بخش دوم ۱۵/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۶ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۷ آثار جاویدان ۱۸/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۹ ساز تنها ۲۰/۴۰ پایان بخش دوم ۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان ۲۲ موسیقی فیلم ۲۳ تدریس زبان فرانسه ۲۴ سازهای غربی ۲۵/۴۰ موسیقی جاز ۲۶ پادشاهان در داستانهای کهن ۲۷ بهترین آهنگهای روز ۲۸ موسیقی کلاسیک ۲۹ آهنگهای متنوع غربی ۳۰ پایان برنامه
جمعه ۲۴ دی ماه	شنبه ۲۵ دی ماه	یکشنبه ۲۶ دی ماه	دوشنبه ۲۷ دی ماه
۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم برنامه شماره ۱۵۶ آواز مرضیه و گلپایگانی (دشتی) ۲۳/۴۰ ایرا (موسیقی آوازی) افن باغ - داستانهای هوفمان.	۱۵ آثار برگزیده از آهنگسازان بزرگ ۱۷ آهنگهای انتخابی موسیقی فولکلوریک هاوائی ۱۸ موسیقی جاز: کلارنس کارتر موسیقی فیلم در گرمای شب ترانه‌های ایرانی - کنسرت ویکن ۱۹/۴۰ موسیقی رقص ساز تنها ۲۰/۴۰ ساز تنها ۲۱ ارکسترهای بزرگ جهان: بت زولی ۲۱/۴۰ کنسرت خوانندگان خارجی: پاراگوا ایوس	۲۲/۴۰ موسیقی کلاسیک اشتراوس - چهار کسرتو از میک باروک ایتالیا رامو - کاستور ویولو کلوک - اورنه ۲۴ موسیقی رقص	۲۳ چهارشنبه ۲۹ دی ماه ۶ موسیقی سبک ۸ پایان بخش اول برنامه گلها ۱۰/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۱ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۲ آثار جاویدان ۱۳/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۴/۴۵ ساز تنها ۱۴ پایان بخش دوم ۱۵/۴۰ آهنگهای متنوع غربی ۱۶ ترانه‌های درخواستی شنوندگان ۱۷ آثار جاویدان ۱۸/۴۰ تدریس زبان انگلیسی ۱۹ سازهای غربی ۲۰/۴۰ موسیقی کلاسیک ۲۱ آهنگهای متنوع غربی ۲۲ پایان برنامه

THURSDAY

0800 Animal World
0830 Melvins Kiddie Circus
1030 Sesame Street
1130 Daniel Boone
1230 Movie: "Blondies Big Moment"
1400 National Airlines Invitational Open
1500 Auto Racing
1600 AAU Intl Champions
1700 Green Acres
1730 To Be Announced
1800 News & Sports
1820 Huddle
1830 Sports Special
1920 Goldiggers
2010 Beverly Hillbillies
2035 Dragnet
2100 Bold Ones
2150 Dr. Housecall
2200 Movie: "Parrish"
FRIDAY
1230 The Answer
1300 The Christophers
1315 Sacred Heart
1330 Matinee: "Sherlock Holmes in House Of Fear"
1430 Game Of The Week
1700 Roller Games
1800 News & Sports
1820 Huddle
1830 My Three Sons
1855 Heres Lucy
1920 Kraft Music Hall
2010 My Favorite Martian
2035 The Detectives
2100 Bonanza
2150 Dr. Housecall
2200 Playboy After Dark
2250 Soul



AFTV تلوویزیون آمریکا

SATURDAY
1700 Sesame Street
1800 News
1820 Huddle
1830 Green Acres
1855 Mayberry RFD
1920 Af Music Festival
1945 Snowmobile Grand Prix
2010 Family Affair
2035 Richard Diamond
2100 Ironsides
2150 Dr. Housecall
2200 Big Picture
2225 Tonight Show
SUNDAY
0800 Animal World
0830 Melvin's Circus
1030 Sesame Street
1130 Daniel Boone
1230 Blondies Blessed Event
1400 Tournament of Champs
1500 American Sportsman
1600 AAU Untl Champs
1730 Green Acres
1800 News
1820 Huddle
1830 Daniel Boone
1920 Pearl Bailey
2010 Room 222
2035 On Campus
2100 Gunsmoke
2150 Dr. Housecall

2200 Movie: "It Takes All Kinds"
MONDAY
1700 My Three Sons
1730 Heres Lucy
1800 News
1820 Warren Miller
1830 Andy Griffith
1855 Adams Family
1920 Barbara McNair
2010 Bill Cosby
2035 Markham
2100 Mod Squad
2150 Dr. Housecall
2200 Pro Boxing
TUESDAY
1700, Andy Griffith
1730 Adams Family
1800 News
1820 Warren Miller
1830 Sports Special
1920 Tim Conway
2010 Marcus Welby
2100 High Chaparal
2150 Dr. Housecall
2200 Dick Cavett
WEDNESDAY
1700 Family Affair
1730 Room 222
1800 News & Sports
1820 Huddle
1835 Bewitched
1855 The Killy Challenge
1920 Laugh In
2010 The Lieutenant
2100 Nite cap Theater:
1. The Emperor's New Clothes
2. Sherlock Holmes & The Woman in Green.
3. Frenzy

پنجشنبه ۲۳ دی ماه

۶
موسیقی سبک
۸
پایان بخش اول
برنامه گلها
۱۰/۴۰
آهنگهای متنوع غربی
۱۱
ترانه‌های درخواستی شنوندگان
۱۲
آثار جاویدان
۱۳/۴۰
تدریس زبان انگلیسی
۱۴/۴۵
ساز تنها
۱۴
پایان بخش دوم
۱۵/۴۰
آهنگهای متنوع غربی
۱۶
ترانه‌های درخواستی شنوندگان
۱۷
آثار جاویدان
۱۸/۴۰
تدریس زبان انگلیسی
۱۹
سازهای غربی
۲۰/۴۰
موسیقی کلاسیک
۲۱
آهنگهای متنوع غربی
۲۲
پایان برنامه

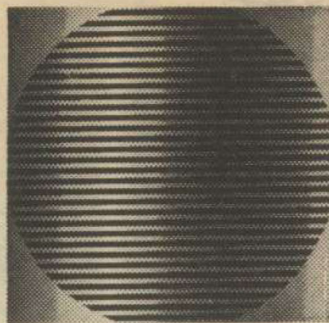
فرستنده رادیویی F. M.

۲۲
موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم
برنامه شماره ۱۵۶ آواز مرضیه
و گلپایگانی (دشتی)
۲۳/۴۰
ایرا (موسیقی آوازی)
افن باغ
- داستانهای هوفمان.

چهارشنبه ۲۹ دی ماه

۶
موسیقی سبک
۸
پایان بخش اول
برنامه گلها
۱۰/۴۰
آهنگهای متنوع غربی
۱۱
ترانه‌های درخواستی شنوندگان
۱۲
آثار جاویدان
۱۳/۴۰
تدریس زبان انگلیسی
۱۴/۴۵
ساز تنها
۱۴
پایان بخش دوم
۱۵/۴۰
آهنگهای متنوع غربی
۱۶
ترانه‌های درخواستی شنوندگان
۱۷
آثار جاویدان
۱۸/۴۰
تدریس زبان انگلیسی
۱۹
سازهای غربی
۲۰/۴۰
موسیقی کلاسیک
۲۱
آهنگهای متنوع غربی
۲۲
پایان برنامه

تماشای جهان در یک هفته



مذاکرات شاهنشاه آریامهر و رئیس جمهوری پاکستان



شاهنشاه آریامهر، ساعت هشت و نیم صبح روز شنبه ۱۸ دیماه، بدعوت ذوالفقارعلی بوتو رئیس جمهوری پاکستان به راولپنڈی عزیمت کردند. هوایمای شاهنشاه ساعت ۱۱ صبح در فرودگاه راولپنڈی بر زمین نشست و از طرف ذوالفقارعلی بوتو و مقامات لشکری و کشوری پاکستان مراسم استقبال رسمی بعمل آمد. شاهنشاه آریامهر و ذوالفقار علی بوتو از فرودگاه مستقیماً به کاخ ریاست جمهوری رفتند و پس از صرف ناهار، مذاکرات خود را در زمینه همه مسائل مورد علاقه دو کشور آغاز کردند. این مذاکرات سه ساعت طول کشید.

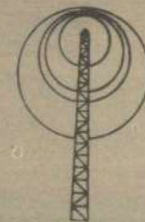
شاهنشاه آریامهر درباره نتایج این مذاکرات فرمودند: بین پاکستان و ایران هیچوقت مطلبی نبوده که بگوئیم مذاکرات درباره آن موفقیت آمیز بوده چون بین دو کشور جز تقاضا و دوستی چیز دیگری نیست. البته لازم بود که بعد از تغییر اوضاع و زمامداری رئیس جمهوری این تماس برقرار میشد و تبادل نظر بعمل می آمد که خوشبختانه انجام گرفت.

ذوالفقارعلی بوتو نیز اظهار داشت که ما امروز مذاکرات بسیار خوبی داشتیم و چنین ملاقات و تبادل نظر بین دو همسایه پس از حوادث اخیر پاکستان ضروری بود. ما درباره همه مسائل مورد علاقه دو کشور در محیطی بسیار دوستانه گفتگو کردیم. شاهنشاه آریامهر پس از پایان مذاکرات خود با ذوالفقارعلی بوتو، در حالیکه از طرف رئیس جمهوری پاکستان بدرقه رسمی بعمل می آمد کشور پاکستان را ترک فرمودند و در ساعت ۸ بعد از ظهر وارد تهران شدند. و مورد استقبال نخست وزیر، روسای مجلسین، وزیر دربار و گروهی از وزرا و مقامات کشوری و لشگری قرار گرفتند.

برنامه ویژه روز جمعه

۸	اخبار
۸/۰۵	برنامه تما و رادیو
۱۲	اذان ظهر
۱۲/۶	رنگها و بیرنگها
۱۲/۳۰	سیر و سفر
۱۳	نمایشنامه
۱۳/۳۰	پرگ سبز
۱۴	اخبار
۱۴/۴۵	ساز تنها
۱۵/۱۰	شاعران قسه می - گویند
۱۶	اخبار
۱۶/۰۵	بگوئید و بشنویید
۱۷	آینه زندگی
۱۸	اخبار
۱۸/۰۵	کاروانی از شعر و موسیقی
۱۸/۳۰	مسابقه رادیویی
۱۹	اخبار ورزشی
۱۹/۰۵	موسیقی ایرانی
۲۰	اخبار و تفسیر
۲۰/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۱	زیر آسمان کبود
۲۱/۳۰	گلها
۲۲	اخبارافسانه آدینه
۲۲/۳۰	ساز تنها
۲۲/۴۵	موسیقی ایرانی
۲۳	اخبار
۲۳/۰۵	گلها
۲۳/۳۵	موسیقی ایرانی
۲۴	برنامه مادی

هفتگی ایران



برنامه رادیو

از شنبه تا پنجشنبه

۶	بامداد سلام	۱۱/۱۰	نمایشنامه جشن	۱۸	اخبار و برنامه دهقان	۲۴	خلاصه اخبار
۶/۰۳	اخبار	۱۱/۳۰	موسیقی محلی	۱۹	اخبار ورزشی	۲۴	ساعت
۶/۰۸	تقویم تاریخ	۱۱/۴۵	سخنرانی مذهبی	۱۹/۰۵	موسیقی	۲۴	دقیقه بعد از نیمه شب برنامه
۶/۱۵	شادی و امید	۱۲	اذان ظهر	۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	۲۴	گلها
۷	اخبار	۱۲/۰۶	نیازمندیا	۱۹/۴۵	گفتار	۲۴	دقیقه بعد از نیمه شب
۷/۱۵	تکاهی به مطبوعات	۱۲/۳۰	کارگران	۲۰	اخبار و تفسیر	۲۴	موسیقی ایرانی
۷/۳۰	اخبار	۱۳	اخبار هنری	۲۰/۳۰	نگاهی یمنطوعات	۲۴	۱ بامداد
۸	اخبار	۱۳/۰۵	برنامه جوانان	۲۰/۴۰	موسیقی ایرانی	۲۴	۱/۱۵ بامداد برنامه گلها
۸/۰۵	ترانه های ایرانی	۱۴	اخبار	۲۱	شاعره	۲۴	۲ بامداد موسیقی از مشرق زمین
۸/۳۰	رقکین کمان	۱۴/۳۰	سیری در مسئله روز	۲۱/۳۰	دیساله مشاعر و	۲۴	۳ بامداد ترانه های ایرانی (جاز)
۹	اخبار	۱۵	نمایشنامه	۲۲	برنامه گلها	۲۴	۳/۳۰ موسیقی رقص
۹/۰۵	زن و زندگی	۱۵/۱۵	عمران منطقه ای	۲۲	اخبار	۲۴	۴ از هر خواننده
۱۰	اخبار	۱۵/۳۰	کاروان شعر و	۲۲/۰۵	داستان شب	۲۴	۴ آثار جاویدان از
۱۰/۰۵	زن و زندگی	۱۶	موسیقی	۲۲/۳۰	ساز تنها	۲۴	آهنگ سازان
۱۰/۳۰	هزار و یک سوال	۱۶	اخبار	۲۲/۴۵	موسیقی ایرانی	۲۴	بزرگ
۱۱	اخبار	۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	۲۳	اخبار	۲۴	برنامه بامدادی
		۱۷	اخبار	۲۳/۰۵	برنامه گلها	۲۴	۵/۳۰ ترانه های ایرانی
		۱۷/۰۵	آینه زندگی	۲۳/۳۰	موسیقی ایرانی		

تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۱۱	اخبار	اخبار	سخنرانی	اخبار	اخبار	اخبار
۱۲/۰۶	نیازمندیا	نیازمندیا	سخنرانی	نیازمندیا	نیازمندیا	تفسیر قرآن
۱۳/۳۰	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	سیری درمسأله روز	در خدمت مردم	سیری درمسأله روز	موسیقی
۱۵	نمایشنامه	نمایشنامه	سخنرانی	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه
۱۵/۱۵	موسیقی	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	یاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه های زیبای در زبان پارسی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	نقشی در آینه هفته
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	هنر برای مردم
۱۹/۰۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سیری در ادبیات و هنر	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	موسیقی
۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک	بحث ایدئولوژیک
۲۱/-	مشاعر	برنامه ادبی	نغمه ای در خاموشی	فرهنگ مردم	چانی دالر	سخنرانی راشد
۲۱/۳۰	اخبار	برنامه گلها	برنامه گلها	موسیقی فرهنگ و هنر	موسیقی فرهنگ و هنر	



بدبینی به سفر نیکسن

حدود يك ماه ديگر نیکسون باید سفر تاریخی خود را به پکن آغاز کند، سفری که گفته می‌شود سرنوشت هندو-چین تا حدود زیادی بستگی به نتایج آن دارد. اما در آستانه این سفر، رئیس جمهوری آمریکا در قبال چین چنان روش سرد و خشونت آمیزی در پیش گرفته است که تقریباً همگی ناظران به نتایج دیدار او از پکن به دیده بدبینی مینگرند.

به عقیده ناظران سخنان اخیر نیکسن در مصاحبه تلویزیونی که در است که امید به حصول برخی توافقات، بویژه در مورد «تائی‌وان»، میان پکن و واشینگتن از میان برود. سخنان نیکسن که بعد از بمباران وسیع ویتنام شمالی و قطع چهار هفته‌ای جلسات کنفرانس، پاریس ایراد شد، نشان می‌دهد که نیکسن قصد دارد از موضع قدرت سخن بگوید. «فرانس-پرس» می‌نویسد:

«برخی از محافل نزدیک به کاخ سفید عقیده دارند که پکن میخواهد به هر قیمت با واشینگتن به توافق برسد، تا در برابر مسکو دست محکم‌تر و قوی‌تری داشته باشد. اما کارشناسان مسائل چین این را تصور باطلی میدانند، چون لای

چهره جدید

مهمترین واقعه سیاسی هفته آزادی شیخ مجیب رحمن رهبر اتحاد عوامی پاکستان شرقی بود. شیخ مجیب که تصدی پست ریاست جمهوری پاکستان را به نخست وزیر پاکستان متحد ترجیح داده است، بخلاف پیش بینی بسیاری از ناظران و برغم واقعیتی ذوالفقار علی بوٹو رئیس جمهوری پاکستان ظاهراً با تشکیل فدراسیونی مرکب از پاکستان غربی و بنگال شرقی و بطور خلاصه حفظ وحدت پاکستان مخالفت کرده است.

شیخ مجیب که از جانب رهبران بنگلادش به ریاست جمهوری برگزیده شده است، روز پنجم فروردین - در آغاز جنگ داخلی پاکستان شرقی - به اسارت درآمد و به دستور یحیی خان رئیس جمهوری پیشین پاکستان به نیمه غربی فرستاده شد تا در یک دادگاه نظامی محاکمه شود.

در این فاصله نظامیان پاکستانی «اتحاد عوامی» و نیروهای هوادار آن را در هم گویدند، میلیونها تن از بنگالی‌ها به هند گریختند، پاکستان در جنگ با هند شکست خورد و پاکستان غربی با نام بنگلادش صورت یک واحد مستقل درآمد.

در بنگال شرقی تمام پایه‌های حکومت نظامیان فرو ریخته است. شیخ مجیب يك سال پیش خواستار آن بود که دو نیمه پاکستان در کنار هم يك کنفدراسیون بسازند. اما اینک بنظر می‌آید که «بنگلادش» يك واقعیت است.

ادامه بحران

جوانی لژنه ششمین رئیس جمهوری ایتالیا، در حالی انجام وظایف خود را آغاز میکند که این کشور با بحرانی سخت روبروست. لژونه برای جلوگیری از بروز ناگسبانی بحران سیاسی از «امیلیو کلمیو» خواسته است که همچنان در پست نخست‌وزیری بماند. قرار است در این درخالی است که حزب جمهوریخواه اعلام داشته است که از این پس دیگر از حکومت ائتلافی چه ميانه رو حمایت نخواهد کرد. قرار است پارلمان ایتالیا در هفته آینده جلسات خود را با ریوگر - بعد از تعطیل عید سال نو - تشکیل دهد و باید منتظر بود که این جلسات شاهد يك مبارزه قدرت واقعی و بی‌امان میان احزاب مختلف باشد. احزاب چه که در انتخابات ریاست جمهوری شکست خورده‌اند، بیشک در صدر برمی‌آیند که در مبارزه تشکیل حکومت جبران شکست کنند.

در این مبارزه قدرت جمهوریخواهان کابینه بیرون کشیده‌اند و اعلام کرده‌اند که ازین پس از دولت ائتلافی چه هم حمایت نخواهند کرد، نقش اساسی دارند، چون به عنوان «آخرین بر گاه» میتوانند تعادل سیاسی دو جناح چه و راست را به سود هر کس که بخواهند تغییر دهند.

بحران اگر پایه‌های لرزان حکومت چه ميانه‌روی ایتالیایی فرویزه، باید انتظار داشت که دستکرات‌های مسیحی با تکیه بر پیروزی خود در انتخابات ریاست جمهوری، در صدر برآیند که حکومتی يك باره از زیر رو-های دست‌راستی تشکیل دهند و این برای ایتالیایی‌ها ناخوشایند نخواهد بود، چون از سالهای اول بعد از جنگ بین‌المللی دوم یعنی از دوران دوگاسپری، خاطراتی خوش‌تر دارند، تا از سالهای اخیر. یعنی از سالهای تکرار ماجراهای جمهوری چهارم فرانسه در ایتالیا.

شکست تازه

هندوچین - بویژه ویتنام - باردیگر بیکی از خطرناکترین کانون‌های بحران تبدیل شده‌است. تجدیدبمباران ویتنام شمالی در يك مقیاس وسیع و بعد تشدید حمله نیروهای ضد دولتی در اطراف سایگن، نشان میدهد که واشینگتن و هانوی قصد دارند با برهم‌زدن تعادل کنونی موقعیت جدیدی بوجود آورند و احیاناً امتیازهای بیشتری از یکدیگر بگیرند. علت شتاب در برهم‌زدن تعادل موجود، اینست که گویا سفر نیکسن به پکن و مسکو باید سرنوشت بحران هندوچین را تا حد زیادی روشن کند.

در سایگن این تکرانی تشدید وجود دارد که نیروهای ویتنام شمالی و ویتکنک روز ۲۶ بهمن - شروع عید ویتنامی تن - مانند سال ۱۹۶۸ دست يك تعرض وسیع بزنند. در روزهای اخیر پایگاه‌های متحدین در اطراف سایگن - بویژه پایگاه فیدلز زگرین - زیر حمله تشدید نیروهای ائتلافی قرار گرفته‌اند. این تشدید حمله در صحنه‌های جنگ هم‌زمان با افزایش حملات تروریستی در درون شهرهاست. روز شنبه این هفته اگر مأموران ارتش آمریکا چند دقیقه دیرتر بمبی را که جلوی يك هتل محل اقامت سربازان آمریکایی گذاشته شده بود، کشف نمی‌کردند، بطور قطع يك فاجعه رخ میداد.

در سایگن میگویند عناصر ویتکنک در گروه‌های کوچک سرگرم رخنه به شهرهای ویتنام جنوبی هستند تا در آستانه عید «تته» آشوب بزرگی برآه اندازند.

در دست‌های مرتفع مرکز ویتنام جنوبی هم متحدین در انتظار حمله بزرگ دشمن هستند. سایگن برای مقابله با این تهدیدها ناچارست باقی‌مانده نیروهای خود را از کابوچ و لائوس فراخواند و این بدان معناست که ظرف هفته‌های آینده نیروهای ائتلافی در دو کشور اخیر به پیروزیهای بی‌دردمی دست خواهند یافت - نظیر تسلط بر دست سوق‌گیری چار در لائوس -

با اینهمه کارشناسان سیاسی عقیده دارند که ارتش سایگن در برابر يك حمله بزرگ نیروهای چه بسیار آسیب‌پذیرست و این دلیل روشنی است بر شکست فویتیامی کردن جنگ هندوچین، یعنی سبردن نقش ژاندارم هندوچین به ارتش سایگن.

نگرانی اعراب

تجدید تحویل جنگنده‌های فانتوم به اسرائیل - از جانب آمریکا - که اینک يك امر قطعی است، موجب نگرانی تشدید کشورهای هم‌مرز اسرائیل بویژه مصر شده است. چون مصریها خوب میدانند که فانتوم در دست اسرائیلی‌ها بچه سلاح وحشتناکی تبدیل می‌شود.

مصر آمریکا را به حمایت بقید و شرط از اسرائیل و در نتیجه سنگ‌اندازی در راه حصول توافقات صلح آمیز متهم می‌کند.

پس از آنکه تحویل فانتوم‌های جدید قطعی شد، از جانب حکومت مصر بیانه‌ای منتشر شد که در آن گفته میشود:

فدای جدید آمریکا سبب میشود که اسرائیل از همکاری با یاریتک و در نتیجه اجرای قطعنامه‌های ۲۴۴ شورای امنیت ۲۴ آذر مجمع عمومی سازمان ملل متحد سرباز زند.

آمریکاییها عقیده دارند که تحویل فانتوم‌های جدید به منظور حفظ تعادل نیروها صورت می‌گیرد و مصریها می‌رسند: «کدام نادل نیروها تعادل لازم برای حفظ امنیت اسرائیل یا تعادلی که ادامه سیاست توسعه لبانه تل‌آویو را مقدور می‌سازد»

اینطور پیداست که اسرائیلی‌ها لقای به تجدید مأموریت یاریتک و برای قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی ندارند. تل‌آویو میخواهد با استفاده از شرایط جهانی و با تکیه بر قدرت نظامی و هدف‌های ارضی خود دست یابد و این هدف‌ها مشخص هم کرده است: بلندپایه بودن ترس‌درد رود اردن (نه دست غرب (در بخت شرقی بیت‌المقدس و ناحیه (در) و چکی در اطراف شرم‌الشیخ.

و از آنجا که اعراب نمیتوانند و نمی‌خواهند این سرزمینها را از دست بدهند، می‌توان گفت که حصول توافق ممکن نیست.

به حال در برابر اقدام جدید آمریکا که بر تدرید به انعطاف ناپذیری سیاست اسرائیل منجر می‌شود، مطلوبات عرب و کنش واحدی نشان دادند:

التهار تحویل فانتوم‌های جدید به اسرائیل شره‌های است به آن دسته از سیاستمداران مصری که خواهان نزدیکی با آمریکا هستند.

الاوره نیکسن با تحویل فانتوم به اسرائیل میخواهد از حمایت بی‌دودمان آمریکا در انتخابات نوامبر ۱۹۷۲ برخوردار شود.

العیاض اقدام آمریکا اسرائیل را به اسه اشغال سرزمینهای اعراب تشویق میکند.

پیروزی میان‌روها

انتخابات پارلمانی فنلاند که روزهای ۱۴ و ۱۵ دی انجام گرفت، بدون آنکه در شکل اساسی این کشور تغییری پدیده نشانه یوزری نسبت لیروهای چه و توقف موج «نایل به راست» است که از انتخابات ۱۹۷۰ آغاز شده بود.

در پارلمان جدید احزاب غیر سوسیالیست همچنان صاحب اکثریت هستند، ولی دیگر قوت مطلق بحساب نمی‌آیند.

برنده اصلی انتخابات اخیر فنلاند سوسیال دیموکراتها هستند که با بدست آوردن ۳۷ کرسی اساسی پیروزی سال ۱۹۶۶ را تکرار کرده‌اند.

کولیشتها و هواداران آنها با بدست آوردن يك کرسی اضافی اینک صاحب ۳۷ کرسی هستند.

«کونو» رئیس جمهوری فنلاند با انزال پارلمان و انجام انتخابات پیش از موعد قد داشت به دودهای دست باید: جلوگیری از افزایش قدرت دست‌راستی‌ها - افزایش قدرت کولیشتها میانه‌رو در برابر کولیشتهای استالینیست. رسیدن باین دو هدف با توجه به روابط ویژه هلستکی و مسکو يك ضرورت است. اما نتایج انتخابات

پایان مبارزه قدرت

يك سال و نیم پیش سلطان سعید بن تیمور فرمانروای مرموز عمان از کار بر- کنار شد و سلطان قابوس بن سعید جای او را گرفت و هفته گذشته «طارق بن تیمور» نخست وزیر عمان از کار کناره گرفت. «فرانس پرس» در زمینه این تحولات سیاسی و اوضاع کنونی عمان گزارشی منتشر کرده است که نقل‌خلافه‌های آن می‌تواند روشنگر اوضاع کنونی این همسایه جنوبی ما باشد.

مصرف طاروقین تیمور عموی سلطان قابوس بن سعید به آلمان غربی، در نظر بسیاری از کارشناسان تبعید مجدد کسی است که از زمان سقوط سلطان سعید بن تیمور حکومت عمان را اداره میکرد. سلطان قابوس اعلام کرده که استعفا طاروقین- تیمور را که به علت بیماری صورت گرفته است، با تأثر می‌پذیرد. ولی حقیقت اینست که قابوس و طاروق اختلاف نظر شدیدی داشتند و سرانجام قابوس در مبارزه قدرت پیروز شد.

بنظر بسیاری از منتقدان عمان، طاروق- بن تیمور به سرمایه‌داران خارجی بویژه آلمان غربی تکیه داشت و با اصلاح طلبی آرام و سستی سلطان قابوس مخالفت میکرد. انصاف يك ماه پیش جمعی از کارگران عمان که در مخالفت با استخدام کارگران هندی و پاکستانی توسط يك شرکت راه سازی آلمان غربی که در عمان فعالیت دارد انجام شد. سلطان قابوس را مضمم کرد که دست عمویش را گدازه کند. بدین ترتیب او اینک همه کاره عمان است و وظایف نخست‌وزیری را هم انجام میدهد.

از نظر دیپلماتی هم سلطان قابوس اینک موقعیت مستحکم دارد. از تاپستان اسام عمان به عضویت اتحادیه عرب و سازمان ملل متحد پذیرفته شده است. در اواسط آذر عربستان سعودی این سلطان- نشین را برسمیت شناخت. بدین ترتیب ریاض دیگر از اتهامات تجزیه طلبانه «امام غالب» جانب‌داری نمی‌کند. شورش امام غالب سبب شد که اتحادیه عرب آنچه را که تا سال ۱۹۷۰ سلطان نشین سقط و عمان خوانده میشد، به رسمیت نشناسد.

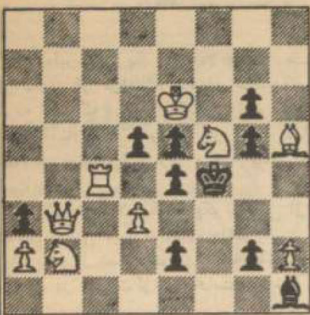
سلطان قابوس با تکیه برین پیروزیها، اینک در صدمت شورش ظفار را که از شش سال پیش ادامه دارد درهم بشکند. در این راه نیروهای انگلیسی مستقر در پایگاه‌های عمانی «سلاله» و «مسیره» هم به نیروهای سلطان قابوس کمک میکنند.

سلطان قابوس اخیراً اعلام کرد که شورشیان قدرت حمله را از دست داده‌اند، در حالیکه مستحکومان شورشیان در پکن اظهار میدارند که کنترل نود درصد ایالت ظفار را بدست گرفته‌اند.

«فرانس پرس» در پایان این بحث موقعیت نظامی شورشیان را به سبب کمی اطلاعات موثق، روشن نمی‌کند.

تیمیه و تنظیم از: جهانگیر افشاری

مسئله شطرنج شماره ۲۸



Pa2 - Cb2 - Ph2 -
Db3 - Pd3 - Pd3 - Tc4 -
Cf5 - Fh5 - Re6.
Fh1 - Pe2 - Pg2 -
Pa3 - Pe4 - Rf4 - Pd5 -
Pe5 - Pg5 - Pg6.

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات میکند

حل مسئله شطرنج شماره ۲۷

سیاه در دو حرکت مات میشود

سیاه	سفید
1- R X Tb7	1- Ce5 - c6
1- R X Td5	2- Pg7 - g8 = D++ مات
1- Td7 X Td5	2- De2 - a2++ مات
1- Tf5 X Td5	2- Tf7 - e7++ مات
1- Td7 X Tf7	2- Tf7 - f6++ مات
1- Tf5 X Tf7	2- Td5 - d6++ مات
	2- Td5 - e5++ مات

علائم اختصاری مهره‌های شطرنج

پیاده = P = فیل = F = اسب = C = رخ = T = وزیر = D = شاه = R

راهی که پیش پادشاه

مسئله عظیمی برای یک زندگی نو

عالیترین بیلان مدل 72 با شرایط و نحو اش

شبان قدرتمند، گروه شکر، به روش و فنون تجارت، مس. بانک، ۰۱۰۵، تلخ ۰۳۳۰۳۷۵

جواب چشمگیر چشمه‌ها را خیره میکند

جواب زانه چشمگیر دیده نو وارنده مخصوص خانها و دختر خانهای ناپسند

جواب نام چشمگیر و دلنمای نقل گلدار، ساده، نایلون، و کرکشار

انحرافی فروش فقط جواب «چشمگیر» بخوابید

تهدید

«لیونل پاتریک Lionel Patrick» مدیر تئاتر، بزانشون در فرانسه، نامه‌ای تهدیدآمیز دریافت کرده است که در آن تشکیلاتی بنام «سازمان دفاع از اخلاق» ناراضانی خود را از اینکه نمایش «هر» Hair در بزانشون بروی صحنه بیاید ابراز داشته است.

این تشکیلات که هیچگونه نامی از آن در دفاتر رسمی ایالتی نیست، اعلام داشته است که اگر آقای «پاتریک» در تصمیم خود دایر به نمایش «هر» اصرار بورزد، در صورت لزوم مواد منفجره نیز بکار خواهند برد.

نمایش «هر» قرار است روزی سوم فوریه در بزانشون به صحنه بیاید. پیش از این نیز آمدن «لیونل پاتریک» به بزانشون به بزانشون عکس العمل های شدیدی تولید کرده بود. بطوریکه حتی یک تماشاگر به دادگستری شکایت کرده بود که به عفت عمومی لطمه وارد آورده است.

انتخاب منتقدان

از طرف انجمن ملی منتقدان فیلم امریکایی «زانیو کله» Le Genou de Claire ساخته «اریک رومر» Eric Rohmer به عنوان بهترین فیلم سال انتخاب شد. این انجمن، «جین فوندا» و «پیتر فینچ» را بعنوان بهترین هنرپیشه‌ها و «سرناردو برتولوچی» B. Bertolucci را هم بعنوان بهترین فیلمساز انتخاب کرد.

ره آوردهای شرق در غرب

افسانه‌های شرق در کنار دیگر ره آوردهای هنری این دیار، همیشه غریبانه شیفته خود میسازد. اوج‌های ستودنی قصه‌ها، یا حرکت‌های تند و دلخواه رقص‌های سنتی، یا پیچ‌وخم مینیاتورهای قدیمی، همه و همه به نوعی دنیای غرب را به خود میخوانند. «شهرزاده» این قصه‌گوی فریبناک افسانه‌های هزارویکشب، بارها و بارها سرچشمه الهام هنرمندان غربی بوده و باله «شهرزاده» یکی از این نمونه‌هاست. جشنواره‌ای از اجراهای گوناگون این باله در «تالار فستیوال» لندن در اجراء است که در این میان «دالی فونکن سیرگ» رقص نامبردار باله، به نقش «برده طلا» در یکی از این اجراها بر روی صحنه خواهد آمد.

نیز در تالار «Place» دو «ره آورده» از شرق عرضه می‌شود نخست «دستهای رقصان» ، «پرافولامو هانتی» است، که شکل‌ها و حرکت‌های دقیق و آگاهانه‌ای از رقص را با دست‌های نشان خواهد داد، و دوم ریتالی است از رقص‌های هندی. طی این ریتال، «اوان داوالی» تعدادی از رقص - های گوناگون هندی را اجرا خواهد کرد.

کنسرت

ارکستر مجلسی
تلویزیون ملی ایران

رهبر: توماس کریستیان داوید
سولیست: منصوره قصری

آثاری از:

کورلی - شتامیتز - یوهان سباستین باخ
موتسارت - کارل فیلیپ امانوئل باخ

یکشنبه ۲۶ دیماه ۱۳۵۰ - ساعت ۸ بعد از ظهر. تالار دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران

محل فروش بلیط:

- روابط عمومی تلویزیون ملی ایران خیابان تخت جمشید بین فرصت و روزولت شماره ۳۶۵
- انجمن فیلارمونیک تهران - خیابان ارفع
- دانشکده ادبیات - دانشگاه تهران
- دانشگاه هنرهای زیبا - دانشگاه تهران
- بنگاه بتهوون - خیابان پهلوی روبروی بزرگمهر
- خانه کتاب - روبروی دانشگاه

تعمیرگاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

تعمیرگاه مرکزی:
شواب لورنس

خیابان آریه‌نور استگاه
سیالکو بلاک ۵۵۸

تلفن: ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

اراک
خیابان شاهپور روبروی بیمه‌های
اجتماعی

تلفن: ۳۸۴۹

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

اهواز
خیابان ۴۴ مری نیش کوپرت

تلفن: ۴۱۹۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

کرمانشاه
خیابان شاه بختی پل اجلایه

تلفن: ۴۹۳۹

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۲
شواب لورنس

خیابان سیمتری نارمک بالاتر از میدان
فت حوض جنب بانک اصناف

تلفن: ۷۹۵۵۶۵

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

آبادان
خیابان شاهپور

تلفن: ۴۱۴۳

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

اصفهان
خیابان شیخ بهایی چهار راه سرتیب

تلفن: ۲۷۹۱۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

کرمان
خیابان شالی کوی مقابل سینما کابری

تلفن: ۲۴۳۹

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۵
شواب لورنس

خیابان آریامهر جنب بانک ملی
بلاک ۲۳۴ - ۲۳۳

تلفن: ۶۳۲۳۰

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

سنندج
خیابان ششم بهمن

تلفن: ۴۰۷۳

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

شیراز
خیابان قصرالدشت چهار راه سینما
سعیدی: تلفن: ۳۵۹۸

تلفن: ۳۵۹۸

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

ساری
خیابان فردوسی بلاک ۷۰

تلفن: ۴۳۴۸

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵
شواب لورنس

عس آباد سی متری نظامی بلاک ۱۷۹

تلفن: ۷۶۴۳۰۱

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

کرمان
خیابان پهلوی «تهران»
بالاتر از طهماسب تلفن: ۲۴۵۳

تلفن: ۲۴۵۳

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

رشت
خیابان سعیدی

تلفن: ۵۶۶۰

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

بندرعباس
فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کبیر

تلفن: ۲۴۱۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۸
شواب لورنس

خیابان نادری کوچه گوهرشاد بلاک ۱۵

تلفن: ۳۱۱۹۹۱

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

مشهد
خیابان احمدآباد «فرخ»
مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۹۶۳

تلفن: ۶۹۶۳

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

رضایه
خیابان فرح نرسیده به خیابان داربوش

تلفن: ۸۴۲۷

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

دزفول
خیابان سی متری جدید

تلفن: ۳۵۶۳

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه مجاز شماره ۹
شواب لورنس

خیابان شهناز شماره ۴۸

تلفن: ۷۵۶۵۰۴

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

زاهدان
خیابان داورپناه ساختمان
ظفریابی: تلفن: ۳۹۳۹

تلفن: ۳۹۳۹

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

همدان
خیابان بوعلی بلاک ۱۷۳

تلفن: ۴۱۹۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیرگاه
شواب لورنس

تبریز
خیابان پهلوی مقابل کلانتر کوچه

تلفن: ۷۹۰۸

SCHAUB-LORENZ

نیکلا کوچولو

پلاژ عالیه

اثر گوسینی کاریکاتورها از سامپه



کنار دریا آدم حسابی می‌خنده،
 به عالمه رفیق گیر آوردم، «بله» هست
 و اونوقتش فردریک هستش و ژرار!
 که این یکی دیوونه‌س! و بعدش ایرنه
 هست و فابریس و شارل و بعدش «ایوه»
 که واسه تعطیل نیومده چون اهل محله
 و باهم بازی می‌کنیم و کتک‌کاری می-
 کنیم، دیگه باهم حرف نمی‌زنیم و
 حسابی عالیه.

بابا امروز صبح بهم گفت که:
 «برو با رفیق کوچولوها مت بچه‌های
 خوب بازی کن من می‌خوام استراحت
 کنم و حمام بگیرم.»
 بعدش شروع کرد به همه‌چیزش
 روغن‌مالی کردن و باخنده می‌گفت:
 «یاد اون همکارام می‌افتم که موندن تو
 اداره...!»

مشروع کردیم با توپ ایرنه به
 بازی کردن. بابا که روغن‌مالیش تموم
 شده بود گفت: «برین دورتر بازی
 کنین» و بنگ! توپ خورد تو سر بابا.
 بابا خیلی خوشش نیومد. کلی عصبانی
 شد و به پای محکم زد به توپ که رفت
 اون خیلی دور افتاد تو آب. به شوت
 عالی. بابا گفت: «بالاخره باید این
 جور می‌شد.» ایرنه به دو رفت و همراه
 باباش برگشت. بابای ایرنه حسابی
 دراز و گنده‌س، و مت این که خوشحالم
 نبود.

ایرنه بابارو با انگشت نشون
 داد و گفت:
 - ایناهاش!
 بابای ایرنه به بابای من گفت:
 - شما بودین که توپ بچه منو
 انداختین تو آب؟
 بابای من به بابای ایرنه گفت:
 - خوب بله، ولی اون توپو زدن

ماشروع کردیم با توپ ایرنه به
 بازی کردن. بابا که روغن‌مالیش تموم
 شده بود گفت: «برین دورتر بازی
 کنین» و بنگ! توپ خورد تو سر بابا.
 بابا خیلی خوشش نیومد. کلی عصبانی
 شد و به پای محکم زد به توپ که رفت
 اون خیلی دور افتاد تو آب. به شوت
 عالی. بابا گفت: «بالاخره باید این
 جور می‌شد.» ایرنه به دو رفت و همراه
 باباش برگشت. بابای ایرنه حسابی
 دراز و گنده‌س، و مت این که خوشحالم
 نبود.

ایرنه بابارو با انگشت نشون
 داد و گفت:
 - ایناهاش!
 بابای ایرنه به بابای من گفت:
 - شما بودین که توپ بچه منو
 انداختین تو آب؟
 بابای من به بابای ایرنه گفت:
 - خوب بله، ولی اون توپو زدن



خیلی خوشگله. و سعی کرد در
 بطری‌رو با دندونش واژ کنه. و بعدش
 به آقایی با یه کلاه سفید اومد و از ما
 پرسید کی بهمون اجازه داده که پلاژ
 اونو سوراخ کنیم. همه رفیقام بابای
 منو نشون دادن و گفتن «اون، آقا!»
 من خیلی خوشحال شدم چون خیال‌کردم
 آقای کلاه بهسر الان‌سره به بابای تبریک
 می‌گه. اما آقاهه مت این‌که خوشحال
 نبود. آقاهه به بابای گفت:
 - شما عقلتون کم شده که همچی
 فکرای می‌ندازین تو سر بچه‌ها؟ بابا که
 همین‌جور مشغول کار واژ کردن در
 بطری بودگفت: «خوب‌که چی؟» اونوقت
 آقای کلاه بهسر شروع کرد به فریاد
 کشیدن که این مردم چقد بی‌فکرن،
 ممکنه پای یکی بره توش و بشکنه، و
 موقع مد که آب دریا بالا می‌آد، اونایی
 که شنو بلد نیستن پاشون می‌ره توش
 و غرق می‌شن، و ممکنه ماسه‌ها بریزه
 و یکی از ما تو سوراخ گیر بیفتیم و
 ممکنه به‌عالمه چیزای وحشتناک تو
 سوراخ بیفته و لازمه که حتماً سوراخو
 دوباره پر کنیم.
 بابا گفت:



بابا اسروز صبح بهم گفت که:
 «برو با رفیق کوچولوها مت بچه‌های
 خوب بازی کن من می‌خوام استراحت
 کنم و حمام بگیرم.»
 بعدش شروع کرد به همه‌چیزش
 روغن‌مالی کردن و باخنده می‌گفت:
 «یاد اون همکارام می‌افتم که موندن تو
 اداره...!»

مشروع کردیم با توپ ایرنه به
 بازی کردن. بابا که روغن‌مالیش تموم
 شده بود گفت: «برین دورتر بازی
 کنین» و بنگ! توپ خورد تو سر بابا.
 بابا خیلی خوشش نیومد. کلی عصبانی
 شد و به پای محکم زد به توپ که رفت
 اون خیلی دور افتاد تو آب. به شوت
 عالی. بابا گفت: «بالاخره باید این
 جور می‌شد.» ایرنه به دو رفت و همراه
 باباش برگشت. بابای ایرنه حسابی
 دراز و گنده‌س، و مت این که خوشحالم
 نبود.

ایرنه بابارو با انگشت نشون
 داد و گفت:
 - ایناهاش!
 بابای ایرنه به بابای من گفت:
 - شما بودین که توپ بچه منو
 انداختین تو آب؟
 بابای من به بابای ایرنه گفت:
 - خوب بله، ولی اون توپو زدن



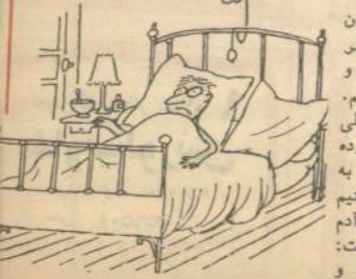
کوچه

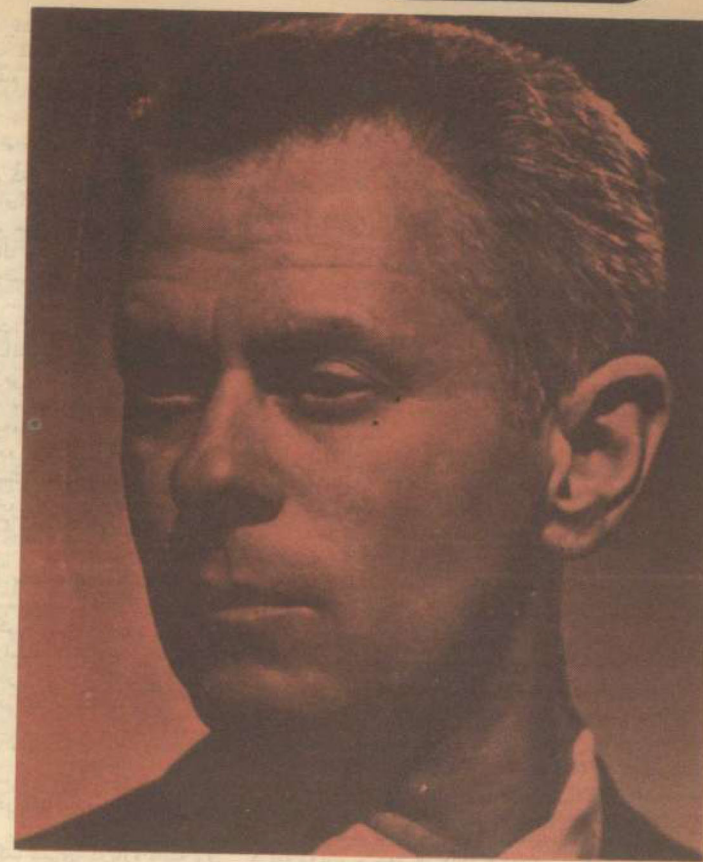
ابراهیم زهبر

دختری که از خانه آمده بود مثل شیشه‌ای که آهسته
 بشکند، گفت «به‌خانوم گفتم می‌خوام با زینت برم خونه‌ی
 حاجی سفره‌چی، روضه.»
 زینت از همان اول فهمیده بود و دیده بود که درنگاه
 او چیزی واپس رفته. گفت «اکرم، یعنی خالومت اقلنده
 سخت‌گیره!»
 اکرم آهی کشید و گفت «چی بگم.»
 و ذنبالش گفت «گفتم یاد مادرم افتادم، دلم گرفته‌س،
 می‌خوام برم به‌کم گریه کنم، دلم واشه. دفعه اول هیچی
 نگفت. دفعه دوم که گفتم، گفت، تو که می‌خوای بری‌خوب
 برو دیگه. دیگه چرا می‌گی؟»
 زینت گفت «چرا این‌طوری می‌کنه؟»
 اکرم گفت «چه می‌دوئم... حالا که می‌ومدم اخماش
 تو هم بود. در صورتی که من همه کارامو کرده‌م و
 بی‌کارم، برای خودم تو خونه گرفته‌م نشستم. بچه‌م که
 نداره بگه باید به‌اون برسی.»
 و بعد با حرص گفت «خوبه که اجاقش کوره!»
 زینت گفت «خانوم من هیچ این‌طوری نیس. زیاد منو
 تو قید و بند نمی‌ذاره. یادمه سه چهار سالی رو که کار آقا
 تو رشت بود، هرروز عصر، آگه بارون نبود، دست بچه‌هارو
 می‌گرفتم، می‌رفتم تا غروب تو باغ سبزه‌میدون می‌گشتم.
 همین امروز صاف و پوست‌کنده پیش گفتم می‌خوام بیام
 پیش تو، باهم بریم بگردیم. اونم گفت برو، ولی غروب‌نشده
 زود برگرد.»
 اکرم گفت «خوش به‌حالت که دیگه مجبور نیستی
 مثل من واسه‌ی بیرون رفتن، هزار تا راست و دروغ
 سرهم کنی. هر دفعه باید به‌چیزی از خودم بسازم بشی‌بگم.
 و گرنه می‌گه کلفتو چه به‌این‌کارا، کلفتو چه که هر ساعت
 بره بگرده. بگو هر ساعتش کجا بود. هفته‌ای، ماهی آگه
 به دفعه بخوام برم بیرون. اونم موقعی که دیگه هیچ کاری
 تو خونه نیس.»

جلوی در، بر حوصله منتظر ایستاده بود. در قدیمی
 بو بود، با گل‌میخهای بزرگ و دوکوبه آهنی. رنگ در سبز
 بر ابراق بود و جا به‌جا چرک در متن رنگ نسته بود و آن‌را
 سیاه کرده بود. دختر که چادر به‌سر داشت، با یک دست
 چادر را زیر صورتش نگه داشته بود. تمام صورتش پیدا
 بو بود. اما در کوچه کسی نبود که نگاهش کند. و او انگشت
 شست دست دیگرش را با چادر به‌دندان گرفته بود و می-
 ج جوید و در همان حال به‌لکه‌های چرک روی در خیره شده
 بو بود. لکه‌ها به‌شکل چیزهای مختلف بود. چند لکه‌ی کنار
 هم به‌شکل دیگه و قابله و بادیه و تابه و بشقاب، و یکی
 آن طرف‌تر، به‌شکل سر مرد جوانی با زلفهای به‌پیشانی
 ریخته.

آفتاب روی خانه‌هایی که تنگ‌بغل هم چسبیده بودند
 - سوار بود. هنوز قرق گرما نرسیده بود که مردم کم‌کم‌هاز
 خانه‌های خود بیرون بیایند و سر و صدا و زندگی عصر
 آ: آغاز شده بود. کوچه در سکوت ادامه داشت. یک‌طرف،
 آن ته، به‌کوچه‌ی دیگر باز می‌شد، و طرف دیگر بیج می-
 ج خورد، و آن طرف بیج پیدا نبود. جو مثل مارسایه‌ی که از
 گرما بی‌طاقت شده باشد، وسط کوچه دراز کشیده بود.
 غذای مانده و پوست خربزه که داشت می‌پوسید و قوطی
 حا حللی و توپ پلاستیکی پاره در شکم جو ولو بود. و کمی
 آ، آب سیاه و پس مانده‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌ه‌h





مصاحبه‌ای با جیمز ترویت درباره: لستر هورتن، معلم و طراح بزرگ رقص

ترجمه: عدنان غریبی

لستر هورتن، در جهان هنر رقص نامی بزرگ و پایدار است. هورتن که در ۱۹۵۰ بدرود زندگی گفت، تحولی اساسی در رقص مدرن و در تکنیک آن به وجود آورد. حتی می‌توان گفت که مکتبی خاص خود داشت که تکنیک ویژه خویش را در مدرسه خود به هنرآموزان نخبه‌اش می‌آموخت. شرکتی تشکیل داد که به کمک آن، شیوه نو خود را گسترش می‌داد. در این مصاحبه، جیمز ترویت از برجسته‌ترین شاگردان مکتب هورتن، که آن‌یک تکنیک و سبک او را تدریس می‌کند درباره استاد خود و مکتب او سخن می‌گوید.

اینکه چهارسال در مدرسه‌اش فنون رقص را آموختم، او تکنیکش را به کلی عوض کرد. در سال ۱۹۵۱ یک رشته «خطابه - نمایش» را با تکنیک جدید، و با همکاری بعضی از قدیمی‌ها به مرحله اجرا در آوردم. او پیوسته در حال تغییر بود.

اولین بار که به این مدرسه رفتید، کلاس چطور شروع شد - مثل بیشتر تکنیک‌های مدرن؟

نه، لستر، برخلاف روشهای متداول، معتقد بود که تمرینات یک کلاس باید با ایستادن و آهسته خود را گرم کردن شروع شود تا خون در سراسر بدن بجریان افتد؛ ماهیچه از خون تغذیه می‌کند و با آن تحریک می‌شود. بعد آماده شد روی زمین می‌نشستم. این حرکات روی زمین بسیار مشکل و در رسیدن باین مرحله، وقت زیادی صرف حرکات زمینی - حرکات روی کف - می‌کردیم. وقتی از روی زمین بلند می‌شدیم همیشه سر حال بودیم. بعد حرکات مربوط به حفظ توازن شروع می‌شد چون لستر معتقد بود که باین حرکات همه چیز به حال اول خود بر میگردد. در واقع هیپنوتور هم هست، گرچه می‌پرسیدیم که چطور میشود روی یک پا ایستاد در حالیکه پاها و مایه‌ها می‌لرزند؛ اما چون منطقی و اصولی است همیشه درست از آب در می‌آید. بعد نوبت به حرکات پا می‌رسید آنگاه

تیمارد) پیش «آدولف بولم» رفت. از موقی که شروع به مطالعه انسان‌شناسی کرد به نیومکزیکو رفت و در مسائل مربوط به سرخپوستان آمریکا بعنوان شخص صاحب نظر شناخته شد. بعد در سال ۱۳۲۸ به کالیفرنیا رفت و تاتر Verdugo های Verdugo که جزو حومه‌ی «لوس آنجلس» بود سالها بعد به شهر آمد و در «بورلی بولوار» یک مدرسه افتتاح کرد. از آنجا به «ملرس آون» رفت؛ جاییکه مدرسه‌ی رقص لستر هورتن، آن مدرسه‌ی را که من می‌شناسم، پایه گذاشت. همین‌جا بود که تاتر و آکادمی تأسیس شد و همانجا ماند. محصلینی که در آنجا تربیت می‌شدند، اگر از خود استعداد کافی نشان میدادند، می‌توانستند باین شرکت راه یابند. این واقعا عالی بود، چون بعد از آنهمه سالهای آموزش، بالاخره آدم باید بجایی راه پیدا کند.

آیا جز آن تعلیماتی که نزد «بولم» دیده، جای دیگری هم آموخت دیدید؟

بله، زمانی بسیار کوتاه در «دنی‌ثاون» آموزش دید؛ در بعضی از کلاسهای «میشیوا یونو»، رقاص ژاپنی هم - که بیشتر زمینه‌های رقص‌های شرقی لستر، در مورد حرکت، از آنجا ریشه گرفته است - حاضر شد.

از کس شروع به توسعه‌ی سیستم خود کرد؟

- اوائل سالهای سی. بعد از

اولین بار «لستر هورتن» را کی ملاقات کردید؟

- سال ۱۹۴۷ بود، و وقتی که از سفر برنامه «کارمن جونز» برگشتم. به یکی از معلمین خود (همچنین یکی از بهترین رقاصگان) جانت کالینز تلفن کردم و از او پرسیدم که چکار باید بکنم چون آموزش من در این مورد خیلی ناچیز بود. بمن گفت که بهترین کار این است که بمدرسه «لستر هورتن» بروم و با او بمطالعه بپردازم. به تماشای یکی از کلاسها رفتم. حیرت‌زده شدم. و یک ماه بعد رفتم و اسم نویسی کردم.

چرا حیرت‌زده شدید؟

- از تکنیک متعجب شدم. هرگز فکر نمی‌کردم که بدن بتواند به یکی از آن حرکاتی که محصل‌های کلاس انجام میدادند پاسخ مساعد بدهد. مخصوصاً حرکات «بلالونیسکی» که برگ از لستر بود. او همیشه میگفت «اگر بیلا از عمده‌ی این حرکت برنیاید این حرکت قابل اجرا نیست» و من بجزرت میگویم که این حرف کاملا درست است.

راجح به خصوصیات هورتن چه می‌گویند، کجائی است، کجا تعلیم دیده و پیشرفتش چطور بوده؟

- اهل ایندیانا است، در ایندیانا - پلیس دنیا آمده و بعد از دیدن یک کارناوال سرخپوستان آمریکا، برای اولین بار به رقص علاقمند شد. برای مطالعه باله کلاسیک (که در واقع با احساسهای زیبایی‌شناسی او جور در

آدمک

فیلم رنگی
باشرکت:
زری خوشکام
سیامک دولتشاهی
در
سینما ماژستیک

خیابان شاه: چهارراه فروردین
تلفن ۶۶۸۴۶۱



محبوبه: جیمز ترویت و کارمن دولو لا در اثر مشهور لستر هورتن. ترویت، که اصولاً رقاص آثار موزیکال است، به مدرسه‌ی لستر هورتن رفت و بعدها یکی از مهم‌ترین رقاصان، «شرکت رقص لستر هورتن» شد. وقتی که هورتن در اوایل سالهای پنجاه مرد، ترویت یکی از مهم‌ترین کسانی شد که در حفظ و توسعه تکنیک و روشهای آموزش هورتن کوشش میکردند. ترویت سالها بعنوان رقاص کار کرد و همین اواخر بود که به «تاتر رقص امریکایی» اولین ابلی» بعنوان رقاص و معلم باله پیوست.

ترینیتی

سینما اسکوپ رنگی
باشرکت:
ترنس هیل
باد اسپنسر

در
سینما برلیان

خیابان اسلامبول: تلفن ۳۹۴۵۳۵

حالات بدن را روی زمین می‌پیماید. بعد آموزش «تحریک نوسانی» است که سیال و بسیار زیبا است.

آیا چیزی شما، کس یا کسان دیگری روش «لستر هورتن» را تعلیم میدهند؟

- جز خودم فقط «جوینس تریسلر» و کارمن دولو و «آلا» آن را تعلیم می‌دهند. برای تعلیم این تکنیک فقط شش نفر شایستگی دارند.

در تمام سالهایی که بعنوان معلم فعالیت میکردم، سعی من بر این بود که خاص و یاک آنرا بهمان ترتیبی که بوده حفظ کنم.

آیا این روش ضبط هم شده، هنوز نه. در سال ۱۹۶۰ «بنیاد دوستی جان هیوارد» به من یک بورس داد که بروم و امکان ضبط این تکنیک را مطالعه کنم. من شروع بکار کردم اما بعد از یک سال موعده بورس تمام شد، بنابراین رفتم بسراغ معلمی. بعد از آن با «الوین دپلی» هم کار کردم. خلاصه در این مورد نتوانستم کار زیادی بکنم.

برگردیم به هورتن، آیا او خود رقص هم می‌کرد؟

اطلاع دارم که میرقصید، اما این مال سالها پیش از رفتن من پانجا بود، فکر میکنم که پانزده سال پیش از این قضیه، رقص را بطور کلی کنار گذاشت. من فکر نمیکنم که او یک تکنیسین عالی بوده باشد. اما تاتر و درام را خیلی خوب احساس می‌کرد. او از هرکس بهترین

نتایج ممکن را بدست می‌آورد. پیش از اینکه در سال ۱۹۴۷ به مدرسه برود دست کم پانزده سال در این کار تجربه داشت.

کارهای مهم او بعنوان یک طراح رقص چه بودند؟

فکر میکنم «سالومه»، بر اساس نمایش اسکار وایلد، که برای آن یک صدای اصلی و یک گروه ضربی خیلی زیبا نوشت. این اثر را شش بار روی صحنه آورد و من در ششمین اجرای آن شرکت داشتم بعد نوبت «افسون توت» شد بر اساس مراسم بلوغ در میان سرخپوستان آمریکا. از «پیرام» لورگا، که خود آنرا «سرزمین دره» مینامید اجرا می‌گفتی عالی داشت بعد نوبت اجرای عالی داشت بعد نوبت «A touch of Klee آمد بر اساس نقاشی Klee که چهار سال بعد دوباره آنرا اجرا کرد و اسمش را گذاشت «Another touch of Klee سپس «محبوبه» را اجرا کرد. اولین محصول ما بعد از الحاق به شرکت، «دوازده رقص قومی» بود - برزیلی، برمه‌یی، یک بلنوز آمریکایی بر اساس فلانگو «کاتنه - خوندو»، یک قطعه کاتاکالی، یک رقص عاشقانه ی پانامایی و الخ. همه‌ی اینها از گسترده‌ی وسیع دانش اساسی او سرچشمه میگرفت.

آیا اینها رقصهای بومی حقیقی بود یا آزدیدگاه خاص اوست ساخته شده بود؟

- اینها بر اساس ایده‌ی او نسبت پانها بود، اما درباره‌ی آنها مطالعه‌ی

موسیقی قرن بیستم، به پایه و اساس، چندان از موسیقی گذشته جدا به نظر می‌رسد که مشکل بتوان درک کرد که موسیقی زمان ما ریشه‌های عمیقی در آنچه از گذشته به یادگار مانده است دارد، و معیناً یکپارچگی آشکارش آن را از گذشته‌اش متمایز می‌سازد. تاریخ خلاقیت موسیقی غربی از سال ۱۹۰۰ به این سو، بدون در نظر گرفتن موسیقی قرنهای پیشتر، پذیرفتنی نخواهد بود. نهادهای موسیقی ما و در واقع طرز تفکر کلی ما در باره موسیقی، همه بازمانده‌ی گذشته‌ی نزدیکی و زمانهای اخیر بوده، در باره‌ی موارد مشخص و اساسی، سنتها نفوذ خود را حتی بر بزرگترین نوآوران هم به‌جا نیاوردند. وقتی مورخین از تاریخ «معاصر» اروپا یاد می‌کنند، منظورشان از زمان انقلاب کبیر فرانسه تا زمان حاضر است، و مشابهت مطالعات مربوط به «هنر معاصر» نیز با داوید و گوینا آغاز می‌شود. تنها در زمینه‌ی موسیقی است که قرار شده مطلع زمانی بالا را به عنوان سرآغاز تاریخ معاصر به‌شمار نیارند. با این همه، ما می‌توانیم سعی بر این داشته باشیم که دیدگاهی کاملاً مشخص از موسیقی قرن بیستم ارائه دهیم، در صورتی که پذیریم همه‌ی تفکرات خلاقه‌ی موسیقی قرن ما - حتی باره‌ی آن که به عنوان «محافظة‌کار» شناخته شده - در جستجو برای یافتن قالبهای نو سهیم بوده‌اند. قالبهای کنه «تالیته‌ی عملکردی» بیانی گذشته را می‌توان از واژه‌ی «تالیته‌ی عملکردی» (Functional Tonality) به مفهوم وسیع سنتاش - که از یکسو در برگیرنده‌ی «انگاره‌ها» (Idea) و «شیوه‌های بیانی» است و از سوی دیگر واجد اصول شالوده‌ی زیر-بنایی و سازمانی - در یافت. بعد از سال ۱۹۰۰، مفروضات کهنه دیگر به مثابه اصول تجربه شده و یقینی شناخته نشده است. هنر موسیقی قرن بیستم نیاز داشت که شیوه‌های بیانی و فرضیات روشنفکرانه‌ی خاص خود را، خواه سنتی خواه غیر آن، «محافظة‌کارانه» یا «تالیته» (Tonal) یا «غیر تالی» (Non-Tonal)، پدیدری کند.

با وجود پیشرفتهایی که در زمینه‌های تکنولوژیک و اجتماعی و فلسفه‌ی زیست‌شناسی شده، انگارهای موسیقی معاصر هنوز وابسته به کلیتی از حیات موسیقی است که قسمت عمده‌ی شالوده و ابزار و نهادهایش از موسیقی اواخر قرن هجدهم و نوزدهم ریشه می‌گیرد. این مسئله در باره‌ی نهادهای کنسرت و اپرا، سازها، و فنی که در ساختمان آلات موسیقی ما به‌کار رفته، صادق است. حتی ویولونهای قدیمی چنان بازسازی شده‌اند که می‌توانن سازی قرن نوزدهم به‌شمارشان آورد. این مسئله در مورد ارکسترهای تازه و ارکسترهای کوچک موسیقی مجلسی و شنکلهای ایرانی و مهابرت تکنوازان و ریتال‌هایی که توسط تکنوازان بزرگ زمان ما اجرا می‌شود نیز

موسیقی قرن بیستم و موسیقی گذشته

از: اریک سالزمن Eric Salzman
(آهنگساز آمریکایی و استاد با مدرسه‌ی موسیقی کومینج)
ترجمه علی پودات



چون ریشارد اشتراوس، گوستاو مالر و حتی سزار فرانک و گابریل فوره مشاهده کرد. تجدید حیات و پلایش اصول سازواره‌ی Organizational کلاسیک که تماماً آلی بوده و مربوط به هم، در موسیقی براس تقریباً نقتی اساسی را به عهده دارد. سرچشمه‌ی صورتهای «هارمونی» و «ملودی» را که خارج از دستگاه «تالیته‌ی عملکردی» (ماژور - مینور) قرار می‌گیرند، می‌توان در موسیقی آهنگسازانی چون موسرگسکی و حتی دروزاک یافت. نهضت بازگشت به باخ و بازبانی موسیقی و قالبهای موسیقی «پیش از باخ»، مسائلی بود که حتی قبل از سال ۱۹۰۰ نیز تجربه می‌شد. خلاصه این که «کروماتیسیم» (Chromaticism)، استفاده‌ی آزادتر و گسترده‌تر از ناهماهنگیها، برقراری آزادی هارمونیک و ملودیک، استفاده از «هارمونی» و «ملودی» و انگارهای ساختمانی متأثر از موسیقی بومی و موسیقی غربی اولیه؛ مفهوم ارتباط درونی ساختمانی میان تمامی اجزاء، یک اثر موسیقی؛ پیشرفت فن ساختن سازها، پیچیدگی و استقلال ریتم، آزادی در استعمال محرکهای موسیقی، و همه‌ی این انگارهای نوین، ریشه‌های عمیق در قرن گذشته دارند. آنچه کمتر آشکار است ولی شاید اهمیتی به‌همان اندازه داشته باشد، عبارت است از دوام باره‌ی معین از شیوه‌های تفکر موسیقی، به‌ویژه آن دسته که باشالوده‌ها و ترکیبات ساختمانی و انگارهایی به‌زبان‌نیاوردنی سروکار دارد که بر اساس تجربه‌ی چندین نسل استوارند و نمی‌توان با تغییراتی که در سطح روی می‌دهد، آسان به درونشان افکنند. گسترشی از تفکر موسیقی را می‌توان یافت که به‌طور مستقیم و باکمل رسته‌ی از مفاهیم شالوده‌ی - که دائماً از جهت وسعت و عظمت رشد می‌یابد - هایدن را به مالر پیوند می‌دهد. این نوع تفکر در قرن بیستم هم به‌گونه‌ی حیرت‌انگیز رواج دارد. به عنوان مثال، می‌توان کوششی را که برای بازسازی و احیا، فرم «سونات» می‌شود ذکر کرد و یا، به صورت زرقش، از آنچه در پیشرفت شالوده‌های «کروماتیک» و دوازده برده‌ی مکتب «وین» دیده می‌شود، و نیز از آنان که وارثان بلافصل سنت «جریان اصلی» هستند، یاد کرد.

با این همه، تصور رمانتیک شناختن هنرمند به‌مثابه فردی یکتا، بیش از هر چیز دیگر، به‌شکل‌پذیری حرکت نوین به سوی اصالت و یگانگی، کمک کرده است. به یک تغییر، تحولات سریع و عظیمی را که در همه‌ی هنرهای جدید روی داده است، می‌توان تندیدی در یک فرآیند تاریخی تحول دانست که در فرهنگ غربی از دیرزمان عمل می‌کرده است. اما حتی اگر این فرض را بپذیریم که گسترش همه‌جانبه‌ی مفاهیم و معانی در این قرن،

بخشی از یک فرآیند کلی است که جایگزین فرآیند قرون گذشته می‌شود، دلایلی وجود دارد که پس از زمانی وادارمان می‌کند به قبول این نکته که مشخصات همین تحول، خود دچار تغییر می‌گردد و تفاوتی کمی مینماید با گونه‌گونی‌های آشکارتری می‌شود. برای روشن‌شدن هدف گفتارمان، می‌توانیم این زمان را لحظه‌ی پنداریم که در طی آن «تالیته‌ی سنتی دیگر به‌کار ساختن پانگامهای اندیشه‌ی موسیقی سازمان و زیربنای شیوه‌های بیانی آن نمی‌آید و جای خود را به شیوه‌های دیگری از سازمان و نحوه‌ی بیان موسیقی می‌دهد. این تحول در واقع در حوالی سالهای ۱۹۰۰ روی داد و این حقیقتی است که ما را برای گفتگوی قاطعی در مورد موسیقی قرن بیستم توانا می‌سازد.

موسیقی غربی در سالهای ۱۶۰۰ و ۱۹۰۰ با نوعی تفکر گسترش‌یابنده‌ی موسیقی که ما آن را «تالیته‌ی عملکردی» نامیده‌ایم مشخص می‌شود. واژه‌ی «تالیته»، به صورت سنتاش و به گونه‌ی نه چندان عمیق، به‌مثابه نمایش ابتدایی شکل‌پذیری یک «گام» تعریف شده است که درون آن سلسله مراتبی مشخص پدید می‌آید که به صورت نقاط ثبات و بی‌ثباتی توضیح می‌شود و بیان می‌گردد. حتی در این تعریف خام هم می‌توانیم این تصور را بیابیم که برخی از پرده‌ها و ترکیبات پرده‌ها هدف مشخصی را بیان می‌دارند و سکون و آرامشی را عرضه می‌کنند، در حالی که برخی دیگر از آنها مین حرکتند و جدایی از این هدف. بنابراین، «تالیته»، به صورت سنتاش، نماینده‌ی اصلی از نظم و ترتیب در اندیشه‌ی موسیقی است که در برگزیده‌ی هرگونه «شکل‌پذیری» (Formation) افقی و عمودی پرده‌ها (که عبرت از ترکیبات ملودیک و هارمونیک است) بوده و با هر نوع دیگری از این شکل‌پذیری‌ها ارتباط روشنی دارد. برای آگاهی بیشتری در این زمینه، باید دانست که هر رویداد موسیقی دارای عملکرد یا نقتی عملکردی است که آن رویداد را با آنچه پیش از آن به وقوع پیوسته یا پس از آن روی خواهد داد، مربوط می‌سازد. در اینجا، اصل اولیه‌ی روانی، انتظار وقوع حادثه است. شگرد اولیه در موسیقی این پدیده عبارت است از هدایت و حرکت. از این پدیده راهبای مشخص‌کننده‌ی نتیجه می‌شود که در آنها خطوط موسیقی ظهور و سقوط می‌کنند و راهبایی که از طریق آنها خطوط همزمان موسیقی در صورتهای هارمونیک بهم می‌پیوندند. «انگاره» انتظار، استفاده از نتیجه‌گیری و عدم نتیجه‌گیری و استفاده از آنچه به اصطلاح هماهنگی یا ناهماهنگی نامیده می‌شود، استفاده از شدت و آرامش، تکیه‌ها، فرودها (Cadence)، نشانه گذاری عبارات، ریتم و محرکها، حتی استفاده از سرعت



زمان قطعه» (Tempo) را ارائه می‌کند. از میان این حقایق ساده‌ی روانی، یکی از پیچیده‌ترین و هوشمندانه‌ترین طرق بیان هنر که بشر تاکنون بدان دست یافته است، به‌دست می‌آید. دیدگاه‌های اولیه، احتمال پیدایش دیدگاه‌های ثانوی را پیش می‌آورد، بدین معنا که انگار «تغییر مقام» (Modulation) - که به واسطه‌ی آن حرکت موسیقی می‌توانست از گرانگامه اولیه‌ی خود به مراکز دیگری تغییر مکان دهد تا به این وسیله بتواند نیروی لازم را برای بازگشت به مکان اولیه فراهم آورد - پدید می‌آید. این مسئله، پیدایش زیربنای پیچیده‌ی قرن‌هژدهم و نوزدهم را - که شامل یک شبکه‌ی ارتباطی پیچیده بود و، اگر می‌گنودیمش، پیوستگی دقیق «نت» هرقطعه را به «نت» بعدی نشان می‌داد - امکان‌پذیر می‌سازد. زمانی که می‌گوییم سفوفی «ارویکا» بنیون در «می - بمل» است، مقصودمان تنها بیان این نیست که «هارمونی‌های اول و آخرش از بیان‌های سه‌تایی «می - بمل - ماژور» تشکیل شده‌است، بلکه در اینجا مقصود ما نمایاندن روش کلی تفکر موسیقی در باره‌ی نوعی سازمان‌دادن به‌صداست که تعیین‌کننده‌ی هروچه از تجربه‌ی موسیقی ماست. روشن است که مسئله‌ی پیچیده‌ی «تالیته‌ی کلاسیک» به این سادگی هم که می‌گوییم نیست. آنچه در بالا توضیح داده شد، بیش از آن که جنبه‌ی روشنگری داشته باشد، واجد نوعی ارائه‌ی مطلب است. نظرها را تازه در باره‌ی عملکردهای درونی «تالیته‌ی قدیمی، از نوشته‌های نظریه پرداز آلمانی، هاینریش شنکر (H. Schenker) به‌دست آمده است.

اشکال مشخص‌کننده‌ی بیان «تالی» (Tonal) تضادش، روابط درونی و شالوده‌های هادی اندیشه‌های سه‌قرن شدند. به استثنای درجاتی محدود در باره‌ی معین از شکلهای موسیقی بومی و مردمی، به این «انگاره‌ها» دیگر توجه نمی‌شود. از سالهای آغاز این قرن، موسیقیدانان در قبول بی‌چون وچرای اعتبار این مفاهیم تردید کردند. با این که آزادی افراطی «کروماتیک» واگنر، که گامی «آتال» (Atonal) می‌نماید، هنوز در این مرحله برای‌ی انتظار شونده قرار دارد (به این ترتیب که یک رویداد موسیقی دربرگیرنده‌ی رویدادی دیگر است) «تریستان» و ایزولده‌ی او بر اساس غلبه بر آن «انتظار» ساخته شده است. موسیقی دبوسی و شونبرگ و استراوینسکی، با این که دیگر به «انتظار» وابستگی ندارند، ارائه‌کننده‌ی مشخصات و روابط دیگری است. حتی محافظه‌کارانه‌ترین موسیقی قرن بیستم نیز برقرارکننده‌ی معانی تازه‌تری از حرکت و سکون است. زمانی که بنیون «فروندی معمولی از پرده‌ی مؤثر تقویت‌شده را به‌کار می‌گیرد، این مسئله سیمایی رسمی و مشخص از نحوه‌ی



بیان را دربر دارد که اصلی جدایی‌ناپذیر از ساختمان و دستگاه تفکر موسیقی همزمان است. زمانی که پدیده‌ی مشابه در موسیقی کسی چون پروکوفیف رخ می‌نماید، این مسئله واقعه‌ی است محدود که معنایش را باید در شرایط دیگری جست. این درست که بعضی از اصول بنیادی جهانی، قدرت و اعتبار خود را حفظ کرده‌اند، اما از سال ۱۹۰۰ به این سو، پذیرش هیچ‌گونه فرض قبلی ضروری به نظر نرسیده است (هرگونه فرضی که مقدم بر نگارش یک قطعه‌ی موسیقی قرار گیرد) تا بتواند متضمن این نکته شود که هرگونه درک از موسیقی باید تابع یا ناشی از درکی دیگر باشد.

توسعه‌ی تفکر خلاقه‌ی موسیقی از سال ۱۹۰۰ به این سو، غنی و پیچیده و سرشار از پیروزی‌های چشمگیر بوده است، و شکست‌هایی آشکار یا به چشم نیامدنی را نیز دربر داشته و امیدهایی پایدار و بزرگ و تضادهایی آشکار را هم پدید آورده است. خوب یا بد، دلایلی چند برای پذیرش این نکته وجود دارد که پیشرفتهای چندسال گذشته (از ۱۹۶۰ به این سو - مترجم)، به‌خصوص با توجه به ابزارهای الکترونیک - که بیشتر برای بازسازی «انگاره‌های سنتی» به‌کار آمده است - و روشهای فنی و «انگاره‌های سازی و آوازی، نماینده‌ی جدایی واضح‌تری است از آنچه تاکنون انجام شده است. موسیقی قرن بیستم را، اگر با زمینه‌های موسیقی گذشته و «انگاره‌های «تالی» حاکم بر آن برابر بگذاریم، می‌توان به مثابه دستگاهی یکپارچه شناخت. زمانی که این یکپارچگی را - که بیشتر اوقات ماهیتی نفی‌کننده دارد - دریافته‌ایم، راهبای معینی را که از طریقشان اندیشه‌های خلاق معاصر، هدفهای خلاقه‌ی روشنفکرانه‌ی خود را از نو بیان کرده‌اند، می‌توانیم درک کنیم. تاریخ موسیقی قرن بیستم را می‌توان در دو دوره‌ی بزرگ بازشناخت: اول، تحریم «تالیته‌ی عملکردی» از سال ۱۹۰۰ به این سو، کشف مصالح تازه پیش از جنگ جهانی اول و پس از آن، و ترکیب موسیقی «تالی» و دوازده برده‌ی که به دنبال آن پیش آمد. دوم، مجموعه‌ی از عقاید نفی‌کننده که با عقاید نفی‌کننده‌ی پیشین تفاوت داشت، سرآغازهای نو، کشفها و تحلیل‌هایی که پس از جنگ جهانی دوم رخ نمود.

رشته‌ی که سراسر موسیقی قرن بیستم را به هم می‌پیوندد، از این حقیقت ناشی می‌شود که هرآهنگساز - و هرقطعه‌ی موسیقی - ناگزیر به ایجاد شکلهای بیانی منحصراً به‌فرد شخصی، و برقراری ارتباط عقلی بوده است.





در جهان تئاتر

از: ایرج زهری

«موبی دیک» نمایشنامه از ارسن ولز

ماه گذشته در شهر لنکستر انگلیس یک کلیسای قدیمی گریگوری را به خانه نمایش دوک دیگرگون کردند و با اجرای نمایشنامه «موبی دیک» اثر کارگردان و هنرپیشه نامی آمریکا ارسن ولز (که بر مبنای کتابی به همین نام از هرمن ملویل نوشته است) این تئاتر را گشودند. نمایشنامه به تصدیق نقد نویسان در نهایت زیبایی و اجرا، بویژه بازی پرین تری در نقش کاپیتان اهاب و هنرمندان دیگر درخشان بوده است.

از هرمن ملویل بجز اثر نامبرده که به فارسی نیز برگردانده شده است، رمان دیگری بنام بیلبیاد معروف است که در ایران در حدود شانزده سال پیش به کارگردانی کوشین بی استاد تئاتر آمریکایی که برای آموزش این هنر به ایران دعوت شده بود در تالار فرهنگ روی صحنه آمد. در این اجرا عده‌ای از هنرمندان تئاتر امروز ایران کار هنری



خود را آغاز کردند. بیژن مفید دستیار کارگردان و ایرج گرگین مدیر صحنه بود و پرویز بهرام در نقش بیلبیاد، محمد عاصمی در نقش کاپیتان و همینطور جعفر والی بازی‌های خوبی ارائه دادند. از رمان موبی دیک فیلمی نیز تهیه شده است که در آن گریگوری یک و خود ارسن ولز درخشیده‌اند. برای کلیسای قدیمی شهر لنکستر که اینک به تئاتر دیگرگون شده است یک سالن نمایش کاملاً مدرن ساخته‌اند که بنام تئاتر قرن ویژه آزمایش و پژوهش است.

«بذار باشه»

نمایشنامه از ولفگانگ دایکل

ماه پیش نمایشنامه «بذار باشه» نوشته ولفگانگ دایکل در آلمان روی صحنه آمد. دایکل نمایشنامه‌اش را به لایپزگ شهر فرانکفورت آلمان و به سال ۱۹۶۸ نوشته است و نمایشنامه‌ای است شامل چندین قطعه نمایش کوتاه که در همه آن نویسنده می‌کوشد رکود ذهنی و بی‌علاقگی مردم را به نمایش بگذارد، در صحنه‌ای زن و شوهر پیری را نشان می‌دهد که با تکنیک جدید بیگانه‌اند و نمی‌توانند خودشان را با زمانه‌مندی امروزی هماهنگ کنند. در صحنه دیگر خانوادگی از پنجره صدای جیغ و فریاد دختری را می‌شنوند، اما بحث و گفتگو درباره این جیغ چنان طولانی می‌شود که وقتی واقعاً تصمیم می‌گیرند از پنجره به بیرون نگاه کنند، دایکل از هیچ صدایی نمی‌شنوند. در صحنه‌ای دیگر باز پیرمردی را



«بذار باشه» از ولفگانگ دایکل

«خانم را بیدار نکنید»

نمایشنامه از ژان انوی

نمایشنامه «خانم را... انوی بیست سال پیش نوشته است. شیوه داستانی دارد: پس‌وپیش کردن زمان، همزمانی گذشته و حال. انوی اینجا نیز شکردهای همیشگی خود را بکار می‌گیرد: شوخی و لطیفه، درد دنیا که خیال‌انگیز و تلخ است، شکوه و گلایه از گذرا بودن خوبی و زیبایی، نخستن و اندیشه‌کار خویش گرفتن. محل ماجرای نمایشنامه تئاتری است در افتاده از دنیا که خودش را تکرار می‌کند. در مرکز نمایشنامه نقد نویسان است ژولین نام. منور، رئیس تئاتر، عاشق، زاهد عزلت‌نشین و یک هملت با عقده ادیب. مسئله اساسی انوی: زندگی یک نقش - نقش یک بودن و نبودن و هر ماسک گریزی است در برابر خود مطرح است. در پرده آخر نمایش ژولین هملت را بازی می‌کند و در مقابل ملکه ژرتروود



«خانم را بیدار نکنید» از ژان انوی



«دختر خانم‌ها در قفس»

نمایشنامه از پابلو پیکاسو

در شماره ۳۹ تماشا درباره نمایشنامه «موبی دیک» نوشته ارسن ولز در شرحی نوشتیم که سال ۱۹۶۱ نوشت و در آن زمان البر کامو آنرا کارگردانی کرد و ژان پل سارتر، سیمون دو بووار بازیگران نقش‌های اصلی نمایشنامه بودند. «دختر خانم‌ها...» دومین اثر خود را، استاد نقاش سال ۱۹۶۸ نوشته است. این اثر اصلاً برای نخستین بار در تئاتر «این سیس» لندن اجرا شد. چهار دختر خانم هجده ساله و حتی جوانتر، جامه‌های کودکانه یا در هیچ‌جامه بازی‌های کودکانه و وحشتناک می‌کنند و گاه بدن‌هایشان را به نمایش می‌گذارند. منتقد شیگل می‌نویسد: با این‌همه بازی بوجی و رؤیایی و سوررئال، بیش از آن است که نظر می‌آید: پیکاسو تجربه‌گر ادبی در شعر امتداد نقاشی را می‌یابد با این تفاوت که در شعر ابزار دیگر بکار می‌آید و راه‌ها دیگر است. پیکاسو درجاتی می‌نویسد: «می‌توان یک تصویر را با واژه‌ها نوشت، همانطور که در یک شعر احساسات را می‌توان نقاشی کرد». در سال ۱۹۳۵ پیکاسو نوشت که باید



پابلو پیکاسو

انتقال خاکستر کاردینال ریشلیو به دانشگاه سوربن



دسامبر گذشته در مراسم پرشکوهی که وزیر فرهنگ فرانسه ژاک دوامل، رئیس فرهنگستان، رؤسای سیزده دانشگاه پاریس و آخرین بازمانده خانواده کاردینال ریشلیو مارکیز د سودیو در آن شرکت داشتند، خاکستر صدراعظم بزرگ تاریخ فرانسه را به کلیسای دانشگاه سوربن انتقال دادند. ریشلیو (۱۶۴۴ - ۱۵۸۵) صدراعظم لوئی سیزده فرانسه بنیان‌گذار فرهنگستان این کشور است و «سوربن» در زمان او اهمیت و اعتبار دانشگاهی یافت، نامی بزرگ در تئاتر فرانسه دارد. پیش از روی کار آمدن او ماری دومدیس ملکه مادر لوئی سیزدهم برنامه‌های نمایشی دربار را سرپرستی می‌کرد. وقتی ریشلیو مصدکار شد به تئاتر فرانسه رونق بسیار بخشید و از طرفداران و دوستداران هنر یونانی و در نمایش، تئاتر کلاسیک یونان و نظر ارسطو درباره این هنر بود. علاوه بر آنکه خود نمایشنامه نوشت نویسندگان را به طبع آزمایی در این هنر دعوت کرد، خود یک گروه هنری تشکیل داد. ریشلیو راه

بسیاری از بزرگان تئاتر زمان خویش را چون بیرکرسی (نویسنده لوسید) هموار کرد. مهم‌ترین و باشکوه‌ترین باله آن زمان را نیز کاردینال ریشلیو سال ۱۶۶۱ میلادی به افتخار شاه و ملکه فرانسه در تئاتر نوساز دربار لوئی سیزدهم روی صحنه آورد.

زندانیان حامی عادات و رسوم زندان است چرا که حفظ نظم را تنها از این راه ممکن می‌دانند. نمایش‌نامه‌ای است خشن. با داد و فریاد و زوزه بسیار گرچه نویسنده نقشی شاعرانه برای «خاله» خانوم» نوشته است. می‌نویسند جان-هربرت واقع‌گرایانه نوشته است با این‌همه برای اینکه تماشاگر وحشت نکند و از خود روزگار بیزار نشود، تلخی نمایشنامه‌اش را با شوخی و لطیفه کم و بیش خنثی کرده است.



چارلز ماروویتز

دانتن که در تماشا سخن از آن‌ها گفته است) در چهارچوب نمایشنامه آورده است. نمایشنامه «مرگ بوشن» چنگی است از فعالیت‌های انقلابی، ادبی و علمی بوشن. سالواتوره شیلی آلمانی است. تاکنون یک رمان شاعرانه نوشته است بنام «راه خسته کننده به آلماتان ناتاشا اون‌گه‌ویور» که آنتگاسز معاصر آلمان هانس ورنر هنتزه روی آن اپرایی ساخته است. «مرگ بوشن» نخست بصورت کتاب چاپ میشود پانز سال آینده در دارمشتاد آلمان برای نخستین بار روی صحنه می‌آید.

«مردان»

نمایشنامه‌ای از جان هربرت

«مردان» نمایشنامه‌ای است از جان‌هربرت نویسنده کانادایی فرانسوی زبان درباره خلق و خوی جنسی زندانیان. داستان در یک سلول می‌گذرد که چهار مرد در آن محبوسند. اولی خاله‌خانوم است و دومی خشن و سومی تابع محض و چهارمی مبارزه‌جو.



جان هربرت

«مرگ بوشن»

اثر گاستن سالواتوره

بسیاری از نویسندگان تئاتر، درباره همکاران خود نمایشنامه نوشته‌اند از آن‌جمله: گوته آلمانی «تاسو» رابری صحنه آورد، ژان انوی «مولیر» نوشت، فرانز کافکا «پزشک» پتر وایس گوته، گوتترگراس «پزشک» پتر وایس هولدرین نوشت و اینک گاستن سالواتوره زندگی گنورک بوشن نمایشنامه نویسنده آلمان قرن نوزدهم (نویسنده دو نمایشنامه معروف «تیزیک و مرگ

نگاهی به گروه‌های فعال تاتر سیاهان در آمریکا نیواورلئان تاتر آزاد جنوب

(۲)

چنین نوشته است: «من وابسته به سومین موج دانشجویانی بودم که در اوایل دهه ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ با آن رؤیای خودشان در جنوب پراکنده شدند. چنانکه می‌دانیم تظاهراتی در سال ۱۹۶۰ رخ داد و در سالهای ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ راهپیماییاتی به عنوان راهپیماییهای آزادی صورت گرفت و آنگاه نیروها در پیرامون حق رای گرد آمدند.» او نیل که برای کمیته هماهنگی دانشجویان هوادار عدم خشونت کار می‌کند در شهر جاکسن به‌عکاس جوانی به‌نام گیلبرت موزس، وابسته به مطبوعات آزاد میسیسیپی، برخورد کرد که در شهر نیویورک هنرپیشگی کرده بود و جز تاترازونی نداشت. تصمیم به تأسیس گروه، در سپتامبر سال ۱۹۶۳، در محلی گرفته شد که همچنان - آن طورکه ترکیب گروه نشان می‌دهد - موافق همکاری سیاهان و سفیدپوستان بود.

تاتر آزاد جنوب در سال ۱۹۶۴ جاکسن را به‌عنوان نیواورلئان ترک گفت و از آن پس این شهر را مقر خود ساخت... و علیرغم خویش رابطه خود را با نهضت گسست، اگرچه نخستین هدف آن به‌عوض اینکه، تاتر متعهد باشد، تمهید در عالم تاتر بود و از این راه می‌خواست هنر دراماتیک، قسمتی از تجربه فرهنگی سیاهان جنوب باشد. جان او نیل بوضوح تمام، هنر را از تبلیغ هوادارانه جدا می‌کند و در این باره چنین می‌گوید... هنرمند به‌عنوان پیشاهنگ وجدان فرهنگی بشریت کار می‌کند، مسؤولیت او بیدار کردن حس و تمیز و داوری مردم است. هرگاه حقیقت سیاهان زبان‌حالی در قالب‌های تاتر پیدا کند، این قالبها مایه آشکار شدن مفهوم سیاسی حقیقت خواهد شد. نمایش‌هایی که بوسیله گروه‌های دوره‌گرد داده می‌شود، برای ایفای این وظیفه کافی نیست، گروه نیازمند مجالی است که بتواند در سایه آن در زندگی سیاهان شرکت جوید و چون پول ندارد، نمی‌تواند جز در نیواورلئان جای دیگری کارگاه تاتر باز کند.

تاتر تازه لافایت

برنامه سال ۱۹۶۵ عبارت از این بود که نمایشنامه‌های «در آمریکای سفیده» اثر مارتین دربرن - «تفنگهای نه‌کارانه» اثر برتولت برشت - «سایه یک چریک» اثر «شون اوکیسی» از نو نمایش داده شود. یکی از هنرپیشگان بسبب آنکه این برنامه محرک خشونت بود نتوانست در موضوع خدمت‌نظام خود مهلتی بگیرد. گیل موزس پس از آنکه گروه را برانگیخت که به‌صورت گروهی سرتاپا سیاه درآید، در سال ۱۹۶۶ از پاران خود جدا شد. و مقارن این احوال، ریچارد شچز از هیئت‌مدیره کنار گرفت و این ورود به مرحله جدایی سیاه از سفید در منتسهای دوستی صورت پذیرفت و رهبری گروه را توماس دنت بعهده گرفت.

در تابستان سال ۱۹۶۸ تاتر آزاد جنوب در محل خود واقع در خیابان لوئیژا کارگاهی بازگرد که مدت دو ماه درس تاتر و رقص و هنر و زبان

تاتر سیاهان



«رستاخیز» موعود ومبارزه با «دیو» سفید، همچنان مایه‌های اصلی تاتر سیاهان است

فرانسه و تاریخ سیاهان داد. تاتر آزاد جنوب بیشتر از هر گروه دیگر محور گفتگوهایی بوده که درباره وظیفه تاتر سیاهان در گرفته است... و نحوه حل این مسأله از طرف این تاتر نشان خواهند داد که آیا هنوز فرصتی برای همکاری دو نژاد امکانی برای جایگزین شدن هنر دراماتیک زنده و جاندار در ناحیه میسیسیپی، وجود دارد یا نه ...

هان کوچه ۱۳۲ به مکبث برخوردیم. او مرد بلندقد و آراسته و دارای مدسین مشکلی است و اگر چه خودش منتر این نکته است، زبان فرانسه را بسیار خوب حرف می‌زند. یقیناً معلوم می‌شود پنج سال دارد. زندگی، تاتر نشان خواهند داد که آیا هنوز هنر، شباهت شگرفی با زندگی نملند که رابرت مکبث، جوزف چایکین رادر سال ۱۹۶۳، در «لیونگ تیاتر» دیده است.

مکبث چنین گفت: - من زندگی را از راه تحصیل در استودیو هنرپیشگان شروع کرده بودم... بعد، در تاترهای برادوی و

«آف آف برادوی» در نمایشنامه‌هایی چون «سیاهان» ژان ژنه یا «طعم عسل» بازی کرده بودم. در «لیونگ تیاتر» در نمایشنامه‌های «پیوند» و «سبب جاک گلبر بازی کردم. مارتین و جولیان یک رهبران لیونگ تیاتر سعی داشتند از رتالیسم پسیکولوژیک بدر آیند و به سطح بالاتری برسند. آنها اشخاصی هستند که به‌کار خودشان ایمان دارند من در آن زمان از اینکه به‌مقتضای عرضه و تقاضا از تاتری به‌تاتر دیگر می‌روم، بستوه آمده بودم. در فاصله دو بازی، شاگرد کتابفروشی می‌شدم، در کارهای تاتر جوانان هارلم که برای مساعدت به جوانان سیاه‌پوست پدید آمده

تاتر سیاهان در هوای آزاد در جنوب آمریکا ۱۹۶۵



است، شرکت می‌جستم و رفته‌رفته به کوششهای لورواچونز و نهضت هنر-های سیاهان علاقه پیدا می‌کردم. سال ۱۹۵۰ در یکی از کلیساها در مراسمی مذهبی شرکت جسته بودم. آن پیوند طبیعی که میان خداپرستان و روحانیان در آنجا دیدم مرا سخت تحت تأثیر قرار داد با خود فکر می‌کردم مگر تاتر نیاید در جستجوی چنین رابطه‌ای باشد؟ در آمریکا، تاتر به برگزاری اسطوره‌های سفیدپوستان وابسته به طبقه دوم اجتماع می‌پردازد. آیا می‌توانیم زندگی اینجا، اسطوره‌های مردم خودمان را زنده کنیم و چیزی چون نمازخانه بوجود بیاوریم؟ مکبث چنین نوشته است:

- وظیفه قدیمی تاتر انعکاس و تنویر احساس و مشغله‌های خاطر اجتماعی است که خود نگهدار و پشتیبان آن است. تاتر، بدینگونه، شبیه کلیسا است. چیزی است مذهبی و اجتماعی ...

از مکبث پرسیدم که عکس‌العمل مردم در برابر نخستین نمایش‌های چه بود ...

چنین جواب داد: «تجربه ما در لحظه‌ای که نزدیک بود راه گفتگویی با مردم پیدا کنیم، بر اثر حریق گرفتار واقع شد ... سکنه هارلم عادت می‌کردند که حتی برای کارهای دیگری جز نمایش به‌زنده ما بیایند. ما در نخستین ماهها، برایگان بازی می‌کردیم و این امر میان ما روح همکاری به‌وجود می‌آورد.

به‌هنرپیشگان تاتر نو لافایت، در جریان تمرین که برای هر نمایش در حدود پنج هفته بود، دست‌زدی پرداخته نمی‌شد و این امر هنرپیشگان را و می‌داشت که مخارج زندگیشان را از جای دیگری در بیاورند. - چه نمایشنامه‌هایی در دست دارید؟

- از «ادبولینز» خواهش کردم که بساط زندگی خودش را به اینجا انتقال بدهد و در همینجا کار کند. در میان دست‌نشان‌های نویسندگان جوان که به ما رسیده است، چند نمایشنامه - ای را نگهبان داشته‌ام ... از جمله نمایشنامه سیاه‌پوست بیست ساله‌ای بنام کی. بی. پاس جونور که در جریان شورشهای دیترویت کشته شد.

- آیا نمایش‌های سیاسی در کوچه و بازار ترتیب می‌دهید؟
- نه، این کار هدف تاتر ما نیست، مگر آنکه حوادث ما را تاگزیریم کند که این‌کار را بکنیم. ما می‌خواهیم آن محل برخورد اجتماعی را که گفتیم بوجود بیاوریم.

در سال ۱۹۶۸، ادبولینز گروه سیاهان را با هنرپیشگانی که چند نفرشان از هنرپیشگان تاتر نو لافایت بودند، تشکیل داد. کارهای ساختمانی تاتر مخصوصاً در سایه مساعدت‌های بنیاد فورد و راکفلر مرتباً پیش رفت و تاتر روز دهم دسامبر ۱۹۶۸ با نمایشنامه «در موسم شراب» نوشته ادبولینز افتتاح یافت.

من رابرت مکبث را بار دیگر در

اواخر ماه آوریل ۱۹۶۹ در سالون تازه کوچه ۱۳۷ خیابان هتمن دیدم. دم در، جوانی که نیمه‌تفریقانی به‌تن داشت کتاب و مجله می‌فروخت. به‌پیرزنی که مجموعه اشیاء لورواچونز را از او می‌خرید، گفت: «سلام، خواهر» و زن خنده‌کنان جواب داد: «خواهرنه ... مادر!» تاتر تازه لافایت چنین رنگ و بویی دارد. من یگانه مشتری سفیدپوست آن بودم. مکبث، بیگمان، راشی بود. او برای اجتماع هارلم کار می‌کند، نه برای «رنگ پریده‌ها» (این نامی است که به سفیدپوستان نهاده‌اند) مردمی که به این تاتر می‌آیند، صرفنظر از خوشخونی و خوشرویی‌شان، با مردمی که به تاترهای شهرهای بزرگ سفیدپوستان می‌روند، به‌منظر من تفاوتی نداشتند. مردم خوشبوشی که از طبقه دوم اجتماع بودند و حد متوسط می‌وینج سال داشتند. تاتر، تاتر محلی است که از چوب سیاه‌ساخته شده است و آن را با پارچه‌های سرخ‌رنگ آراسته‌اند و شکل و هیئت بنا به‌صورتی است که قیافه انبار بزرگی را به‌آن می‌دهد.

دکور، محیطی شبیه محیط نمایشنامه زندان کار جولین یک بود

یک صحنه از تاتر سیاهان در واشنگتن



ولی، ما داخل‌غرفه‌ای بودیم که پیرامون آن‌ترده‌های بلند کشیده بودند... و در خلال این احوال جمعی نگهبان مسلح، با قدم‌های پرسروصدا بالای سر ما، راه می‌رفتند. اوتست پاکست این «باز-دانشگاه» را برای نمایشنامه انقلابی و سیاه‌کننگی بی. پاس جونور به‌نام «مایمب‌اندازان در ستاره» ساخته بود. چند نفر از این دستکارها بوسیله بمب قصد جان فرمانداران سیاه‌پوستی را می‌کردند که خود را به سفیدپوستان اداره‌کننده امور بازداشتگاه هارلم در سال ۱۹۸۰، فروخته بودند.

کارگردانی مکبث با وضع و ترتیب دکور توافق. استادانه‌ای داشت و پرده‌هایی بسبک نئورئالیست عرضه می‌داشت که با بازی هنرپیشگان سازگار بود. مردم عکس‌العمل و هیجان شدیدی نشان دادند. سخنان پرشوری چون «باید همه سفیدپوستان را کشت» بیشتر از آنکه مایه کف‌زدن‌ها شود - مثل قسمتهای ملو دراماتیک مایه لبخندهای همدستانه می‌شد...

در فاصله دوپرده، من رابرت مکبث را خوش‌پوش‌تر و آراسته‌تر از سال گذشته دیدم زیرا که سال

گذشته بلوچین پوشیده بود و اکنون تونیک دراز و سبزرنگی به تن کرده بود که تا روی پاهایش می افتاد. جزوه‌ای که خریده بودم آئین سیاه او را انتشار می داد.

دیوها، دیوهای سفید چشم‌زآغ دیوهای سفید، دیوهای ... و این همان نماز جماعت سال ۱۹۵۰ بود که به اقلیم حزب پلنگ سیاهان، در صحنه‌ای هشت‌گوشه، در پیرامون مذبحی گرد می آیند و اوراق و اذکار خودشان را سر می دهند: «من حقیقی و من یا دیگران ...» موسیقی بیامان می آید و نور عجیبی صحنه را فرا می گیرد و رهبری به سوی مذبح پیش می رود و «خدایان سیاه را که در این آئین شرکت خواهند جست از وجود خود بیرون می ریزد ... ارواح ایشان را از پهلوا، از نفس، از قلب و روح خود بیرون می آورد. قیافه سیاه غول آسایی در بالای مذبح، در نوری آبی-رنگ، پدیدار میشود. خدایان حضور دارند. دست به دعا برداریم.»

دگرگون‌نمای گوناگون دیو روی عده‌ای سگ را همراه می برد و سفید-پوستانی که فریاد، «مرگ برسایم-پوستان» می زنند ... ملتسمین بهر تصویری که نمایان می شود با اصوات و حرکات جواب می دهند و از خدا برای مقابله با دویمن سلسله تصویرها تیرا و مدد می خواهند: الیزابت تیلور، مارلون براندو، لوسی بیرد، جاکسی کندی و اوانیس و دیگران ... سیاه‌پوست عریانی از گروه همسرایان جدا می شود و تصویری رابه چنگ می گیرد:

خدایان سیاه و ارواح پدران مرده من ... و از خدایان خود خواستار می-شود که اورا درغلبه بریدی یاری دهند، دستش را بگیرند تا شایسته پیوستن به برادران و خواهران انقلاب خود شود. زنی عریان در کنار او زانو بر زمین می زند:

ای سیاه گرانمایه و ای برادر پرهیزکار، شوهر، برادر چنگو ... من، زن سیاه‌پوست، در کنار تو و پشت سر تو قرار می گیرم ... و در برابر تو چنان سر خضوع و خشوع فرود می آورم که تنها از دست ملکه‌ای در اوانیس است - سووطن نسبت به سیاحتی که قرنها برای نگهداشتن ملتی در پردگی بکار رفته است، جستجوی مذهبی تازه ... زیرا که دیانت یکی از بزرگترین غرایز انسان است. جستجوی خدایانی تازه ... و از آنجا که خدای مسیحیت به سیاه-پوستان خیانت کرده است، روشنفکران سیاه به سوی «الله» - خدای اسلام - همین زندگی صورت بگیرد و سیاه‌پوست تازه‌ای از آن میان برخیزد که از قید تمدنی که قیافه‌خود را در محله‌های سیاه نشین یا هیئت‌های پلیس نشان می دهد آزاد باشد، و به‌عوض آنکه مظهر اندیشه‌های انیشتین یا لرد راسل باشد



مظهر ناز و عشوه ستارگان هالیوود است - یا به‌عوض آنکه مظهر جوانمردی جان یا رابرت کندی باشد مظهر عشرت می آورم که تنها از دست ملکه‌ای در اوانیس است - سووطن نسبت به سیاحتی که قرنها برای نگهداشتن ملتی در پردگی بکار رفته است، جستجوی مذهبی تازه ... زیرا که دیانت یکی از بزرگترین غرایز انسان است. جستجوی خدایانی تازه ... و از آنجا که خدای مسیحیت به سیاه-پوستان خیانت کرده است، روشنفکران سیاه به سوی «الله» - خدای اسلام - همین زندگی صورت بگیرد و سیاه‌پوست تازه‌ای از آن میان برخیزد که از قید تمدنی که قیافه‌خود را در محله‌های سیاه نشین یا هیئت‌های پلیس نشان می دهد آزاد باشد، و به‌عوض آنکه مظهر اندیشه‌های انیشتین یا لرد راسل باشد

سفیدپوستان سیاهان را از «مردی» انداخته‌اند. ما را بپشم «اجسام» نگریده‌اند در سورتیکه ما، به‌قول «کلیور» بنزله تن امریکا هستیم و بدر این می‌خوریم که در مسابقه‌های دو صدتری خوب بدویم و مدال‌هایی برای امریکا بگیریم یا در برابر آنها «چون بت‌های شهرت، با حرکت‌های میمون‌مانند» رقص کنیم. جفت عریان، دادگر و خوشبخت، در پایان کار کمال دهند، هشت اهلی که الدریدج کلیور، مسئول اطلاعات حزب، روزنهم‌مارس ۱۹۶۹ در روزنامه حزب و در خلال کتابهای خود باز گفته است.

نویسنده‌ای بزرگ بنام ادبولینز

یک نفر نویسنده سیاه‌پوست نمی-تواند از چنگ مسائل که وضع‌نژاد او در داخله سالک متحده پیش می-آورد و سفیدپوستان نخستین مسوولین آن هستند، بگریزد... و از اینرو، نویسنده سیاه‌پوست، در برابر دوراهی قرار می‌گیرد: یکی آنکه بوسیله تاتری سیاسی عکس‌العسل نشان بدهد و بدینگونه این خطر را به‌جان بخرد که نماینده‌هایی در این چارچوب تنگ و ترش به‌رشته تحریر درآورد و دیگر آنکه حرف‌های خود را بالحنی چنان شخصی ادا کند که مسائل لزوماً از خلال اصالت آثاری که می‌نگارد، به چشم بخورد. ادبولینز راه دوم را در پیش گرفت و زندگی در میان سیاهان و کارکردن برای تاتری در هارلم کار را بر او آسان کرد. تمهیدآمیزترین نماینده‌های او، پیش از هرچیز، آثاری است که گذشته از معنی و مفهومی که در بر دارد، تجربه‌ای فرهنگی برای مردم به‌ارمان می‌آورد.

بولینز مرد سی‌ساله‌ای است که در فیلادلفیا ولادت یافته است او در عنوان جوانی رهسپار لوس‌آنجلس شد و در زندگی محله سیاه‌پوست نشین «واتز» شرکت جست. کوشش‌های گوناگونی کرد، چندین بار به زندان افتاد و در زندان فرصت مطالعه آثار لوراجونز و ریچارد رایت و ژان ژنه و مکث و مارکس را به دست آورد... سپس به سانفرانسیسکو رفت و در آنجا اداره امور فرهنگی **کاخ سیاه**، مقر حزب پلنگ سیاه، را به عهده گرفت. دستبسته‌هایی که به‌عنوان رابرت مکث فرستاد با آن مفهوم زندگی که داشت مایه حیرت او شد. مکث در سال ۱۹۶۸ در این باره چنین گفت: «در این تاتر نه پیامی هست و نه از لحاظ جامعه‌شناسی توضیحی درباره سیاهان و اقتصاد و بیدادگریهای اجتماعی و اینگونه چیزها... بولینز زندگی انسانها را تجلیل می‌کند... و این، از لحاظ فن واز لحاظ تاترما، مفهومی است که هنر باید داشته باشد.

سیاه‌پوست الکترونیک

در ماه مارس ۱۹۶۹، مکث به

نمایشنامه یک‌پرده‌ای بولینز را به‌صحنه آورد. در یکی از نمایشنامه‌ها که با عنوان «پسری به‌خانه برمی‌گردد» «کلیور» بنزله تن امریکا هستیم و بدر این می‌خوریم که در مسابقه‌های دو صدتری خوب بدویم و مدال‌هایی برای امریکا بگیریم یا در برابر آنها «چون بت‌های شهرت، با حرکت‌های میمون‌مانند» رقص کنیم. جفت عریان، دادگر و خوشبخت، در پایان کار کمال دهند، هشت اهلی که الدریدج کلیور، مسئول اطلاعات حزب، روزنهم‌مارس ۱۹۶۹ در روزنامه حزب و در خلال کتابهای خود باز گفته است.

محبوب کلارا Clara's Ole man

شاگردان «سیاه‌پوست الکترونیک» از سفیدپوستان و سیاهان بودند. نمایشنامه محبوب کلارا ما را به‌جمله محله‌های سیاهان می‌برد و این‌کار را با چنان لحن تراژیک صورت می‌دهد که افسانه اوورله را به‌یاد می‌آورد. در محله سیاهان فیلادلفیا مستخدم جوانی به نام جاک بسراخ رقیف خود «کلارا» می‌رود که نزد زن پیشه‌ساز افتاده و شکم‌کنده‌ای به نام بیگ‌سیستر Big sister «خواهرکنده» زندگی می‌کند. در گوشه‌ای از آپتیزخانه که همه حوادث در آن رخ می‌دهد، زن از پای افتاده و نیمه‌ایلی گاه‌بگاه غرغرکنان پامیان می‌گذارد. «جاک» بسیار خوب‌پندرفته می‌شود. «بیگ‌سیستر» گفتگوی زنده و جاندار به‌راه می‌اندازد اما رفته‌رفته، چهره او رفته - رفته در پیش‌تزلزل می‌شود. در این حرق‌ها چه خبری هست؟ آن مردی که نگهدار کلارا است، چه‌کسی است؟ آدم‌هایی بی‌سروپا به آپتیزخانه می‌آیند که اشیاء مسروقه برای فروش به «بیگ‌سیستر» آورده‌اند. اینان، در اطراف مستخدم که پیراهن سفیدی نشان غراب است، رقص سرخ‌پوستی به‌راه می‌اندازند. آیا او می‌خواهد به سیاهان و اقتصاد و بیدادگریهای اجتماعی و اینگونه چیزها... بولینز زندگی انسانها را تجلیل می‌کند... و این، از لحاظ فن واز لحاظ تاترما، مفهومی است که هنر باید داشته باشد.

سروصدای قتل و جنایتی شنیده می-شود... پدائنگونه در پایان آورده، فریادهای دختران مارکوس و مشعل و خنجر بدست زمین شنیده می‌شود. من وقتی که این نمایشنامه را در مجله تاتر سیاه خواندم از کوتاهی آن به‌حیرت افتادم... در صورتیکه خاطره شب درازی را در دل داشتم که در جریان آن، و در خلال حادثه‌ای ساده-تجزیه و تحلیلی از وضع محله‌های سیاهان صورت می‌گرفت... آنجا که روابط جنسی بر اثر «از مردی افتادن» مردها خنده برداشته است و مادران که آسانتر کار پیدا می‌کنند ریاست خانواده را به‌عوض مردها به‌عهده گرفته‌اند. «بیگ‌سیستر» در این‌جا مظهر **مرزانی واژگونه** است... و زورگویی او در محیط خودش می‌آید. او در محله «مردانه» او است. نویسندگان قدرتی چون **جیمی گارت** نیز به این ساله پرداخته‌اند. در نمایشنامه **شب مال ما** است یکی از بازیگران مادر خوش را به‌سلب مسئولیت از پدرش متم می‌کند. و در یکی از نمایشنامه‌های **روزنهم** به نام «که حق خودش را گرفته است» زنی در رهبری خانواده جای شوهرش را می‌گیرد... و عجب آنک نویسندگان سیاه‌پوست امروز در کار افشای زورگویی مادر امریکائی، به همکاران سفیدپوست خود پیوسته‌اند...

اگر چه میلتر و گارت و بولینز به‌وضع سیاهان امریکائی می‌پردازند، از لحاظ سبک یا همدیگر تفاوت بسیار دارد. میلتر و گارت در مرحله رئالیسم هسته و مشغله‌های خاطری که از لحاظ سیاسی یا اجتماعی دارند، بیش از اندازه آشکار است. بولینز، در مقابل، با همان سهولتی که از دنیای شعر به دنیای فارسی Farce یا تراژدی قدم می‌گذارد حتی در تمهیدترین نمایشنامه‌هایش نیز، خود را از این حدود و قیود نجات می‌دهد... و نمونه‌هایی از این امر را در دو نمایشنامه او می‌توان دید به‌نام‌های «مهمان» و «حال شما چه‌طور است». باری ادبولینز در همه زمینه‌ها چه در افسانه او رفته - چه در مینسترل شو - چه در فارسی Farce الکترونیک و چه در طنز و شعر و چه در درام-استاد است و حوادث گوناگونی به‌وجود می‌آورد. زبان او - چه زبان ارادل و اوپاش و چه تقلیدی از سفیدپوستان باشد - چه از الکترونیک و شوات نهانی حرف بزند - همیشه زبان تاتر است و بیگمان او، یکی از بهترین نویسندگان تاتر نو امریکا است...

تئاترهای انقلابی

وضع تئاترهای سیاهان که از مشتق اما توروچند هنرپیشه نیمه‌حرفه‌ای بوجود آمده است (صرفنظر از نیکرو انسامیل کمپانی) چنان متغیر است که باثکال می‌توان سیاه پایدار را از آن عرضه داشت. در یکی از شماره‌های



تئاتر پلیسی

بنیاد فورد به این گروه که از دسامبر سال ۱۹۶۸ در تئاتر کوچک بروکلین، برایگان، بازی می‌کند، کمک‌هایی می‌کند. این گروه تقریباً در هر شانزده روز چهار شب نمایش دارد... و در نخستین فصل تئاتری هفت نمایشنامه روی صحنه آورد.

نیکرو انسامیل کمپانی

که در مرکز شهر سفیدپوست نشین از سیاهان به‌وجود آمده است، در «سنت مارکس پلی-هوس» واقع در «ایست ویلیج» سالونی بکنجایش ۱۴۵ صندلی در اختیار دارد. این تئاتر در اوایل سال ۱۹۶۶ با نخستین نمایشنامه «داگلاس ترنر» وارده یکی از گردانندگان آن - به‌عنوان **روز غیبت** افتتاح یافت: «در یکی از شهرهای کوچک جنوب، سفیدپوستان، روزی از روزها، می‌بینید که سیاهان ناپدید شده‌اند... شهر دستخوش فلج می‌شود. هیچکس نمی‌خواهد کارهای اساسی را که پرزحمت یا کثافت‌بار است به‌عهده بگیرد... در پایان، سفیدپوستان با التماس و تضرع از سیاهان می‌خواهند که برگردند... و آن وقت همه چیز رو برآه می‌شود.» «وارده اگر چه لحن انتقادی داشت، نخواست بود در این مساله روابط کارفرما و کارگر را مطرح کند... نیکرو انسامیل کمپانی مساله اشکال کنونی اجتماع را نیز پیش نمی‌کشد، آنچه در این تئاتر، اسباب حیرت بود، این است که به‌عکس سفیدپوستان به‌عصده سیاهانی گذاشته شده بود که صورت‌هایشان را به رنگ‌های سفید اندوده بودند.

آزادی فرهنگی سیاهان

در حال حاضر تئاتر سیاهان در راه آزادی فرهنگ سیاه کوشش یکنام می‌برد و این همان کوششی است که هنر دراماتیک امریکا را در اوایل قرن بیستم از قید نفوذ اروپا نجات داد... روشی هم که در اینجا به‌کار برده می‌شود، مثل روشی که هنر دراماتیک امریکا به‌کار برده، رئالیسم است. نویسندگان دوره رئالیسم سیاه سیاه‌پوست نشین را توصیف کرده بودند. در سال ۱۹۵۹ **هانتسبری** نیز به‌فکر نمایشنامه مستند در پاره زندگی یک خانواده سیاه‌پوست شیکاگویی افتاد. نویسنده در نمایشنامه خود یک خواست اجتماعی را بیامان آورد. خانواده یانگرخانه‌ای را در محله سفیدپوست-نشین خریده بودند و از فروش آن خودداری می‌کردند... چند سال پس از آن **جیمز بالدوین** در نمایشنامه خود بنام ترانه‌ای برای مستر چارلی مبارزه در راه رفیع تمیض نژادی در جنوب و مسائل جنسی را که مایه جدائی دو نژاد است مطرح کرد و روزنامه‌نگار سفیدپوست مطرح کرد و آزادخواهی را هم در کنار بازیگران نمایشنامه خود جای داد. در سال ۱۹۶۴ تئاتر آزاد جنوب در مناطق فقیرنشین میسیسیپی به‌راه افتاد و با گروهی از هنرپیشگان سفیدپوست سیاه‌پوست، نمایشنامه «در امریکای سفید» نمایش داد و **مارتین لوتر کینگ** خواستار شد: «در عدم خشونت دست بدهم به هدایت امریکانجات بیاید.» در سال ۱۹۶۶ وضع دگرگون گشت... و در همان سال طغیانها پیش‌آمد و لوروا جونز خودمختاری نژاد سیاه را اعلام داشت...

وقتی که بنیاد فورد از تروارده خواستار طرح تاتری شد که از سیاه‌پوستان تشکیل شده باشد، او در کارگاه **رابرت هوکر** در جنوب شهر مانتانان، مشغول تربیت هنرپیشه بود. در حدود پنجاه نفر از سکنه این محله فقیرنشین به‌عنوان مستمع آزاد به‌این کلاسها می‌آمدند... بدینگونه «ترنر» وارده طرح گروه سیاهان را به‌عنوان تئاتری در نظر گرفت که سه‌چهارم کوشش‌هایش از همان ابتداء در راه تربیت رایگان هنرپیشه و تکنیسین و کارگردان بکار برود.

بنیاد فورد مبلغ چهارصد هزار دلار به‌ایشان داد. اما باید گفت که نیکرو انسامیل با همه پیروزیها و کامیابیهای خود در صورتی وظیفه خود

را خوب انجام خواهد داد که شاگردان کلاسهای هنرپیشگی مؤسسه در اندیشه افزودن برغزای فرهنگ محله‌های سیاه پوست نشین باشند و به‌سوی سینما و تلویزیون و برادوی که اکنون خواستار سیاهان است، کشانده نشوند.

کارگاه «واتز»

یکی از شورانگیزترین نمایشها، نمایش کارگاه محله «واتز» در لوس‌آنجلس است. در نخستین قسمت این نمایش گروهی از نوجوانان به همه‌گونه کار دست می‌زنند (اینسان وابسته به‌سازمانی هستند که «بده» خوانده می‌شود اما کلمه «بده» در زبان سیاهان مفهوم معکوسی پیدا کرده است و غرضش از آن «بروپه‌های خوب» است) سردهسته ایشان به‌صحنه می‌آید و از تماشاگران خواهش می‌کند که سؤالیهای طرح کنند و وقتی که سؤالیها شروع شد، باشیطن و به‌طرزی طنزآلود به این سؤالیها جواب می‌دهد.

آزادی فرهنگی سیاهان

در حال حاضر تئاتر سیاهان در راه آزادی فرهنگ سیاه کوشش یکنام می‌برد و این همان کوششی است که هنر دراماتیک امریکا را در اوایل قرن بیستم از قید نفوذ اروپا نجات داد... روشی هم که در اینجا به‌کار برده می‌شود، مثل روشی که هنر دراماتیک امریکا به‌کار برده، رئالیسم است. نویسندگان دوره رئالیسم سیاه سیاه‌پوست نشین را توصیف کرده بودند. در سال ۱۹۵۹ **هانتسبری** نیز به‌فکر نمایشنامه مستند در پاره زندگی یک خانواده سیاه‌پوست شیکاگویی افتاد. نویسنده در نمایشنامه خود یک خواست اجتماعی را بیامان آورد. خانواده یانگرخانه‌ای را در محله سفیدپوست-نشین خریده بودند و از فروش آن خودداری می‌کردند... چند سال پس از آن **جیمز بالدوین** در نمایشنامه خود بنام ترانه‌ای برای مستر چارلی مبارزه در راه رفیع تمیض نژادی در جنوب و مسائل جنسی را که مایه جدائی دو نژاد است مطرح کرد و روزنامه‌نگار سفیدپوست مطرح کرد و آزادخواهی را هم در کنار بازیگران نمایشنامه خود جای داد. در سال ۱۹۶۴ تئاتر آزاد جنوب در مناطق فقیرنشین میسیسیپی به‌راه افتاد و با گروهی از هنرپیشگان سفیدپوست سیاه‌پوست، نمایشنامه «در امریکای سفید» نمایش داد و **مارتین لوتر کینگ** خواستار شد: «در عدم خشونت دست بدهم به هدایت امریکانجات بیاید.» در سال ۱۹۶۶ وضع دگرگون گشت... و در همان سال طغیانها پیش‌آمد و لوروا جونز خودمختاری نژاد سیاه را اعلام داشت...

در آستانه مبارزات انتخاباتی آمریکا

چه کسی می تواند نیکسون را شکست بدهد؟

از: نظام‌الدین سلیمانی

ریچارد نیکسون رئیس جمهوری آمریکا که تاکنون مانور انتخاباتی اعلام نشده‌ای را در جبهه‌های داخلی و خارجی دنبال می‌کند، که به آخرین نطق انتخاباتی ریچارد نیکسون در این هفته داوطلبی خود را برای شرکت در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا اعلام کرد. نیکسون طی نامه‌ای بطرفدارانش در نیوهمپشایر اطلاع داد نام او را در فهرست داوطلبان ریاست جمهوری بگنجانند.

پیدایش اعلام این خبر، فعالیت انتخاباتی شدیدی در آمریکا آغاز شد و انتخابات ریاست جمهوری کلیه فعالیت‌های کانگرسید از مذاکرات نیکسون با ایساکوساوتو تا دیدارهای از یک «که نمایشی بزرگ» خوانده می‌شود، همه و همه را تحت‌الشعاع قرار داد.

در هفته گذشته شخصیت‌های دیگری از حزب دمکرات پسخنه انتخابات ریاست جمهوری گام نهادند. این رویدادها نمایشگر دو واقعیت سیاسی است.

نخست اینکه مبارزات انتخاباتی مقدماتی، با آزمایشی آمریکا، میان نامزدهای حزب دمکرات بسیار حاد و طوفانی است، دیگر آنکه انتخابات ریاست جمهوری در ماه نوامبر، یکی از شدیدترین و هیجان‌انگیزترین انتخابات ریاست جمهوری تاریخ آمریکا خواهد بود.

در هفته گذشته نیز ادویند ماسکی که از مدتها قبل مبارزه آشکار ولی ناپید شده‌ای را دنبال می‌کند، رسماً به صف نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا پیوست و به این ترتیب تعداد کاندیداهای رسمی ریاست جمهوری آمریکا به ۹ نفر افزایش یافت که در میان آنها سر-شاسترین چپره‌های سیاسی آمریکا مانند هیوبرت هفبری، ادوارد کندی، جان لیندزی، دیده می‌شوند.

ادویند ماسکی تا سال ۱۹۶۸ چپره نسبتاً گمنامی بود، در این سال ناگهان سبزه آملاری درخشیدن گرفت و گوانسیون حزب دمکرات در شیکاگو، او را بعنوان دومین سیماي انتخابات ریاست جمهوری، یعنی نامزد معاونت رئیس جمهوری برگزید. در انتخابات عاری از هیجان ۶۸ کاندیدایی مشترک هفبری و ماسکی با شکست روبرو شد. و این شکست بیشتر به زیان هفبری تمام شد تا ماسکی، همانگونه که در سال ۱۹۴۰ شکست چپمی کوکس نامزد حزب دمکرات، بیشتر شکست او بود تا فرانکلین روزولت، زیرا در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۶۸ ماسکی بعنوان یکی از شخصیت‌های ارزنده و برجسته آمریکا در پیته سیاست این کشور جلوه‌گر شد. بطوریکه در انتخابات تیمه‌دوران ریاست جمهوری‌ی تقریباً رهبری مبارزات انتخاباتی

حزب اکثریت را بر عهده داشت و کمیته اجرائی حزب دمکرات به وی مأموریت داد که به آخرین نطق انتخاباتی ریچارد نیکسون پاسخ گوید.

در این مبارزات حزب دمکرات در انتخابات فرمانداریها به پیروزی قاطعی دست یافت و در مجلس نمایندگان و مجالس ایالتی نیز کرسیهای خود را افزایش داد، و ادویند ماسکی بعنوان شخصیت میانه‌رو مضموم و خونسرد برای دهندگان آمریکائی شناسانده شد. ادویند ماسکی با وجود عقائد اعتدالی، به زرف‌اندیشی و صراحت‌لجه شهرت دارد. این امر گاهی از اوقات برای وی دردسر-هایی پدید می‌آورد، چندی قبل سناتور ایالت مین در اجتماع نمایندگان سیاهپوست کالیفرنیا اظهار داشت که وی از میان سیاهپوستان معاونی برای خود انتخاب نخواهد کرد، زیرا این امر پیروزی وی را بمخاطره خواهد انداخت. طبیعتاً چنین اظهارنظری موج انتقاد سیاهپوستان را که بیش از یازده درصد ساکنان آمریکا را تشکیل می‌دهند برانگیخت، ولی ماسکی تابع هیجانهای روزمره و عدلی نیست و معتقد است که صراحت لجه در مسائل سیاسی از نظر سیاست دراز مدت بفع وی و حزب دمکرات خواهد بود.

نام هفبری کاندیدای دیگری ریاست جمهوری آمریکا برای همه آشنا است. هفبری سیاستمداری است با تجربه که سرد و گرم روزگار را چشیده است و در زندگی سیاسی نوسانات زیادی بچشم می‌بخورد. وی فعالیت‌های خود را از معلمی آغاز کرد و بشهرداری مینه‌سوتا ارتقاء یافت و راه سنا را بر روی خود گشود و از این سنگر پلکان ترقی را سرعت پیمود و مدت چهار سال معاون رئیس جمهوری آمریکا بود. سپس از طرف حزب دمکرات بنامزدی ریاست جمهوری برگزیده شد و با آرای ناچیزی، یعنی سیصد هزار، ریاست‌جمهوری را بر رقب خود ریچارد نیکسون باخت.

در این سبب چهار ماه قبل بجرگه دمکراتها پیوست، ولی از تغییر آئین سیاسی او در حزب دمکرات استقبال چندانی بعمل نیامد، زیرا دمکراتها بمقاصد جان‌لیندزی با سوء-ظن می‌نگرند و پارهای از آنان اظهارمیدارند که جان‌لیندزی مانند یکی از پیروان مذهب پروتستان است که مدتها خود را وقت خدمت این آئین سازد، سپس به کلیسای کاتولیک روی آورد، به این امید که پس از چند صبحی پای و رهبر کاتولیک‌ها شود. جان لیندزی که بخوبی از واکنش نامساعد عوامش در حزب دمکرات واقف است، با نادیده گرفتن سازمانها و مقامات حزبی مستقماً تماس خود را با مردم آمریکا برقرار ساخته است.

شهرتاد ۵۰ ساله نیویورک هنگام اعلام نامزدی در میامی اظهار داشت او معتقد است رئیس جمهوری در ماه نوامبر آینده‌تست. مردم اطلاعات مست اول داشته باشد. دراین نطق وی خود را نماینده قاطبه مردم آمریکا برای سیاستمداران حرفه‌ای واشنگتن معرفی کرد و واشنگتن را سرمشقا تمام مشکلات آمریکا خواند.

مخالفان سیاسی جان‌لیندزی هواکون لبه نیز حملات خود را متوجه شخصیتی



ادوارد کندی

ریچارد نیکسون



جان لیندزی

ادویند ماسکی



هیوبرت هفبری

نسبتاً گمنام مانند «روبرت بری»، شکست خورد، معهدا بتدریج و با مرور زمان، چپاد کونیدیک در زیر خاستر رمان بگراموشی سپرده می‌شود و کندی در صف مقدم چپه مبارزان انتخاباتی امریکا فرار می‌گیرد. سیاستمداران امریکائی که نسبت به امار نشان میدهند با شکستی به نفوذ روزافزون کندی در میان رای‌دهندگان بویژه بیستو پنج میلیون جوان آمریکائی که برای نخستین‌بار در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا شرکت میکنند، متنگند.

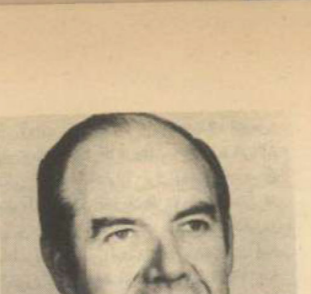
این موج‌عظیم انسانی که پس از شرکت زنان در انتخابات سال ۱۹۲۰ نیرومندترین گروه انتخاباتی بشمار می‌روند، پسناتور ایالت ماساچوست دلستکی خاصی دارند. این مرض همیشگی آمریکا را ریشه‌دارتر ماری، یعنی دوام دیگر در ایالات نیو-همپشایر و فلوریدا آغاز می‌شود. هرگاه ادویندماسکی نتواند در این انتخابات پیروزی چشمگیری بدست آورد، ممکن است کاندیداهای دیگر حزب دمکرات بایکدیگر متحد و یکدل شوند تا یا از کندی پشتیبانی کنند، ویا جلوی نفوذ و پیشروی وی را ساند.

شانس دیگری که کندی در انتظار است شکست برنامه‌های سیاسی و اقتصادی نیکسون بین دست درگوشیون حزب دمکرات است که در صورت ناچار باید برای نیل به پیروزی یک شخصیت برجسته و مردم-پسند روی آورد که کندی طبیعی‌ترین و اجتناب‌ناپذیرترین آنهاست.

جرج والاس رهبر بلاعارضی افراطی-ترین ومخالفه‌کارترین عناصر آمریکاست، وی در انتخابات سال ۱۹۶۸ سیزده و نیم درصد آرای انتخاباتی و ده میلیون رای و ۴۵ الکترا را درینج ایالت جنوبی بدست آورد. شرکت وی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۶۸ وضع بسیار پیچیده و مشکلی را پیش آورد، بطوریکه اگر ریچارد نیکسون در یکی دو ایالت دیگر شکست می‌خورد، انتخاب رئیس کشور آمریکا بمجلس نمایندگان امین گشود محول می‌شد.

شرکت احتمالی جرج والاس در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بیش از همه به‌زیان ریچارد نیکسون وهتری جاکسون تمام خواهد شد، زیرا عناصر محافظه‌کار دو حزب جمهوریخواه و دمکرات درسراسر آمریکا به او رای خواهند داد. جرج والاس از هول-بوهایان جدی تبعیض نژادی است، نظریات وی بقدری محدود و مرتجعانه است که در مسابقه نژادپرستی از رهبران آفریقایی جنوبی و روزنیا نیز پیشی گرفته است.

جرج والاس که بعنوان کاندیدای حزب اکثریت در سنای آمریکا از شخصی



جرج مک‌گاورن



جرج مک‌گاورن

حزب سوم و با شعار استقرار نظم و مبارزه علیه اغتشاش و ناامنی وارد عرصه انتخابات ریاست جمهوری خواهد شد، در ایالات شمالی نیز طرفداران فراوانی پیدا کرده است. زیرا در سالهای اخیر آمیختگی سیاهان و سفید پوستان و بروز اغتشاشهاو اختلافات نژادی دامنه همزیستی سیاهان و سفید پوستان را در بسیاری از این نقاط محدود و مشکل ساخته است. ولی همانطوریکه کاندیداهای احزاب سوم در سالهای ۱۹۰۸ و ۲۴ و ۱۹۶۸ نتوانستند سیستم دو حزبی ایالات متحده را مختل و منسحب سازند، تلاش جرج والاس نیز برای رسیدن بمقام ریاست جمهوری آمریکا بیبوهه و عبث مینماید. با وجود این شرکت فعلا نه‌اش در انتخابات اختلافات نژادی را بشدت دامن خواهد زد و این مرض همیشگی آمریکا را ریشه‌دارتر عمیقتر خواهد ساخت. و در صورتیکه یکی از فاصله‌عده انتخابات فقط اختلاف و مشکل ناچیزی با حریف خود داشته باشد، ممکن است برای نخستین‌بار در این قرن انتخابات آمریکا با بن‌بست روبه‌رو شود. پدینجیت پیشنهاد شده‌است در قانون اساسی آمریکا تغییراتی داده شود و اگر یکی از کاندیداها نتواند در دور نخست اکثریت مطلق را نصیب خود سازد، دور دوم انتخابات فقط بین دو رقیبی که بیشترین آراء را بدست آورند انجام شود.

اگر انتخاب ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا قطعی نباشد لافال گریش وی از سوی جمهوریخواهان برای احراز این مقام حتمی خواهد بود.

جرج والاس رهبر بلاعارضی افراطی-ترین ومخالفه‌کارترین عناصر آمریکاست، وی در انتخابات سال ۱۹۶۸ سیزده و نیم درصد آرای انتخاباتی و ده میلیون رای و ۴۵ الکترا را درینج ایالت جنوبی بدست آورد. شرکت وی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۶۸ وضع بسیار پیچیده و مشکلی را پیش آورد، بطوریکه اگر ریچارد نیکسون در یکی دو ایالت دیگر شکست می‌خورد، انتخاب رئیس کشور آمریکا بمجلس نمایندگان امین گشود محول می‌شد.

شرکت احتمالی جرج والاس در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بیش از همه به‌زیان ریچارد نیکسون وهتری جاکسون تمام خواهد شد، زیرا عناصر محافظه‌کار دو حزب جمهوریخواه و دمکرات درسراسر آمریکا به او رای خواهند داد. جرج والاس از هول-بوهایان جدی تبعیض نژادی است، نظریات وی بقدری محدود و مرتجعانه است که در مسابقه نژادپرستی از رهبران آفریقایی جنوبی و روزنیا نیز پیشی گرفته است.

جرج والاس که بعنوان کاندیدای حزب اکثریت در سنای آمریکا از شخصی

حزب اکثریت در سنای آمریکا از شخصی



یوجین مک‌کارتی



یوجین مک‌کارتی

مبارزه‌ای نامتعادل وناساوی با نیکسون است. مک کلووسکی مخالف درگیری آمریکا در جنگ ویتنام است، ولی در میان رای-دهندگان آمریکائی، کمترین نفوذی ندارد. ریچارد نیکسون بیش از هر سیاستمدار دیگر آمریکائی جزو مدهای حوادث سیاسی را پشت‌سر گذاشته، از پیروزی به شکست و از شکست به پیروزی پای نهاده است حتی تاسکوی افتخار و قهرمانی بالا رفته است.

نیکسون که ترجیح میدهد تا آخرین لحظه بعنوان رئیس جمهوری آمریکا ابتکار عمل را در دست داشته باشد، تا کون از اظهارنظر بی‌امان دامنه زمامداری ومبارزات انتخاباتی‌اش خودداری ورزیده است.

نیکسون بعنوان رئیس‌جمهوری آمریکا و در مقامی که میلیونها نفر آمریکائی بعنوان رهبری بلاعارضی بدان می‌نگرند، از امتیازات ویژه واستثنائی برخوردار است، زیرا نیکسون در همان حال که مبارزات انتخاباتی را اداره میکند، کارگردان سیاست داخلی و خارجی آمریکاست. آنچه دیگران فقط یویدنتر را بپرد میدهند، نیکسون قادر به اجرا وانجام است. قدرت نامحدود مرتی و نامرتی وی بعنوان رئیس‌جمهوری سراسر شیکه وسیستم پیچیده اداری آمریکا را دربر گرفته وهزاران مطلق را نصیب خود سازد، دور دوم انتخابات فقط بین دو رقیبی که بیشترین آراء را بدست آورند انجام شود.

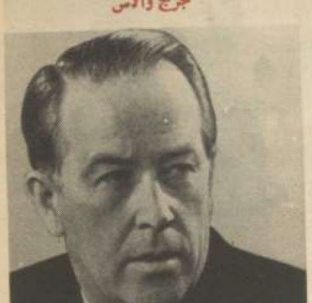
اگر انتخاب ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا قطعی نباشد لافال گریش وی از سوی جمهوریخواهان برای احراز این مقام حتمی خواهد بود.

جرج والاس رهبر بلاعارضی افراطی-ترین ومخالفه‌کارترین عناصر آمریکاست، وی در انتخابات سال ۱۹۶۸ سیزده و نیم درصد آرای انتخاباتی و ده میلیون رای و ۴۵ الکترا را درینج ایالت جنوبی بدست آورد. شرکت وی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۶۸ وضع بسیار پیچیده و مشکلی را پیش آورد، بطوریکه اگر ریچارد نیکسون در یکی دو ایالت دیگر شکست می‌خورد، انتخاب رئیس کشور آمریکا بمجلس نمایندگان امین گشود محول می‌شد.

جرج والاس که بعنوان کاندیدای حزب اکثریت در سنای آمریکا از شخصی



جرج والاس



هنری جکسون

مبارزه‌ای نامتعادل وناساوی با نیکسون است. مک کلووسکی مخالف درگیری آمریکا در جنگ ویتنام است، ولی در میان رای-دهندگان آمریکائی، کمترین نفوذی ندارد. ریچارد نیکسون بیش از هر سیاستمدار دیگر آمریکائی جزو مدهای حوادث سیاسی را پشت‌سر گذاشته، از پیروزی به شکست و از شکست به پیروزی پای نهاده است حتی تاسکوی افتخار و قهرمانی بالا رفته است.

نیکسون که ترجیح میدهد تا آخرین لحظه بعنوان رئیس جمهوری آمریکا ابتکار عمل را در دست داشته باشد، تا کون از اظهارنظر بی‌امان دامنه زمامداری ومبارزات انتخاباتی‌اش خودداری ورزیده است.

نیکسون بعنوان رئیس‌جمهوری آمریکا و در مقامی که میلیونها نفر آمریکائی بعنوان رهبری بلاعارضی بدان می‌نگرند، از امتیازات ویژه واستثنائی برخوردار است، زیرا نیکسون در همان حال که مبارزات انتخاباتی را اداره میکند، کارگردان سیاست داخلی و خارجی آمریکاست. آنچه دیگران فقط یویدنتر را بپرد میدهند، نیکسون قادر به اجرا وانجام است. قدرت نامحدود مرتی و نامرتی وی بعنوان رئیس‌جمهوری سراسر شیکه وسیستم پیچیده اداری آمریکا را دربر گرفته وهزاران مطلق را نصیب خود سازد، دور دوم انتخابات فقط بین دو رقیبی که بیشترین آراء را بدست آورند انجام شود.

اگر انتخاب ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا قطعی نباشد لافال گریش وی از سوی جمهوریخواهان برای احراز این مقام حتمی خواهد بود.

جرج والاس رهبر بلاعارضی افراطی-ترین ومخالفه‌کارترین عناصر آمریکاست، وی در انتخابات سال ۱۹۶۸ سیزده و نیم درصد آرای انتخاباتی و ده میلیون رای و ۴۵ الکترا را درینج ایالت جنوبی بدست آورد. شرکت وی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۶۸ وضع بسیار پیچیده و مشکلی را پیش آورد، بطوریکه اگر ریچارد نیکسون در یکی دو ایالت دیگر شکست می‌خورد، انتخاب رئیس کشور آمریکا بمجلس نمایندگان امین گشود محول می‌شد.

جرج والاس که بعنوان کاندیدای حزب اکثریت در سنای آمریکا از شخصی



سکوت طلاست شوالیه به سکوت پیوست

آوازه خوان، رقص، هنریشه، شوین، جهان وطن، مرد کاباره‌ها... بالاخره در ۸۳ سالگی تماشایخانه‌دینارا ترک گفت. پنجاه سال فرمانروای مطلق موزیک‌هال‌ها بود. نامش در اروپا و در آمریکا به یک سان شورانگیز و خاطره آفرین است. و حیرت آن که سالخوردگان دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به اندازه جوانان ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ حضورش را، شادی آفرینش را درک کردند و دوستش داشتند. با اینهمه دهه ۷۰ هم از حضورش برنسیب نماند؛ همچنان، چراغهای صحنه صورت خندان و مهربانش را روشن کرد و همچنان صدایش-اینجادیگر کمی خسته و گرفته-بیر و جوان را به شادی خواند. و چه زنده دل و بی‌خیال بود. هیچوقت بیری را نتناخت و همیشه جوان ماند. در شوخیا و متل‌های ملنث زندگی کرد و موضوع لطیفه‌های بسیاری قرار گرفت؛ همه درباره این که شوالیه نمی‌خواهد پیر شود، شوالیه بیری را قبول ندارد. در میان این عکسی که از او، در طول دهها سال به چاپ رسیده، کمتر می‌توان به مودی برخورد که خنده بر لب نداشته باشد، جز در فیلمهایش و به اقتضای داستان. و جالب آنکه خاموشی‌اش نیز در اولین روز سال نو، در روزی که همه، لاقبل برای یک روز می‌خندند و شادند به وقوع پیوست.

Maurice Chevalier

سابقه کارش هفتاد و سه سال بود. یعنی از ده سالگی با صحنه و با نمایش آشنا شد. کارش را با آکروبات بازی شروع کرد. ده ساله بود که، برادر بزرگترش پل در کازینو ده تورنل روی صحنه آمد و به تقلید هنرپیشگان مردم را خندانند. هفته‌ای دوازده فرانک مزد می‌گرفت. به اسم «موریس کوچولو» معروف بود.



● اندک اندک موریس کوچولو جلو رفت. در شانزده سالگی دستمزدش روزی دوازده فرانک شد دره‌ادن کنسرتراستیر«برنامه اجرا می‌کرد تا آن که اسکالای پروکسل با روزی بیست فرانک استخدامش کرد.

● در ۱۹ سالگی اولین آوازش را به اسم «پسر خوشگل» خواند، ستاره اول «الدورادو» شد و اولین قراردادش را با فولی-برژر امضا کرد.



● در بیست سالگی، روی صحنه فولی برژر، همبازی «میستنگت» شد و به او دل باخت. عشقتان ده سال به طول انجامید.



● در بیست و پنج سالگی به خدمت نظام رفت. جنگ اول شروع شد. موریس در جنگ زخم برداشت و به اسارت آلمانیها در آمد.



● سی ساله بود که از معروفترین فرانسویان دنیا شد. کار نمایشگری و آوازه خوانیش بالا گرفت و افسانه‌ساز صحنه‌های کاباره‌ها و موزیک‌هال‌ها شد.



● در سی و هشت سالگی، در اوج شهرت و محبوبیت، عاشق رقصه‌ای شد و اقتدر او محبت دید که به توصیه مادرش، با او ازدواج کرد.



● در چهل سالگی رخت سفر به آمریکا بست. آمریکاییها از این فرانسوی که زبان آنها را به‌خوبی، فقط با تله‌بیجی‌ای پاریسی حرف می‌زد استقبال فراوانی کردند. موریس شوالیه آمریکا را فتح کرد و همانجا کر سینمایش را هم ادامه داد.

● ده سال در آمریکا بود. و این اقامتی بیروزمندانانه به شمار می‌رفت. سهمی بزرگ از شهرت شوالیه مدیون همین ده سال است در پنجاه سالگی به وطن برگشت، و سرشار از قدرت و جوانی، همکار تازه‌ای برای خود برگزید، «نیثارایه» که مدتی درازشریک زندگی‌اش بود.

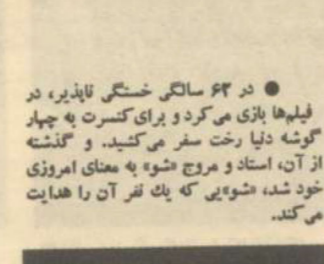


● در ۵۵ سالگی استاد همه خوانندگی‌های فرانسوی بود و ضمن آن که کار رقابت ناپذیرش را تعقیب می‌کرد، از استعدادهای دیگرش هم سود می‌جست. یکی از شاگردان و دست پرورده‌هایش ادیت بیاف بود که با تعالیم او آغاز به کار کرده بود.



● عشق هرگز از دل این پیر زنده دل بیرون نمی‌رفت و چنین شد که در ۶۸ سالگی دل به خواننده معروف «پاتاشو» بست.

● در ۷۹ سالگی ژنرال دوگل او را که صاحب نشان لژیون دونور بود به‌ضیافت هنرها و ادبیات دعوت کرد و از او استقبال و تجلیلی خاص به عمل آورد.



● در ۸۰ سالگی موریس در برابر معارف پاریس آخرین برنامه خود را در تئاتر شانزله‌لیزه اجرا کرد و دیگر به روی صحنه نیامد.



● در ۸۳ سالگی، به ملک خود در «مارن-لا-کوت» رفت و منزوی شد تا روزهای آرامی را در میان خاطرات ابوهش بگذراند. آخرین حضورش در یک جمع -برای تماشای نمایش «اوه کلکته» بود... و بالاخره روز رفتن فرا رسید.

● در ۸۴ سالگی، به ملک خود در «مارن-لا-کوت» رفت و منزوی شد تا روزهای آرامی را در میان خاطرات ابوهش بگذراند. آخرین حضورش در یک جمع -برای تماشای نمایش «اوه کلکته» بود... و بالاخره روز رفتن فرا رسید.



● در ۸۵ سالگی موریس در برابر معارف پاریس آخرین برنامه خود را در تئاتر شانزله‌لیزه اجرا کرد و دیگر به روی صحنه نیامد.



● در ۸۳ سالگی، به ملک خود در «مارن-لا-کوت» رفت و منزوی شد تا روزهای آرامی را در میان خاطرات ابوهش بگذراند. آخرین حضورش در یک جمع -برای تماشای نمایش «اوه کلکته» بود... و بالاخره روز رفتن فرا رسید.



شوالیه گذشته از کار نمایشی کاباره‌ای و خوانندگی و رقص، هنریشه زبردستی هم بود و در فیلمهای بسیاری شرکت کرد که بعضی از آنها، لطف و چابک خود را مدیون بازی هنرمندانه اوست. لیست فیلمهای عبارتند از:



۱۹۱۰- داماد منتظر



۱۹۱۲- برحسب عادت



۱۹۱۴- والی وازگون کننده



۱۹۲۸- اخبار دروغ



۱۹۳۹- دامپا



۱۹۴۷- سکوت طلاست



۱۹۴۹- شاه



۱۹۲۲- جیم بونی بوکسور



۱۹۲۳- ماجرای کوچک لورسین



۱۹۲۹- بیگناهان پاریس



۱۹۳۹- رژه عشق-باچنت مک دونالد



۱۹۵۰- سیب من



۱۹۵۴- صد سال عشق



۱۹۵۶- من هفت دختر داشتم



۱۹۵۶- عشق دوبعد از ظهر-با گاری کوبر



۱۹۳۰- کانه کوچک



۱۹۳۰- پلی بوی پاریس



۱۹۳۱- حوض بزرگ. با کلودت کلبرت



۱۹۳۱- ستوان خندان با کلودت کلبرت



۱۹۵۷- زی زی-با لسی کارون



۱۹۵۹- با یک فرانسوی ازدواج کردم-با دیورا کار و شرلی مک لین



۱۹۵۹- کان-کان-با فرانک سیناترا و شرلی مک لین



۱۹۶۰- اولیسیبا-با سوفیالورن



۱۹۳۲- یک ساعت با شما-باچنت مک دونالد



۱۹۳۲- امشب مرا دوست بدار



۱۹۳۳- داستان وقت خواب



۱۹۳۴- بیوه خندان-باچنت مکدونالد



۱۹۶۰- پاپی-با کاتین فلاس



۱۹۶۰- فانی-با لسی کارون



۱۹۶۱- جسیکا-با آنتی دیکسون



۱۹۶۲- در جستجوی گمشدگان (فرزندان کایتان گران-با هیل میلز) ۱۹۶۵- ماتکی به خانهات برگرد-با ایوت میسو



۱۹۳۵- فولی برزر



۱۹۳۶- ولگردهای دوست داشتی



۱۹۳۶- مرد روز



۱۹۳۶- با لبخند



۱۹۶۲- دگمه وحشت-با جین منسفیلد



۱۹۶۴- نوع تازه عشق-با جوآن وودوارد



۱۹۶۴- می خواهم پولدار شویم-با ساندرا





فرودگاه

فرودگاه، در میان برقی‌گیرمیکند، درواقع موضوع اصلی فیلم «فرودگاه» است، و بقیه ماجرا، قضیه‌ی خارج کردن هواپیمای از برف، و آزاد کردن آن قسمت از میدان فرودگاه است.

به این ترتیب برگرد این موضوع اصلی که این بار، هواپیمای فرودگاه است، بقیه شخصیت‌ها و ماجراها پدید می‌آید. ماجراها و شخصیت‌هایی که بهرحال، بنوعی با فرودگاه رابطه دارند.

طول فیلم، مربوط به هیجان حاصله از به برف نشستن هواپیمای و هیجان‌های ناشی از افراد مختلف است. کسانی که در مدت تکلیف، با گیرافتادن هواپیمای، بنوعی در ارتباط هستند.

درباره‌ی شخصیت این افراد کارگردان در حیطه‌ی کار خود، ناچار بوده خیلی سریع و روشن اقدام کند، به این ترتیب گرفتاری و مشکلات خانوادگی را با نمونه‌های قطعی نشان می‌دهد.

مدیرکل فرودگاه - که منشی زیبایی دارد - دائماً با همسرش در حال مناقشه است، اما آنچه از این ماجرا خواهیم دید، علت اصلی را بیچیز آنکه شوهرش بیش از همسرش ب فکر کارش است، روشن نمی‌کند. زندگی زنانشویی این مرد، هنگامی که بازنشسته در حال گفتگوی با تلفن است، طی یک رجعت به گذشته، اما با کلمات و جملاتی که در زمان حاضر نیز بکار می‌رود، نشان داده می‌شود، و در این کارتصویر-های همسرش پای تلفن، و زندگی دوتفره‌ی پرمنافقه، به یک صورت برآمده می‌آید، همان کاری که بعد در گفتگوهای با تلفن، میان خلبان‌ها، و برج مراقبت نیز پیش خواهد آمد - همچنین در یک گفتگوی با یک متخصص نجات هواپیمای.

برادر زن این مرد که یک خلبان است، در یک صحنه با همسرش در فرودگاه نشان داده می‌شوند، و ماجرای عشقی میان خلبان و مهرباندار، احتیاج به نشان دادن صحنه‌های گذشته ندارد.

نوعی ایجاد ارتباط میان اشخاص و ماجراهای مختلف را، کارگردان با شکستن تصویر و ادغام هر یک از آنان در دیگری حل کرده است، و به این ترتیب تغییر موضوع، و تعقیب شخصیت و مکان جدید آسان به نظر می‌رسد؛ آنچه‌الگه در یک صحنه با تلفن میان خلبان و مهرباندار - و یا در صحنه با متخصص نجات هواپیمای -

و یا شخصی که در حال ساختن بپ است. در هریک از این موارد، دوربین صحنه‌ی قبلی را رها می‌کند، و درحالیکه دوترا درین حال نماینده‌ی دو سوی ماجرا، جدید را دنبال می‌نماید.

این عمل فقط در مورد مرد بمب‌ساز، با موارد دیگر تفاوت دارد؛ اشخاص دیگر که به این طریق به صحنه وارد و یا از آن خارج می‌شوند، از نظر حرفه، بپسم نزدیک هستند و با فرودگاه و هواپیمایوستگی دارند، اما مردی که بپ می‌سازد، فقط یک مسافر است، و می‌بینیم که صحنه‌ی مربوط به اویش از قسمت‌های دیگر، دارای تأکیدها و اغراق‌های نمائشی است.

صحنه‌ای که او با زنتش ملاقات می‌کند - و این آخرین ملاقات آنهاست - بیشترین حد تأثیر صحنه‌ای را اخذ کرده است، و بر احوال بر تماشایگر اثر می‌گذارد.

که هواپیمای بدون بلیط و بطور قاچاقی مسافرت می‌کند... اینها هریک صورت حلقه‌هایی را دارند که برای ایجاد یک دایره‌ی اصلی بهم متصل شده‌اند، و می‌دانیم که در مرکز این دایره، هواپیمای به برف نشسته در فرودگاه قرار دارد، اما باید بگوییم که این حلقه‌ها، حلقه‌های انتخاب شده‌ای هستند، و بجای هر کدام امکان داشت شخص دیگری انتخاب شود.

این امر باعث شده که حالت روایتی داستان گویی فیلم، محور اصلی باشد، و عبارت دیگر، فیلم، یک فیلم داستانی است، و نه فیلم یک شخص واحد.

بهمین ترتیب کار کارگردان از جهت آسان‌تر و از جهتی سخت‌تر می‌شود. سخت می‌شود، چون تعداد موضوع و شخصیت وجود دارند و آسان می‌شود چون احتیاج به تجزیه و تحلیل و معرفی شخصیت



گفتیم که با شکستن صحنه‌ها، چگونه رابطه برقرار می‌شود، و دوربین از مکانی به مکان دیگر، و از شخصی به شخص دیگر، می‌رود. به این ترتیب زمان اتفاق تمام این قطع‌ها و تداخل نماها، زمان حاضر است، بیچیز یک مورد، هنگامی که مدیرکل فرودگاه با همسرش صحبت می‌کند، که همراه با صحنه‌های زمان حال، صحنه‌های گذشته نیز مخلوط می‌شود، و اینهمه از نظر بیشتر روشن کردن وضع زندگی مرد است.

بغیر از اینها، اشخاص دیگری نیز هستند، مثل بازرس فرودگاه، و یا بیزنی

نقد فیلم‌های هفته

از بیژن خرسند

اما بغیر از این کارگردان در فن خود مهارت دارد؛ با سرمایه‌ی لازم که در اختیار داشته، فیلم پرخرج خود را، بصورت یک فیلم مسجح لحنه به لحنه درآورده است، که تماشاگر را مجذوب خود می‌کند. و علت اصلی آنست که یک لحنه نمی‌گذارد هیجان از بین برود؛

هیجان اول، به برف نشستن هواپیمای و نوعی فعالیت برای آزادی آنست. اما برای آنکه این هیجان پس از مدتی از بین نرود، کارگردان هیجان تازه‌ای پیش می‌آورد، و آن هیجان خطر انفجار در هواپیماست - و پس از انفجار دوباره به هیجان اولی باز می‌گردد؛ هواپیمای مصدوم در صورتی می‌تواند سالم فرود بیاید که هواپیمای اولی از برف خارج شود؛ همان مشکل اصلی داستان.

اینطور است که «فرودگاه» به موفقیت کامل تجاری می‌رسد.

وکیل مدافع

در آخرین صحنه‌های فیلم «وکیل مدافع» نطق کوتاهی به وسیله وکیل مدافع جوان ایراد می‌شود، که واجد تمامیت حرف و قصد فیلم است، او در خطابه‌ی کوتاهش می‌گوید منظور از تمامیت تشریفات یک دادگاه، کشف حقیقت است، و اگر این حقیقت کشف نشود، باری به تظاهری از آن دست یافته‌اند.

داستان اصلی، شرح ماجرای قتل یک زن است، و اتهام وارده بر شوهر.

داستان می‌گوید او گناهکار است، و وکیل مدافع شوهر را بی‌گناه می‌داند. هر کدام در اثبات حرف خود، قصه را از نقطه‌ی دید خود تعریف می‌کنند. وظیفه‌ی هیئت منصفه در این میان، این نیست که بهترین قصه را انتخاب کند، بلکه باید به درست‌ترین روایت برسد.

در مجموع فیلم، نظر انتقادی نسبت به نحوه‌ی دادگاه و قضاوت، و نقش هر یک از داستان، و یا وکیل مدافع وجود دارد، اما در پایان می‌بینیم که این نظر انتقادی به دفاع می‌انجامد. دفاع از آنچه موجود است، زیرا هر چند

که طریق کار با هیئت منصفه کامل-ترین نباشد، تا وقتی از آن بهتر ارائه نشده، بهترین راه است، و به این ترتیب است که نسبت به ساکنان یا بی‌گناه بودن قسمتی نظر داده می‌شود. که اما می‌بینیم علیرغم این توضیحات، باز متهم تبرئه شده، از اینکه بالاخره وکیل مدافع حقیقت را نفهمیده است، به او کنایه می‌زنند. ولی وکیل مدافع جواب می‌دهد که اصلاً برایش مهم نیست.

و این همان حرفی است که نلیلم مطرح می‌کند: بحث بر سر این نیست که «حقیقت» قطعی به دست می‌آید یا نه. صحبت از نحوه‌ی عمل است، و می‌بینیم که بهرحال، نحوه‌ی عمل موجود بهترین نحوه‌ی دانسته می‌شود.

«سیدنی. جی. فیوری» کارگردان فیلم «وکیل مدافع» را پیش از این در چند فیلم نسبتاً مبهم دیده‌ایم، مثل «پرونده‌ی اپیکرس» و یا «فاس کوچک» و «هالسی بزرگ» - کار او در آغاز، بخصوص در «پالوژا» و بعد در «دو دهنده‌ی برهنه» بیشتر بر شکل و قالب تکیه داشت. و این امر آنچنان بود که در «پرونده‌ی اپیکرس» - مثلاً - حتی محتوا را تحت الشعاع قرار میداد. اما این اواخر در «فاس کوچک» و «هالسی بزرگ» و بخصوص در «وکیل مدافع» این کار را تقریباً یکبار گذارده است. حالا شکل و محتوا به تعادل رسیده‌اند، منهای قطع‌های خشن، و پرش از یک فصل به فصل دیگر فیلم، که در چند قسمت فیلم جایگزین شده است، هر چند که کارگردان خواسته است بعزت شخصیت قهرمان داستانش، این چنین ضرب و روالی را در فیلم خود بکار برد.

در مقابل، کاری که کارگردان برای ارائه و شرح قتل انتخاب کرده است، به ضرب فیلم کمک می‌کند. نوعی اتفاق قتل را تماشاگر بتدریج در دیدهای مختلف می‌بیند؛ از دید شوهر، از دید داستان، از دید وکیل مدافع، و بعد هر یک از این دیدها، بعزت وقایع بعدی دچار تغییراتی می‌شود.

در این لحظات است که تماشاگر به راحتی می‌تواند خود را در جای هریک از اعضای هیئت منصفه قرار دهد، و مثل آنها دچار تردید و سرگردان شود، و در انتخاب یکی از تعریف‌ها، بعنوان حقیقت مردد بماند. به این ترتیب است که در آخرین مرحله، نسخه‌های کامل روایات داستان و وکیل مدافع، با تفاوت‌های اساسی، به قضاوت گذاشته می‌شود.

آنچه در اینهمه حالت سوززون لازم را بهم زده است حالت همبستگی و علاقه‌ای است که تماشاگر به علت دخالت فیلمساز، نسبت به هنرپیشه‌ی اول فیلم پیدا می‌کند، و چون فرض بر اینست که کار یک وکیل مدافع حتماً درست است، خود بخود علاقه و تماشاگر بسوی او معلوف می‌شود، و به این ترتیب است که پیروزی او در پایان، پیش‌بینی شده است، و ضربه‌ی لازم را ندارد.

زیرا در برابر تمام تردیدهای قبلی، علت انتخاب قصه‌ی وکیل مدافع توسط اعضای هیئت منصفه و اعلام بی‌گناهی متهم، به توجیهی احتیاج دارد که به حقیقت مضاعف می‌رسد. اما در این حال، چنین نمی‌شود.

بعلاوه «فیوری» در فیلم خود دچار شخصیت و صحنه‌ی زائد است، که در نتیجه دچار کندگی جریان صحنه‌ی نیز می‌شود. اما بعزت طرح یک مسئله‌ی قابل تعمق و تعدادی لحظه‌های موفق فیلم، این فیلم فیوری، نیز همچنان در مقام متوسط باقی می‌ماند، و باز تماشاگر علاقه‌مند را احتمالاً، چشم در راه فیلم بعدی خود باقی می‌گذارد.

هنگ خردسالان

* تاقیل از فیلم «دوازده مرد خبیث» اثر «رابرت آلدریچ»، فیلم‌های جنگی حال و هوای دیگری داشتند، و هر چند موضوع انجام یک مأموریت، اما شیوه‌ها و طرز کار به نحو دیگری بود.

ولی فیلم «دوازده مرد خبیث» خیلی از مشکلات را حل و آسان کرد. در واقع این فیلم بصورت دستورالعملی در آمد که داستان‌هایی از این نوع را می‌شد براحتی در قالب آن قرار داد. در نتیجه مأموریت‌هایی برای هر چند نفر، از آن پس بصورتی روز-افزون، یا حفظ خطاهای اصلی شیوه-کار، به بازارها فرستاده شد، که از آن میان، بعضی‌ها موفقیت‌هایی به دست آوردند.

با آنکه این دستورالعمل بسیار به کار رفته، نمی‌توان گفت که کهنه شده است، و در واقع هر بار شگرد تازه‌ای بر روی طرح اصلی به کار می‌رود. تازه‌ترین این شگردها را در فیلم «هنگ خردسالان» می‌توان دید.

این بار افرادی که باید مأموریت را به انجام برسانند، یک مشت پسر بچه هستند، که البته رهبری آنها را یک آدم بزرگ انجام می‌دهد.

«فیل کارلسون» کارگردان فیلم، در آغاز فیلم، بلافاصله تماشاگر را به ماجرا داخل می‌کند، و سعی می‌کند او را به همراه خود بکشاند؛ که صحنه‌ی تیرباران دسته جمعی علیرغم اغراق-های نمایشی، مثل مادری که بچه‌اش را شیر میدهد - و یا نامیدن یک مادر پس از تیرباران بوسیله‌ی بچه‌اش، سعی در این کار دارد.

این اغراق را پس از آن نیز در طول فیلم خواهیم دید، که در بسیاری موارد، تصنیف و خارج از روال بنظر می‌رسد، اصلاً وجود زن در طول فیلم، فقط همین نتیجه را دارد، و وقتی مسلسل بدست می‌گیرد، و بسوی

آلمانی‌ها تیراندازی می‌کند، عمل او همچنان توجیه نشده باقی می‌ماند. و یا آخرین صحنه - همچنین است رابطه‌ی میان سرباز و پسر یغی گروه، در صحنه آخر، هنگامی که سرباز خون از سرش جاری است، و لفظ‌های بعد، این دو نفر یکدیگر را بخوبی درک خواهند کرد.

اما وجود زن، که در داستان فیلم بکلی زاید بنظر می‌رسد، بیشتر حالت تزئین صحنه را دارد، و برای ایجاد دخالت‌های عاطفی برای تماشاگر، در نتیجه وجود دو بچه‌ی خردسال. بغیر از این، می‌بینیم که بعنوان زنی در معرض خطر، دوبار به کار گرفته می‌شود، یکی در میان بچه‌ها، و دیگری در برابر سرباز.



در این میان شخصیت پسر یغی گروه نیز نامشخص و بی‌فرجام باقی می‌ماند، درحالیکه بیش از این، با نقاط منفی فراوان او را شناخته‌ایم، در پایان فیلم به مناسبت پایان جنگ - تبدیل به آدم دیگری می‌شود، که بپرس - حال، سر برآه و تسلیم است - نگاه کنیم به لفظ‌های که به پاهای سرباز افتاده است و گریه می‌کند - که در اینهمه، هیچگونه شخصیت پردازی وجود ندارد.

بعلاوه کارگردان در صحنه پردازی خود نیز، چندبار دچار اشتباه می‌شود، که در نتیجه در کار خود شکست می‌خورد. آنچه باقی می‌ماند، موفقیت نسبی در به دنبال‌کشاندن تماشاگر است که بهرحال، موجب نجات فیلم نمی‌شود.

وجود «سیلواکوشینا» در این فیلم، بغیر از آنچه به عنوان نقش ارائه می‌دهد، موجب شگفتی است، و در این شگفتی، از این رفتن یک چهره و یک قالب زیبا بیش از هر چیز تأثیر دارد.

اگر توجیه خشونت و وحشیگری-های سرباز، این باشد که از انکاس آنها بر روی بچه‌ها استفاده شود، این کار انجام نشده است، و آنچه باقی می‌ماند، صحنه‌های وحشیانه‌ی صرف است، درچگونگی به قتل رساندن افراد

فیلمسازی با معیارهای سینمای جدید

تحلیل اقتصادی جنگ سرخ‌ها و سفیدها در یک فیلم وسترن

«آرتورین» یکی از کارگردانان تثبیت‌شده آمریکایی است، که معیارهای فیلمسازی او، با معیارهای سینمای جدید وفق دارد. آثار «پن» از انگلستان دوست تجاوزه نمی‌کنند، اما در میان همین فیلم‌ها، آثاری موفق و مشهور وجود دارد، مثل «تعقیب» و «پانی وکلاید». یکی از فیلم‌های پرسروصدا و جدید آرتورین، «آدم بزرگ کوچولو» نام دارد، که درباره همین فیلم، این مصاحبه بوسیله «گتی پروتور» با او به عمل آمده است، و در طی آن، علاوه به خصوصیات کار این فیلمساز نیز پی می‌بریم.



شما روی موضوع دیگری درباره سرخپوستها کار می‌کردید که رمان «آدمک بزرگ» را کشف کردید... آرتورین - بله، این موضوع بکر، که به موضوع‌های دیگر شبیه و در عین حال با آنها بی‌شبهت بود، در بازه استعمار تجاری سرخ‌پوستها بوسیله سفیدها بود، و داستان از نقطه نظر سفیدها برداشت میشد. در اینجا نه تنها داستان از جنبه زندگی سرخ‌پوستان بود، زیرا قهرمان داستان پرورش‌یافته‌ی آنهاست و اغلب در زندگی با آنها نشان داده می‌شود، بلکه بیشتر سخن از یک جنگ استعماری است آنچنانکه لاقال ژنرال کاستر چنین توجیهی دارد. در حقیقت، این فیلم درباره مرزهای متحرک ملتی است که اصول یک تجارت نفع‌پرستانه، عمل واقعی جنگ‌های را با سرخ‌پوستان تشکیل می‌دهد.

تجارت بود که غرب را عوض کرد، بخصوص تجارت پوست گاو میش که موضوع قسمت کوتاهی از فیلم است، همراه با بافلوبیل، که یک قاتل واقعی حیوانات است. اما این قسمت، مثل بسیاری از قسمت‌های فیلم، فقط حالت گذرگاهی برای یک کراپ قهرمان داستان را دارد که در آن وضع یک تماشاگر را داراست، و نه یک بازیگر. پیش از آنکه او یک قهرمان غرب باشد، نوعی بازدیدکننده‌ی از غرب است که همواره در میان دو فرهنگ گرفتار است. و مشکل اصلی، سعی در زنده ماندن است، در مکان‌هایی که حادثه‌ها را پیش می‌آورد.

و شما ناچار بودید که قسمت بزرگی از این فصل‌ها و شخصیت‌های دوم داستان را حذف کنید؟... مثلا کلامیتی‌جین و ایات - ارب، سیاهپوستی که نزد شایین‌ها پرورش یافته، و یک ایتالیایی موسوم به مارتینی که با کاستر در «لیتل بیگ هورن» همراه بود، بدون آنکه قادر به درک فرامیتی‌که به او داده میشد، باشد. رمان به قدری فنی است، که پیش از نیم‌دوجین فیلم خوب می‌توان از آن استخراج کرد، که کاملا با یکدیگر تفاوت داشته باشند، و در عین حال، نقطه نظر و قهرمان اصلی آنها نیز متفاوت باشد. بدون آنکه از کاستر صحبت کنم که تنها روابطش با دو افسر؛ رنو و بنتین، که او را در تله، لیتل بیگ هورن تنها گذاشتند، خود عناصر یک درام کامل هستند... اما خط اصلی فیلم، نوعی کلید گشایش این فصل از غرب، و در نتیجه ممالک متحده است، که به روابط میان سرد سفیدپوست ملقب به متمدن، و سرخ‌پوست، ملقب به وحشی می‌پردازد. و تماشاگر را به تماشای شخصیت‌هایی از دخترهای نمایشگر، کشیش‌ها، داروسازها، و دخترهای غرب می‌کشاند، که هر یک به نوبه‌ی خود تبدیل به یک تیرانداز می‌شوند. و یقین است که این عوامل به اضافه‌ی کاستر، اسطوره‌ی

خود آمریکا است، که همچنین اسطوره‌ی فتح غرب هم هست، در توجیه سرنوشت و وظایف اخلاقی مرد سفیدپوست. و این توجیه کاستر است، پس از یکی از فتح‌های خون‌آلودش: «تاریخ در باره عظمت و زیبایی اخلاقی کارهای ما قضاوت خواهد کرد». که از اینپه به این نتیجه می‌توان رسید که دلیل اصلی این حرف‌ها و این قضاوت‌ها اینست که این تاریخ بوسیله مردان سفیدپوست نوشته شده که زشتی کارها را ستوده‌اند! همچنانکه قسمت اعظم اسطوره‌ی کاستر مدیون خانم کاستر است که بدون شک یکی از بزرگترین تبلیغات‌چی‌های تاریخ است، خانم کاستر، از صبح روز پس از نبرد لیتل بیگ هورن، از هر جزیی، برای ترسیم تصویر قهرمانی شوهرش استفاده کرده.

می‌زنس شما از صحنه‌ی نبرد، کاملا برخلاف تمام آن چیزهایی است که تا بحال ارائه می‌شده است، و حتی نوعی حالت ضد تماشاگر دارد... زیرا کافیس، برای فیلمبرداری به محل‌های واقعی نبرد رفت - همچنانکه ما این کار را کردیم - تا بتوان درک کرد که این تپه‌های کوچک، و این دره‌های کوچک، بدترین میدان‌های جنگ ممکن برای سربازانی بود، که بوسیله دستجات کوچکی، در ظرف چند دقیقه جارو شدند. ما درک کردیم که نبرد لیتل بیگ هورن، نمیتوانسته بیش از هشت دقیقه بطول انجامد، و هیچکس در چنین وضعیت زمانی، وقتی برای میزانش و شکره ندارد.

لحن قصه در مجموع، بیشتر از آنکه تراژیک و یا قهرمانی باشد پراشوب و گاهی ادبی است. بهمین علت است که یک کراپ یک قهرمان آشوب طلب است. همواره از ماجراها، میتواند خودش را بیرون بکشد، همچنانکه گاهی بنا بر تماشاگر، تغییر جبهه می‌دهد، و یا به جبهه‌ی خودش خیانت می‌کند. اما توجه داشته باشید، با گفتن این حرف، من او را قضاوت نمی‌کنم. و اگر می‌بایست او را توصیف می‌کردم، فقط می‌گفتم که او یک بازمانده جنگ است. داستان کراپ در کتاب توماس برگت با مرگ رئیس پیر سرخ‌پوستها تمام می‌شود، در صورتیکه در فیلم، این ماجرا بصورت یک مرگ قلابی درمی‌آید. چرا چنین تغییری داده‌اید؟ این مسئله، موضوع بحث‌های بسیاری در زمینه‌ی این سناریو بود، این چنین تصویری موجب اندوهی می‌شد که بهیچوجه مورد نظر فیلم نبود، زیرا می‌توانست فیلم را به دراماتیک و یا حتی ملودراماتیک تبدیل کند. همچنین می‌خواستیم نشان بدهم که سفیدها از معدوم کردن سرخ‌پوست‌ها رضایتی به دست نمی‌آوردند، آنها می‌خواستند سرخ-بقیه در صحنه ۸۱



اعضای کولینت بادی اپرا

«کولینت بادی اپرا» در تالار رودکی

یکشنبه گذشته کنسرت جالبی بوسیله «کولینت بادی اپرا» در سالن کوچک تالار رودکی اجرا شد. کولینت بادی، همانطور که از نام آن برمیآید با شرکت ۵ نوازنده، سازهای بادی اجرا می‌شود. سازهای کولینت ابوا - کلارینت - فلوت، فاگرت، و هورن. ارکستر اپرای تهران ارکستری تازه تأسیس است که برای اجرای موسیقی اپراهای رودکی به رهبری «مانریکو دتورا» موسیقی‌دان بود و مورد تحسین قرار گرفت.

برنامه هفتگی تالار رودکی

چهارشنبه ۲۲ دی و شنبه ۲۵ دی	اپرای قدرت سر نوشت (برای نخستین بار) موسیقی: جوزپه وردی رهبر ارکستر: مانریکو دتورا کارگردان: عبايت رضائي خوانندگان: سودابه تاجبخش - حسین سرشار نیکلا مارتینوچی - آلفو نومارکیکا (آبونمان شماره ۲ برای کارتهای آی-۲۲۲) (آبونمان شماره ۴ برای کارتهای زرد ۵۲۵)
دوشنبه ۲۷ دی	باله فندق شکن (مخصوص دانشجویان دانشکده افری)
سه شنبه ۲۸ دی	تکنوازی در موسیقی ایران باشرکت: استادعبادی - قوامی - مجد تهرانی بهاری و پایور



مزایای حساب پس انداز

بانک بیمه بازرگانان

شما وقتی در بانک بیمه بازرگانان حساب پس انداز باز کنید

تا ۵ برابر موجودی پس انداز خود، برای هر یک از مصارف زیر، طبق آئین نامه بانک، وام فوری میگیرید:

- ۱ خرید خانه
- ۲ عروسی
- ۳ توسعه کسب و کار
- ۴ خرید اتومبیل
- ۵ تحصیلات
- ۶ خرید شب عید
- ۷ مسافرت
- ۸ خرید تلفن
- ۹ هزینه های اتفاقی
- ۱۰ امور کشاورزی
- ۱۱ امور صنعتی

شما وقتی در بانک بیمه بازرگانان حساب پس انداز باز کنید

از یک خانه مدرن با کلیه وسایل و اثاث و یک دستگاه اتومبیل آخرین مدل، جایزه اختصاصی بانک بیمه بازرگانان، استفاده می کنید.

شما وقتی در بانک بیمه بازرگانان حساب پس انداز باز کنید

در هر بانک دیگری برنده جایزه اول شوید، بخودی خود و بدون قوه کشی در بانک بیمه بازرگانان نیز برنده میشوید و از درخت اسکناس، ۱۰ دقیقه تمام برای خود اسکناس می‌چینید. همچنین هر چند نفر از اعضای خانواده شما در بانک بیمه بازرگانان حساب پس انداز باز کنند، هر کدام برنده شوند، تمام اعضای خانواده شما، بدون استثناء و دسته جمعی میتوانند ده دقیقه تمام از درخت اسکناس، اسکناس بچینند.

شما در هر بانکی حساب پس انداز دارید،

یک حساب پس انداز هم در بانک بیمه بازرگانان باز کنید

ویرانه‌های مدور

دفتری از شعر و نوشته بقلم

خورخه لوئیس بورخس

به ترجمه احمد میرعلایی

ناشر: زمان

خورخه لوئیس بورخس، این نام ناسانوس و گاه با تلفظ‌های گوناگون - گورکه بورکز مثلا - آوازه‌اش از مرزهای امریکای جنوبی گذشته و جامعه ادبی و نقدنویسان امریکا، اروپا و بسیاری کشور-های دیگر را تسخیر کرده است.

بعد از پابلونروا (والته خیلی بیشتر از او) این نخستین بار است که نویسنده‌ای از امریکای جنوبی - (آرژانتین) اینسپه مورد بحث و تجزیه و تحلیل محافل هنری امریکا قرار می‌گیرد. این موهبت از يك طرف نتیجه شگفتگی و باروری خارق‌العاده هنر شعر و قصه در امریکای جنوبی و از طرف دیگر حاصل شگفتی و شیرینی بیش از حد آن هنرها در بورخس است.

بورخس در ۱۸۹۹ در بوئنوس آیرس متولد شد.

در سال ۱۹۵۵ بعد از سقوط پرون، دیکتاتور معروف آرژانتین، رئیس کتابخانه ملی آرژانتین شد. در همان زمان سمت استادی ادبیات امریکائی و انگلیسی را در دانشگاه بوئنوس آیرس برعهده گرفت.

در سال ۱۹۶۱ جایزه بین‌المللی ناشرین را - با ساموئل بکت - برد.

بورخس علاقه شدیدی به سفر دارد، تقریباً تمام کشورهای اروپا و امریکا را دیده و بخصوص در مریکا ضمن سخنرانی‌های ادبیات امریکائی جنوبی و عقاید هنری و اجتماعی خود راه به مردم شناسانده و ریشه نهضت عمیق هنری روبگسترش آنجا و آبخور تاریخی و اجتماعی آنرا نشان داده است، چرا که ظهور تقریباً ناگهانی و حیرت‌انگیز کسانی چون خود او، آستوریاس، پابلونروا - برنده جایزه ادبی نوبل - و اکتادریوپاز شاعر بزرگ - که شعر سنگ آفتاب او را به ترجمه مترجم کتاب مورد بحث، خواننده‌ایم، نمی‌تواند اتفاقی باشد.

بورخس این روزها مشغول ترجمه مجموعه آثار خود به انگلیسی است و در این کار نورمن - توماس وی جووانی او را همراهی می‌کند.

آثار مهم او عبارتند از «فیکسیون» «الف» و کتاب غیر داستانی:

«کتاب موجودات خیالی» The Book of imaginary beings. بورخس چندی است - به دنبال چشم دردی طولانی - نابینا شده است. کتاب حاضر مجموعه‌ایست از قصه‌های کوتاه، مقاله و شعر که مترجمی با صلاحیت و شیفته آثار بورخس، و تقریباً نخستین معرف او در ایران، ترجمه کرده است. در نخستین نوشته، بورخس، به شیوه‌ای جالب و تازه، شخصیت هنری خود را از «من» غیرهنری تفکیک کرده، و واقعه قرار گرفتنش را نشان می‌دهد و از این طریق شیوه نوشتن و دوگانگی مدام شخصیت هنرمند را تصویر می‌کند:

«آنچه اتفاق می‌افتد برای آن سرد دیگر، برای بورخس، اتفاق می‌افتد. من در خیابانهای بوئنوس آیرس قدم می‌زنم، گاه به گاه شاید از سرعادت می‌ایستم تا به یاقتمای یک سرد قدیمی یا به‌دری آهنگی نگاه کنم، از خلال نامه‌ها از احوال بورخس با خبر می‌شوم و نامش را در فهرستی از نامه‌های کمیته استادان دانشگاه یا در تذکره‌ای از احوال شاعران می‌بینم. علاقه‌ای خاص به ساعت‌های شنی، نقشه‌های جغرافیا، نسخ چاپی قرن هجدهم، ریشه

لغات، بوی قهوه، و اثر استیونسن دارم، آن‌مرد دیگر در این علائق سپیم است، اما به شیوه‌ای مظاهرانه آنها را تبدیل به اطواری تماشاخانه‌ای می‌کند. اگر بگویم که باهم اختلاف داریم راه‌افراقی پوینده‌ام؛ زندگی می‌کنم و می‌گذارم تا بورخس بتواند اشعار و افسانه‌هایش را به‌هم بیافد، و این اشعار و افسانه‌ها دلیل وجود من است. اذعان این مطلب برایم دشوار نیست، که او توانسته است چند صفحه با ارزش بنویسد، این صفحات نمی‌توانند مرا نجات دهند، شاید به این دلیل که آنچه خوب است دیگر به‌فرد تعلق ندارد - حتی متعلق به آن فرد دیگر هم نیست - بلکه به‌سختی و سنت تعلق دارد.

به‌رحال سرنوشت من این است که به‌یکباره و برای همیشه از میان بروم و تنها لحظاتی از من در آن مرد دیگر زنده بماند، به‌تدریج همه‌چیز را به او تسلیم کرده‌ام، هرچند شواهدی از عادات پیگیر او در مبالغه و مخالطه دارم. اسپینوزا معتقد بود که همه چیزها سعی دارند خودشان باشند؛ سنگ می‌خواهد سنگ باشد و بئر می‌خواهد بئر باشد. من در بورخس باقی خواهم ماند نه در خودم (اگر کسی باشم)، اما خویش را بیشتر در کتابهای دیگران یا در کوک‌کردنهای پرزحمت گیتار می‌یابم تا در کتابهای او. سالها پیش گویدم که خویش را از او برهانم و از اساطیر محلات پست شهر به‌بازی بازمان و ابدیت رو آوردم، اما آن بازیها اکنون جزئی از وجود بورخس‌اند. و من باید به‌چیزهای دیگر رو کنم. و بدین ترتیب زندگی من سراسر فرار است. و همه‌چیز را از دست می‌دهم، همه‌چیز را به‌نسیان یا به‌آن «من» دیگر می‌بازم. نمی‌دانم اکنون کدام یک از من این صفحه را می‌نویسد!

بورخس، از این‌گونه نوشته‌های کوتاه، قاطع و در عین حال ساده و دلپذیر فراوان دارد که در آن خطوطی کم رنگ از اشکال و انداسهای ذهنی خود راه، شاید در لحظه‌ها و زمانهای معین، کنار هم می‌گذارد و در پایان ایده یا واقعیتی را پیش روی خواننده قرار می‌دهد.

بورخس علاقه‌ای شدیدی به بوئنوس آیرس دارد، اینست که در قصه‌های او، که محیط ماجرا اغلب محلات آن شهر است، تصویرهایی چنان دقیق و قابل لمس می‌بینیم که بعد از تمام‌کردن قصه، کاملا با آن‌ها در ارتباط می‌مانیم. این بازگوئیشا و خاطره پردازیشا از فرط سادگی و صمیمیت، گاه به‌دوباره گویی رویایی می‌یابد و ذهن را حالتی شبیه افسون زدگی دست می‌دهد. این نیز محصول شیوه نگارش بورخس است که سبکی آمیخته از رئالیسم و سور-رئالیسم دارد. صحنه مبارزه‌های معمولی را چنان ترسیم می‌کند که انگار دارد توصیفی از جنگ پهلوانان افسانه‌ای می‌دهد: «بدون استفاده از شغل به‌جای سپر، برای دفع ضربات کارد بازو نشان را سپر کردند. بزودی آستین‌هایشان رشته رشته شد و از خون سیاه شد. فکر کردم که درباره مبارت‌آنان در این نوع کاردبازی اشتباه کرده‌ام. از اوایل کار متوجه شدم که شیوه‌های مختلف می‌زنند. سلاح‌هایشان یکسان نبود. دوگان برای جبران کوتاهی سلاحش سعی می‌کرد به‌حریف نزدیکتر باشد. اورپاته قدم واپس می‌گذاشت تا بتواند به‌راحتی ضرباتش را پائین بیاورد.»

این شور و شوق بورخس به‌زنده کردن گذشته است، گذشته‌ای که همه‌چیزش اسطوره است. همه خاطرات بورخس اسطوره‌اند. به‌جرات می‌توان گفت هر شخصی که بورخس در قصه‌هایش از او حرف می‌زند، حتماً، در کودکی نویسنده، در خاطره‌هایش یا در تاریخ بوئنوس آیرس، زنده بوده‌اند. این افراق‌آمیزی نشانه‌ای از ویژگی‌های هنر بورخس است، که قصه را شاعرانه و شعر را چون قصه می‌نویسد. او واقعا داستانسرا است، نقلی شاعرمنش، یا شاعری قصه‌گو با حافظه‌ای رقیق و پرکنجایش است.

شعر بورخس نیز همان مایه‌های بومی و تاریخی نوشته‌هایش را دارد. گذشته از اینکه از زمینه‌های قدیم و عمیق تاریخ و گذشته دیارش آب می‌خورد، خود از مبالغه‌گویی و حکایت‌پردازی شیرینی برخوردار است، اعتقاد عمیق و آگاهانه‌ای که به‌شعر - نه تاریخ ادبیات - دارد از اصول معماری زبان و خلاقیت کلام اوست در مصاحبه‌ای که سزار فرناندس مورنو، منتقد آرژانتینی با او کرده اعتقادات شاعرانه خود را به‌صراحت بیان کرده است. عمق این اعتقادات، عشق او را به‌کارهنریش و بخصوص به‌شعر نشان می‌دهد. بورخس استاد ستاره است و هنگامیکه پرسنده سخن از کارهنری می‌گوید، بورخس کلمه کار را به‌عنوان نوعی مبالغه - که مفهومی استعاری دارد - می‌پذیرد، سپس در جواب این سؤال «آیا شاعران واقعیت را افراق‌آمیز بیان می‌کنند یا نه، یا صرفاً از آن نسخه برداری می‌کنند، یا از واقعیتی عمیقتر گفتگو می‌کنند، که در نوع خود افراقی است؟»

بورخس - بله، بهترین کاری که شاعر می‌تواند بکند این است که راه حل آخر شما را بپذیرد. این باگفته ارسطو مطابقت می‌کند که: شعر صادقتر از تاریخ است، چون شعر لزوماً راستگوست، البته، در عمل، انسان آنچه را که می‌تواند می‌کند نه آنچه را که می‌خواهد.

پرسنده: - پس مقصود شما این است که حقیقت‌گویی مقصود شعر، درباره واقعیت است. گفتن اینکه واقعیت واقعا در عمیق‌ترین سطحش چگونه است.

بورخس: - بله، فکر نمی‌کنم که شاعر حرف‌های تازه می‌زند یا باید حرف‌های تازه بزند، در عوض باید آن چیز را بیان کند که تمام مردم زمانی حس کرده‌اند یا وقتی در طول زندگیشان حس خواهند کرد. یعنی او باید برای آن احساساتی که جوهر همه زندگی بشری است موسیقی زبانی پیدا کند. بقیه فقط نوادری است و بکار تاریخ ادبیات نویسان می‌آید نه خود ادبیات. پس به‌گفته‌ای، ارزش اصالت در ادبیات در مرحله دوم قرار می‌گیرد، مگر هنگامی که اصیل بودن به‌معنی مراجعه به‌مبدا اشیاء باشد، یعنی به مبداي اصلی. چسترتون به‌ما می‌گوید که اگر کسی آرزو کند که خوراکش انحصاراً از ماهی‌گونی باشد، شعر قادر به بیان کردن آن نیست. اما اگر مردی دوست بدارد و در عوض دوستش نداشته باشند، آن وقت شعر قادر است چنین موقعیتی را دقیقاً بیان کند چون همگانی است. و از این جهت است که شعر اهمیت دارد، چون بیان‌کننده حقایق ابدی است.»

به‌گمان من، این اولین اثر بورخس به‌فارسی، خوب انتخاب شده، چون هم نمونه قصه‌ها و اشعار او را در بردارد و هم به‌نحو وسیعی بازگو کننده نظراتی است که اولاً تصویر کامل و دلخواهی از بورخس بدست می‌دهد و ثانیاً دیگر هنرمندان را بکار می‌آید. چرا که بورخس هنرمندی نیست که تنها بسابقه ذوق و الهامات شاعرانه چیز بنویسد؛ او نویسنده و شاعری است آگاه به‌تاریخ، ادبیات، جامعه‌شناسی و روانشناسی فردی. وسختانش از عمق و اصالت برخوردارست و کلامش دارای جادویی است مؤثر و نتیجتاً آموزنده. باشد که این کتاب مقدمه برگرداندن آثار کاملتر و مشخص‌تری از او شود. ما نیز برای اینکه تصویر موجز و کاملی از این اثر بورخس بدست دهیم قسمتی از یک شعر او را نیز می‌نویسیم، تا از ویژگیهای مختلف و متنوع هنر او نقشی ترسیم کرده باشیم.

شعر فرضی:
«دکتر فرانسسکو لاپریدا که در ۲۲ سپتامبر ۱۸۲۹ با نقشه قبلی مورد حمله دسته‌ای از انقلابیون گاجو واقع شد و به‌قتل رسید پیش از مردن می‌اندیشد:»

در این آخرین بعد از ظهر، گلوله‌ها هوا را تازیناه می‌زند

بادی برخاسته است، انباشته از خاکستر میوزد همانگونه که روز و این جنگ پر آشوب برای پایان تلاش می‌کنند. و «گاجو»ها پیروز شده‌اند

شکست خورده، با چهره‌ای نشاندار از خون و عرق، که نه برامید آویخته‌ام و نه بر ترس، گم کرده راه، از میان دهکده متروک به‌سوی جنوب می‌گریزم.

چون آن فرمانده در برزخ که هنگام فرار خون برصحرای به‌جا گذاشت، آنجا که رودی مجببول راهش را گم می‌کند، من هم اینچنین فرو می‌افتم. امروز روز پایان است. شب و باتلاقیهای کمین کرده در زمین و یسار، گامهای مرا کند می‌کنند. صدای سم‌های مرگ گرم خویش را می‌شنوم که با سواران، پوزه‌های گند کرده، و نیزه‌ها مرا به زیر پای افکند.

من که آرزومند بودم کس دیگری باشم، قضاوتها را تغییر دم، کتابها بخوانم، قانون به‌میراث بگذارم، بی‌گور در این مردابها خواهم افتاد اما شادی‌ای پنهانی سینهم را می‌آکند می‌بینم که سرانجام با سر نوشتم که امریکای جنوبی است رود روم. هزارتوی پر پیچ و خمی از گامها که از روزهای من بافته شده است از روز تولدم تاکنون، مرا به‌این ساعت تباهی بسته است.

اکنون نخستین ضربه، پولاد آبدیده نیزه، سینهم را از هم می‌ردد و کارد آشنا، حلقوم را.

نامه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی



سید جمال‌الدین اسدآبادی، یکی از دلیرترین پیشوایان دینی ایران بود که با دخالت مؤثر در امور اجتماعی و مبارزه با استبداد پادشاهان قاجار محبوبیتی بی‌نظیر بین مردم و آزادیخواهان کسب کرد. وضع سیاسی و اقتصادی ایران و نفوذ بیگانگان در

تمام شئون اجتماعی آن روزگار مسئله‌ای نیست که برکسی پوشیده باشد: هرروز قرارداد تازه‌ای، هرروز امتیاز تازه‌ای به‌کشورهای بزرگ و هرروز اخبار تازه‌ای از سقوط وزوال و تحقیر و بی‌نظمی و درچنان‌گیروداری تنها مردانی چون سید با صمیمیت تمام برحال و روز ملت و مملکت دل می‌سوزاندند و تا آنجا که از قلم و قدمشان برمی‌آمد به اقدامات مؤثر و مفید دست می‌زدند. اقداماتی گاه‌چنان خطیر که کمترین تاوانش حبس و مرگ و تبعید بود، و این نصیبی بود که بیش از هرکس دیگر به‌سید جمال‌الدین رسید.

سید جمال‌الدین را نه تنها ایرانیان بلکه صدچندان بیگانگان میشناختند و بیشتر آنها تحسینش می‌کردند. بزرگترین مبارزه اجتماعی سید در جریان امتیاز دخانیات و به اصطلاح آن روز «قصیه تنباکو» بود که دست آخر به فتوی و تحریم تنباکو انجامید و در آن مورد خاص پیروزی نصیب مردم شد. هائری‌هاویس می‌نویسد: «سید مردی است به سن پنجاه ساله و نسبت یسن خود بنیه قوی‌دارد و از ظلم و بیداد و خودیاتی که در ایران میشود و اغتشاشات وضع آنجا دلسوزی کلی دارد. منجمله عمل نسخ و بطلان امتیاز دخانیات، که به‌اهالی اروپا داده شده بود و بطلان این امتیاز فقط بواسطه اعمال متفق و حرکات شجاعت‌آمیز ملاها و علما بوده است که پادشاهان را مجبور به بطلان آن نمودند.»

آنگاه این مامور بیگانه متن نامه سید را به ملکه ویکتوریا و جرایدلندن بازگو می‌کند: «مملکت من رو به‌خرابی افتاده است و از جمعیت مملکت کاسته شده. کارهایی که متعلق به زراعت و آبادی است خراب شده و زمین لم‌یزرع افتاده و صنایع به‌حال عدم‌باقی است. مردم ایران متفرق شده‌اند. اشرف ساکتین این مملکت در مجلس‌ها بسر برده و حکام آنها را صدمه زده...»

بهرحال، کتاب نیازی به معرفی و نقد نظر ندارد. دفتری است سرپا مدرک و سند که برهه‌ای کامل از سیاست، اقتصاد و درگیریهای اجتماعی ما را بر ملا می‌دارد. در کتاب، اسناد و مدارکی ارائه شده که خصوصیت مخفیانه و علنی دولت انگلیس را با سید فاش می‌کند. باری، سید نیز مثل بیشتر مردان وطن پرست و آگاه ایران در روزگار آشفته‌ای که همه چیز برمدار قدرت مطلق پادشاه قاجاریه می‌چرخید سرانجامی تلخ و مرگبار یافت. در آخرین نامه‌اش از محبس، می‌نویسد:

«من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می‌نویسم، که در محبس، محبوس و از ملاقات دوستان خود محروم. نه انتظار نجات خود را دارم و نه امید حیات. نه از گرفتاری متالم و نه از کشته شدن متوحش، خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن.»



میان پرده

خبرنگاری از يك جهانگرد حرفه‌ای، مثل برادران امیدوار، پرسید: شما تو این سفرهای دور و دراز، چه وقت سیر می‌شوید و دلتان هوا می‌کند که برگردید؟ جهانگرد گفت: من معمولاً به زن خیلی زشت‌رو باخودم می‌برم سفر. وقتی حس می‌کنم که این زن، چندون زشت هم نیست می‌فهمم که وقت برگشتم رسیده.

سرمایه‌دار صنعتی بزرگ، کارکنان مؤسسه عظیمش را جمع کرد و به آنها گفت: در مؤسسه من راه ترقی و پیشرفت سریع برای همه‌بازه. مثلاً شما آقا، فقط به ساله اینجا کار می‌کنین. اول پست ساده معاونت به قسمت رو داشتن، دوماه بعد رئیس قسمت شدن، بعد اومدین دفترکل، قائم‌مقام رئیس دفتر شدن، و حالامقام معاونت کل مؤسسه‌رو دارین. حتماً از این ترقی سریع راضی هستین. طرف مورد خطاب گفت: البته پاپا!

روزنامه‌نویسی از يك دانشمند پرسید: موضوع فعلی جستجوی تحقیقاتی شما چیه؟ به آپارتمان چهار اتاقه آرزون.



در جهان فنون و علوم و مکاشفات و تولید و صنعت و غیره...

کامپیوتر عظیم شرکت «صادرات و واردات» خراب شد. دنبال موفرت‌ترین متخصص آمریکایی فرستادند و او پادم و دستگاه خود وارد شد. ممانته دقیقی به‌عمل آورد، دل ورودی کامپیوتر را ریخت بیرون، یک عالم از سیما و لامپها و فیوزها و دگمه‌ها را عوض و بدل کرد و وقتی کارش تمام شد از مدیر شرکت خواست که ماشین را امتحان کند. مدیر روی کاغذی نوشت: «الان پدر من کیاست؟»

چراغهای ماشین روشن و خاموش شد و پس از چند لحظه روی یک نوارباریک این نوشته درآمد: «ابوی در میخانه نیش خیابان دوم از دست چپ دارد آبجو می‌خورد.»

مدیر برآشفته به‌متخصص گفت که: این چه‌جور ماشین درست کرده آقا، جواب غلطه، پدر من ده ساله مرحوم شده متخصص دوباره دل ورودی کامپیوتر را ریخت بیرون، همه چیز را امتحان کرد و چون از کار خودش و کار کامپیوتر اطمینان داشت، این دفعه خودش همان سؤال را نوشت: «اکنون همسر مادر جناب آقای مدیر شرکت صادرات و واردات کجا تشریف دارنده؟ یک لحظه بعد نوار از ماشین درآمد: همسر مادر جناب آقای مدیر شرکت ده سال است که مرحوم شده‌اند اما پدرشان همین الان از آن میخانه درآمد و به‌میخانه دیگری رفت.»

در ایالات متحده آمریکا، مسد تکنولوژی معاصر، ترازوهای هسته که وزن آدم‌را به‌جای آن‌که بنویسد یا نشان بدهد، از یک بلندگوی کوچک‌اعلان می‌کند.

چند وقت پیش پیتروستی‌نوف هنرپیشه‌خیلی چاق انگلیسی رفت روی یکی از این ترازوها و بلندگو اعلام کرد: لطفاً دو نفری، روی ترازو نروید، خراب می‌شود.

معلم فیزیک يك ترانسفورماتور آورد به کلاس و گفت:

«دو شاخه این دستگاه را می‌زنم به‌بی‌رق، برق ۲۲۰ ولت از این طرف می‌آید، و از اون طرف برق ۱۱۰ ولت خارج می‌شه، بگید ببینم برای چی؟ سکوت مؤذبه‌انای برکلاس حکمفرما شد. معلم پرسید:

«هیچکی نمی‌تونه بگه این ۱۱۰ ولت کجا رفت؟»

«زود بگین این ۱۱۰ ولت چطور شد؟ یکی از بچه‌ها گفت: نگران نباشین آقا معلم، پیدا می‌شه، هیچکی از کلاس خارج نشده.»

در یک خانواده هیپی متجدد، مادر به‌دختر ده ساله‌اش گفت: باز بی‌اجازه، رفتی سر سیگاری‌های؟ مامان به‌جون خودت دوتا برداشتم. چون بی‌اجازه این کارو کردی امشب باید ویسکی نخورده بخوابی.

اولی سرزده وارد خانه‌اش شد و زنش را تو بغل دومی، یعنی بهترین دوستش دید. آشفته و برافروخته گفت: رفیق، این قضیه را باید با گلوله حل‌کنیم. اولی و دومی هفت تیرهاشان را برداشتنند و در میان حق‌گریه زنی‌ب‌وفا رفتند تو حیاط‌خانه، دومی به اولی گفت:

«رفیق، این جور زنا قابلیت اینو ندارن که من و تو واسه خاطرشون همدیگه رو بکشیم. بیا چند تا تیر هوایی خالی کنیم و خودمونو بز نیم به‌مردن. بعد، زنه اول بالای سر هرکدومون اومد، مال اون باشه.»

«باشه. همین کار را کردند و زن نگاهی از پنجره به حیاط انداخت و گفت: آه‌های سومی، از تو گنجه بیا بیرون، مردوشون سقط شدن!»

دوتا مخترع فرانسوی اختراع خود را برداشته، چندان سفر را بستند و به‌مسد تکنولوژی، ایالات متحده آمریکا سفر کردند، به‌این امید که پولدار شوند. اختراع اولی ماشینی بود که پنج دلار توی آن می‌انداختند و از آن یک زن در می‌آمد. این اختراع را ده هزار دلار خریدند. اختراع دومی ماشینی بود که یک زن را توش می‌انداختند و از آن طرف یک سکه پنج دلاری بیرون می‌آمد. این اختراع را ده میلیون دلار خریدند.

شیمیست داروساز رفت پیش رئیس کارخانه داروسازی: «بالاخره اون شربت تقویت‌رو ساختم. خیل‌خوب، ترکیبش از چیه؟ کلسیم. خوب. یه. بسیار خوب. چند جور فسفات. خوب. چیمنز. چیمنز؟!»

«آره، صد دفعه به‌این پسره بی‌احتیاط گفته بودم که نباید تا کمر تو دیگ لابراتور دولا بشه.»

از يك دكتور پرسیدند که: برای چی انقده تعداد دوقلوها زیاد شده؟ دكتور گفت: واسه این که به‌این دنیای شلوغ و هرکی هرکی و وحشت‌انگیز، دیگه هیچکی جرأت نمی‌کنه تنهایی قدم بذاره.

جدول کلمات متقاطع

اسلامی - پاینده بود! ۱۶ - از رنگها - روشندل - قوت‌لایموت ۱۷ - از شهرهای مذهبی - خون فراوان! رخصت و اجازه - مثل و مانند ۱۸ - از رنگهای اصلی - از احجام هندسی - وسط هر چیز - بی‌خبر از گرسنه ۱۹ - آغاز - منجر - از اسما - دستوری ۲۰ - سبیده - شاخه کوچک! - یکطرف و سه حرف - مردم ۲۱ - دریا - طلا - رود لاجورد! - قلمی در دست چوپان! ۲۲ - پیش - سر من! - پدر رستم ۲۳ - مادر اعراب - از بستگان نزدیک - حیوان سواری - فساد و تباهی ۲۴ - زن - ساز تیره! - از ضمائر اشاره - قلعه‌ای که مسعود در آن زندانی بود ۲۵ - نوشتن یا نگاشتن - ابداع و ایجادکننده - توخالی ۲۶ - تکیه‌کلام خانم‌شاهشهر - برگزیده خاله سوسکه - فریاد عدل - از واحدهای شمارش حیوانات ۲۷ - حائل میان دو چیز - حسن و خوبی ناچور! - دستگاهی در موسیقی ایرانی - از حروف نثی ۲۸ - یار قدیمی برزن - سلطان جنگل - از رودهای مرزی ۲۹ - شاگرد سقراط و معلم ارسطو - شهری که قسمت شرقی آن جزو اردن هاشمی است.

واحد پول آشنا - از مصالح محکم ساختمانی - سزاوار ۱۵ - از رجال معروف سیاسی هند در قرن اخیر - کشوری که نیسی در اروپا و نیسی در آسیا واقع شده - نام قدیم نواحی غربی ایران - منطقه آتش سرد کردن بین فرانسه و آلمان! - ناحیه وسیعی در روسیه که معمولاً بیش از نیم‌سال پوشیده از برف است - کشوری در جنوب شرقی آسیا.

عمودی:

۱- سلسله جبالی در شمال شبه قاره هندوستان - مقر پاپ ۲ - نیکو پستیده - شگون - این روزها بصورت جایزه هم میدهند ۳ - از حالات دریا - کلمه ایکه در اول جملات مؤالی می‌آید - حرکت هوا - از واحدهای اندازه‌گیری مساحت ۴ - خوار و ناتوان - اقبال - میان - قامت یار شاعر بان‌میماند ۵ - نابود کردن - مسائل - دوتاش یکی است ۶ - بهار خبر از نوکنی آن میدهد - خزنده‌گزنده - خالص - اصطلاحی در بازی شطرنج ۷ - از واحد های پول - درخت خرما - زخم برچهره مردان

Crossword grid with numbers 1-15 and asterisks indicating filled cells.

حل جدول شماره قبل

Completed crossword grid with words filled in.

جنس خشن ۸ - مهندس مشهور انگلیسی که تحقیقاتش بایجاد ماشین‌های بخار جدید منجر گردید - عقل ریز! - پول قدیمی ۹ - از گلشای فصل - فرزند - حرف‌کوهی موهوم! - چای انگلیسی ۱۰ - کلمه چوبی - بزرگترین حیوان خشکی مشهور - بچه بچه! ۱۱ - از مشتقات نفت - خراب - شیرین آنرا برای شما آرزو می‌کنیم ۱۲ - هسته - آلت طرب - نوعی جامه - مطیع و سربفرمان ۱۳ - از خواهران بروته - جرقه آتش - دسته‌ای از سپاه - نیمه اول اثر معروف امیل‌زولا! ۱۴ - گرداگرد کره زمین را فرا گرفته - جای خالی - سرگشته و حیران ۱۵ - بزرگترین کانون علم و ادب و تمدن درخشان

کلمه‌ایک هنگام تحسین گفته میشود یکی از دردها - جای و خواهد نشست! ۹ - از بند رسته و آزاد - فعل ار از مصدر زدن - دفعه - از مصالح ساختمانی - نی‌میان تپی - لقب چند تن از پادشاهان اشکانی - علامت مقبول صریح ۱۰ - درازی شب را باید از و پرسید - درویش - فرزند ابر - تبدیل بخار یا ناز به مایع ۱۱ - قدرت ظلم‌وستم - دوباره آغاز کرن - اندازه - سرگیجه ۱۲ - تکیه کلام جنائشکم - آبرو - از واحدهای پول - زبان‌دار بی‌زبان - کمانگیر مشهور ۱۳ - کمتر از اندازه - مقتول‌قلزی - آتش - تن - از دیدنی‌ها - رودخانه - از بی‌بریهایی مصری ۱۴ - از هنرپیشگان وطنی



آلمان غربی، بازار هنر نو

بازار هنر، بعد از بحران «وال استریت» از آمریکا به آلمان منتقل شده است و این کشور در مدت سه سال بزرگترین خریدار آثار نقاشان پیشرو شده است. در این کشور است که مثلاً کارل اشور K. Stöhr از صاحبان صنایع شایوسازی، در هشتاد و سه سالگی یکباره همه کلکسیون «کروسار» Kausar نیویورکی را می‌خرد که عبارت است از بیست تابلو وارول Warhol، بیست اثر اولدنبورگ Oldenburg و دوازده اثر لیختن اشتاینر. و یا «لودویگ» Ludwig شکلات‌ساز میلیارد کلکسیون جالبی مرکب از صد و پنجاه اثر معاصر فراهم می‌آورد تا به موزه «کلن» هدیه کند... و هنه‌ای نیست که یک هنرمند آمریکایی برای جلب توجه وارد آلمان نشود.

در قلب این شگفتی ناحیه «رو» Ruhr قرار دارد که بر روی آن محور اروپا که از آمستردام به میلان می‌رود و از فرانکفورت و بارل و زوریخ می‌گذرد قرار دارد.

در حالیکه برلین و مونیخ کمی از فعالیت‌شان کاسته‌اند، فعالیت «دوسلدورف» شدت می‌یابد. این شهر بازرگانی و صنعتی، که قریب یک میلیون نفر سکنه دارد، اکنون بصورت کانون هنری در می‌آید.

در این شهر که با پنج اتوبان به سراسر اروپا وصل شده است سه مرکز رسمی نقش مهمی در عرضه کردن آثار هنری بازی می‌کنند: موزه هنرهای زیبا که در سال ۱۹۶۵ تأسیس شده و از همان آغاز همه کلکسیون «تامپسون» را که عبارت از هشتاد و هشت اثر «کله» Klee بود خریداری کرده است.

«ورنر اشمنلیخ» مدیر موزه می‌خواهد که بر گرد این کلکسیون فقط شاهکارها را گردآوری کند. از اینرو همیشه در کمین زیباترین آثار پیکاسو و شاگال و آثار کمیاب «ژوان گری» است. مبالغ هنگفتی هم برای



ورنر اشمنلیخ در برابر اثری از «پدرو لورک»

خرید این تابلوها می‌پردازد. زیرا گذشته از بودجه سالانه‌ای معادل دو میلیون مارک مرتباً کمک‌هایی هم از مؤسسات مختلف باین موزه می‌شود.

در کنار این مؤسسه عظیم، موزه شهرداری به گردآوری کلکسیون از هنر معاصر آغاز کرده است، از قبیل تابلوهای «پل بوری Pol Bury»، «یوکلن Yves Klein»، «آرمان» Arman و «مانزونی» Manzoni....

و بالاخره «گالری هنر» در مرکز شهر، نمایشگاه‌های جدید درباره هنرمندان بزرگ معاصر ترتیب می‌دهد که در آنها از تابلو خیری نیست، بلکه مجموعه‌ای از اطلاعات بصورت‌های مختلف، از قبیل فیلم و نوشته و غیره گرد آمده است.

در اطراف «گالری هنر» گالری‌ها و نمایشگاه‌های متعدد روز بروز در افزایش است از قبیل گالری «هالسن مایر»، گالری اشمنلا Schmela، «کوتراد فیشر» و غیره.... این زندگی پرشور هنری با فعالیت هنری شهرهای مجاور نیز تقویت می‌شود. مثلاً «کلن» که صد و پنجاه تابلو از کلکسیون «لودویگ» را در چلی‌ترین موزه‌های خود گذاشته است. یا در شهر «کرفلد» Krefeld که با اتمیل در ظرف ده دقیقه می‌توان از اوسلدورف به آنجا رفت، «پول ومبر» Paul Wember مدیر موزه شهر به کارخانه‌ها می‌رود و برای کارگران درباره هنر نوساختاری می‌کند.

راز موفقیت اوسلدورف در فعالیت موزه‌های آن و بودجه هنگفتی است که آنها در اختیار دارند و نیز در جرئت و پشتکار بازرگانان آن است که مثلاً بجای خریدن اسپای مسافه پولشان را صرف خرید تابلوهای نقاشان معاصر می‌کنند.



آقای سینما و نمایندگی کل فستیوال کان

«موریس بسی» Maurice Bessi که پس از انتخاب «روبرفاور» - لوبره» به ریاست فستیوال «کان» اخیراً بجای او به نمایندگی کل فستیوال انتخاب شده، مردی است که زندگی‌اش از سینما جدائی ناپذیر است.

او در موزه شخصی خود، عصای چارلی چاپلین را در فیلم «عصر جدید»، سوت او را در «روشنایی» های شهر، سبوق و سبیل او را در «دیکتاتور» نگه‌داری می‌کند. همچنین دوربین گریفیث، طرح‌های «اورسون ولز» و قدیمی‌ترین اعلاناتی سینما در این موزه دیده می‌شود.

وقتی که «موریس بسی» یازده ساله بود، پدر یکی از همکلاس‌هایش در نپس سینمائی را اداره می‌کرد. موریس کوچولو هر هفته چهار فیلم را در این سینما تماشا می‌کرد. و اکنون که پنجاه سال از آن تاریخ می‌گذرد او باز هم با همان شور و شوق همه حواش متوجه سینما است.

«موریس بسی» یکی از چهره‌های بسیار آشنای جهان سینما است. او بولتن فستیوال را از سال ۱۹۴۶ تاکنون مرتباً منتشر کرده است (که اکنون باید جانشینی برای خود پیدا کند). گذشته از آن دوازده کتاب درباره «ملی‌سی»، «لومیر»، «چاپلین»، «ولز» و دیگران و نیز یک فرهنگ سینمایی در چهارجلد، چند سناریو، و به‌اعتراف خودش قریب سی هزار مقاله درباره سینما نگاشته است.

«بسی» درباره فستیوال‌ها عقیده دارد که: «فستیوال وقتی موفق است که فیلم‌های خوب داشته باشد. اهمیت جلال و جبروت و شرکت ستارگان زیبا در فستیوال، دورانش منقضی شده است. و نباید بر آن افسوس خورد زیرا این خود نشان تحول است. در حال با چهارصد فیلمی که امروزه فستیوال و ضمیمه آن عرضه می‌کند، دیگر وقتی برای مسائل دیگر نیست.»

بهترین خاطره او از بیست و پنج سال فعالیت فستیوال کان عبارت است از دعوت «مک‌سننت» Mack Sennett به فستیوال و تجلیل از او که فراموش شده و بدبخت بود. می‌گوید: «این آخرین شادمانی بزرگ او بود.»

آیا «موریس بسی» جهت تازه‌ای به فستیوال کان خواهد داد؟ هنوز وقت پیدا نکرده است که در این باره فکر کند. چرا! فقط دوست دارد که هیئت داوران را جوانتر کند. اما خودش در این باره می‌گوید: «ولی چطور می‌توان عده‌ای از شخصیت‌های کمتر از پنجاه ساله را پیدا کرد که پانزده روز وقت آزاد داشته باشند؟»

نماینده کل جدید نیز باید مثل سلف خود، بخصوص با مسائل مربوط به انتخاب فیلم‌ها روبرو شود و موازنه‌ای ظریف بین ملاحظات و مصلحتات برقرار کند.

اکنون «موریس بسی» خود را آماده می‌کند که در سه‌ماه آینده قریب صد و بیست فیلم را در هشت کشور مختلف تماشا کند. او باز هم همان موریس یازده ساله است!...

مرگ یک آهنگساز سینما

«ماکس اشتاینر» Max Steine یکی از مشهورترین آهنگساز فیلم‌های آمریکایی در حالی بود درگذشت او بی‌نگام مرگ هشتاد و سه سال داشت.

«اشتاینر» که در «وین» بدنیا آمده بود، در چهارده سالگی نخستین اثر خود را رهبری کرد. او که شخص پرکاری بود، هم در موسیقی مجلسی و هم در زمینه سمفونی آثار متعددی نوشت. بعد بسوی «اوپرت» تمایل یافت. در سال ۱۹۱۴ به آمریکا مهاجرت کرد. اولین سال‌های سینمای ناطق به‌ویژه اجازه داد که در هالیوود نخست در کمپانی R. K. O. و بعد «وارنر» یگاز مشغول شود و شروع بکار کند. از آن پس بود که بیش از دوست و پنجاه قطعه موسیقی مختلف برای فیلم‌های مشهور ساخت که از آن جمله بود آهنگ‌های فیلم «خبرچین» اثر «جان فورد»، «برباد رفته» اثر مشهور ویکتور فلمینگ و «گنجینه سیرامادر» اثر «جان موستن».

برای «ماکس اشتاینر» بخصوص در دوران همکاری با کمپانی «وارنر»، موسیقی فیلم عبارت بود از تفسیر و بیان هریک از حرکات به‌مؤثرترین و جوی و تکیه بر روی جزئی‌ترین حرف‌ها در رفتارها. او معتقد بود که موسیقی باید به‌برین تماشاگر از خویشتن و رفتن او به‌دنیائی که در فیلم می‌بیند هرچه بیشتر کمک کند.

دیداری باشاملو

بقیه از صفحه ۱۸
درخیده است. کمی بالاتر یا کمی پایینتر، کمی قوی‌تر یا کمی ضعیف‌تر. اینهم مهم نیست. مهم این است که شعر هوشنگ چالنگی همچون کوچ عشاق مظاهره‌آمیز است. مهم این است که شعر حسن کرمی به‌نماز بت‌پرستان می‌ماند و شعر رامی و شهدادی او را، واژگاری جادویی است که مذهبی ناشنفته را تحمیل می‌کند. مهم این است که بی‌کرده‌ترین اشیاء این جهان عروک‌های کوچکی هستند که در شعر ژیلای موش با باران و ستاره و باد بازی می‌کنند و با این همه، عشق، کلام خرد است. مهم این است که شما، آتشی شاعر دشت‌های جنوبید. همچنان که آن‌بگری شاعر جنگل‌ها و دریاست. و دیوان، هریک با رمزها و رازها، با رت‌ها و صداهای خود می‌شکوفند.

مهم بن است که میان آن خیل‌عظیمی که تم برکافذ می‌سودند (به‌قولی پنچ‌تاشسوزار) اینان مکاشفه شعر را به‌جنگرفتند و به‌دنیال آن رفتند، و حالا صداهای خفته است وقتی است که صدای اینان بلندتر برآید.

نما می‌گویند (یا می‌پرسید) این کورت طولانی نشده و نمی‌توان آن رفتاری دانست؟

ن می‌گویم این سکوت نیست. دیوانه‌ها در پوآنه‌خانه از خستگی بی‌یودبانی ده‌ساله به‌خواب رفته‌اند. اکنون اگر صدائی باشد بهتر می‌توان شنید. و صدا هست. چرا که نباشد. از جریان‌های انحرافی نیز رفته‌روه چهره‌هایی اصیل و صمیمی طلوع می‌کند. این واقعیتی است که جریان‌های هرز نیز می‌توانند شکل بگیرند درخشان‌ترین چهره‌های شعر فرانسه را همان‌ها ساختند که روزی شوخی بزرگ «دادا» را به‌راه انداخته بودند. دستیابی به‌جوهرها از طریق بازی‌ها، غیر جدی! - این چیزی است که امکانش بسیار زیاد است.

خودم تقریباً چیزی ندارم که بگویم.

مرگم تدوین فیش‌های «زبان کوچه» استم و روزی چندساعت روی آن کار می‌کنم. مجموع این فیش‌ها که «فرهنگ زبان کوچه» نام خواهد داشت شامل لغات، اصطلاحات، تعبیرات، ضرب‌الثلث‌ها و حکایات و امثال، و حتی عقاید و خرافات، آداب و رسوم، بازی‌ها مثل‌ها و چه‌وچه‌ها است که بروی م فرهنگ غیر رسمی ما را تشکیل می‌دهد. محصول سی‌سال کار جدی در این زمینه است و تصور می‌کنم حب، «آی آن اواسط سال آینده توسط فرهنگستان زبان ایران منتشر شود. ای دینی است به‌زبانی که عاشقانه‌دوست می‌دارم. و اگر ترجمه کتاب پرهنه‌ها به‌راستی به‌همان اندازه مورد تمجید شما و دوستان دیگر قرار گرفت موفق از آب درآمده باشم، منتش را باید در همین کارجندی روی زبان کوچه جست‌وجو کرد.

فیلمسازی با معیارهای...

بقیه از صفحه ۷۴
پوست‌ها را به‌زندگی کردن محکوم کنند... معمولاً تماشاگران دوست دارند فیلم را بصورتی بسته‌بندی شده و به‌نتیجه رسیده تماشا کنند. من برعکس، مایلم فیلم آزاد و باز باشد و بصورت یک‌نمایش مسدود درنیاید.

فیلم شما چهره‌ی مستند مهمی از زندگی سرخ‌پوست‌ها ارائه می‌کند. علتش اینست که مدت نسبتاً درازی با قبیله‌های مختلف در قرارگاه‌هایی زندگی کردیم که میدان نبرد لیتل بیگ‌هورن نیز در آنجا واقع شده است، و مدت‌های زیادی با اشخاص سالخورده در مورد سنت‌ها و طریقه‌ی زندگی‌شان صحبت کردیم، اما باید اعتراف کرد که روایت‌ها اکثراً باهم تفاوت داشتند! هر بار که ما از آنها می‌خواستیم کاری را بنحوی انجام دهند، آنها مجمع ریش‌سفیدها و رئیس‌ها را تشکیل می‌دادند، و با سادگی جمله‌ای که بزبان می‌آوردند، ما را بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دادند: «بله، اینطوری از آنچه بود، بهتر است.»

شما همواره به شخصیت‌های یاضی، و مطروذ اجتماع چه‌سرخ‌پوست و چه سفیدپوست بیشتر توجه دارید، کسانی که تحت شرایطی تبدیل به رهنمائی مثل بیلیدیکید، و یابانی و کلاید می‌شوند...

بدون شك به‌این دلیل که، حتی اگر من یک افراطی نباشم، خودم را به‌این شخصیت‌ها نزدیک احساس می‌کنم، کمی یهودی سرخ‌پوست، کمی یهودی سیاه‌پوست.

چک‌کراپ خیلی شبیه آرتو-گاتاری در «رستوران آلیس» بنظر می‌آید. نوعی بازگشت ایده‌آلیست به‌یک آمریکای خارج از جامعه، یک آمریکای طبیعی، و وحشی.

درست است. این هردو فیلم، بهم شباهت دارند، قهرمان‌هایش بهم شبیه‌اند، آدم‌هایی قوی نیستند، در حالیکه دنیای پیرامون آنها، خیلی خشن و سخت است، و همچنین بعثت شباهت پدیده‌ی جوامع کوچک که سعی در بوجود آوردن گرمی و انسانیت در حاشیه‌ی جامعه‌ی آنچنان‌که وجود دارد، به‌عمل می‌آورند.

آیا در این مورد نیز یک اسطوره وجود ندارد: اسطوره‌ی بهشت، که تمدن، ترقی، و قانون، آنرا محکوم می‌کند؟

اسطوره، بله، از نقطه‌ی نظر اعمال قدرت و روش ممالک متحده در قرارگاه‌ها و زندگی قبیله‌های سرخ‌پوست. اما اجتماع «رستوران آلیس» از بین نمی‌رود، فقط شکل دیگری پیدا می‌کند. و تمام تاریخ این کشور، از زمان آغاز، از یکسو در حال از بین بردن این جوامع است، و از سوی دیگر، دوباره آنها را بوجود می‌آورد، به‌این جهت است که کاملاً از آینده نباید ناامید بود.

جوراب کاشفی

با مارک «آل. ب. او» بغل‌کمدار «در نو»

جوراب کاشفی

با مارک «آل. ب. او» کشدار و سه‌لنگه‌ای

جوراب کاشفی

با مارک «آل. ب. او» نایلون و شلوار

با مارک «آل. ب. او» مارک‌مورد اطمینان در دنیا

فروش، کلیه‌خرانی فروشهای معتبر ایران





قضیه فکر نان و خربزه و غیره

دیگر، در جهان سیر و مرفه آن طرف دنیا، موزه نان و نمایشگاه نان برپا می‌شود، ثانوی به صورت یکی از هنرهای ظریفه در می‌آید، نان که دیگر سد جوع و قوت لایموت نیست، ستنی خود درمی‌آید، فرم در قرن هجدهم، مردم فرانسه، گرسنه‌هاشان البته همه سر به طمیان برداشتند. و بازی‌انوارت که بر بالکن قصرش به تماشا ایستاده بود پرسید اینها چه می‌خواهند؟ ملی تغذیه فرانسه در گفتند نان ندارند بخورند. فرمود: خوب شیریستی بخورند.

الآن وضع فرق چندانی با این استنباط‌گودکانه اعیانانه ندارد. صدها میلیون گرسنه در آسیا و آفریقا به سر می‌برند که نان سیاه را هم به چشم نمی‌بینند اما از طرف

سفیر مهر و خنده

سینما، خاصه سینمای آمریکا یعنی هالیوود، غالباً دو چهره دارد. یکی چهره تولیدی اقتصادی است که چرخ و دنده‌هایش با چرخ و دنده‌های تولید اتمبیل و یخچال و ماشین لباسشویی فرقی ندارد. دیگری چهره انسانی آن است که عناصرش را فیلمسازها و هنرپیشه‌ها تشکیل می‌دهند. اینها آدمهای مرفهی هستند که در عین رفاه، رفاهی لوکس و «مید - این یو - اس - ا» گاه به‌طریقی گریزی به صحرائ انسانی می‌زنند و از آن برج عاجی که اسلاف ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ آنها برپا کرده بودند پایین می‌آیند، لای قشر می‌کنند، مردم را سرگرم می‌سازد و از شان پول می‌گیرد، پولی که صرف تغذیه و تعلیم و تربیت بچه‌های بی‌سرپرست و در این زمینه فرانک



سیناترا را داریم که دانی‌کی اخیراً به احتیاجش را با حشر و نشر در کاباره‌های دست پایین و قمارخانه‌ها و گرسنه و یتیم و آواره بارها برآورده می‌کند، گرفت. ویتنام و کامبوج مارلون براندو و چارلتون و لائوس و هند و پاکستان هستون را داریم که از همه فرستهای راه گذاشت و با رهتوشه خود پیاسی «اعتراض آمیز» عازم اروپا شد که عطوفت علیه تبعیض نژادی غرب را نسبت به بچه‌های استفاده می‌کنند، چین - شرق برانگیزد و یونیسف فاندرا را داریم که راه آوردش سپاجمانه و خشونت آمیز قابل توجه بود.



مذهب و اقتصاد و سیاست

رئیس جمهوری ایتالیا انتخاب شد بدون آن که این دفعه، بر خلاف پیش، واتیکان نقش مهم و سازنده‌ای در انتخابات ریاست جمهوری ایفا کرده باشد، این غیبت سیاسی مرکز مذهبی جهان کاتولیک، علت مهمی داشت؛ واتیکان دیگر نقش اقتصادی قابل اعتنایی در شبه جزیره چکمه‌مانند ندارد زیرا به تدریج سهام شرکتها، کارخانه‌ها، ساختمانها و دیگر اسوا خود را فروخته در نتیجه بخشی از نفوذ مادی خود را در ایتالیا از دست داده است. اما نپندارید که پول‌حاصل از این معاملات در کاری دیگر گذاشته

مژده، مژده

کرد و ماژینو را با یک تلنگر زد کنار و شد آنچه‌که شنیده‌ایم. آن موقع چوب حراج معنوی ماژینو را زدند، حالا واقعا چوب حراجش را می‌زنند. اعلان وزارت جلیله اقتصاد و مایه قرانسه خبر می‌دهد که:

حراج عمومی
پنجمین ۲۵ نوامبر ۱۹۷۱، ساعت ۳ بعد از ظهر
سالن جشنهای اومتز در چهار بخش یک قطعه زمین ساختمانی واتیکانهای خط ماژینو. کاملاً تخلیه شده و خلق متظاهر را بگر که چهارنمل برای خرید این سنگرها و آشیانه‌های بتونی زخمت و بدهیت شتافتند که آن را با تماشایش زهره شیر را آب می‌کرد اما در زهره‌میتلر به اقامتگاه بیلاقی خود آب هم چا بجا نشد چون ساززند، فاعتبرو یا به‌طریق العیثی دور خیز اولوالایصار

Salle des Fêtes à AUMETZ, on quatre lots.

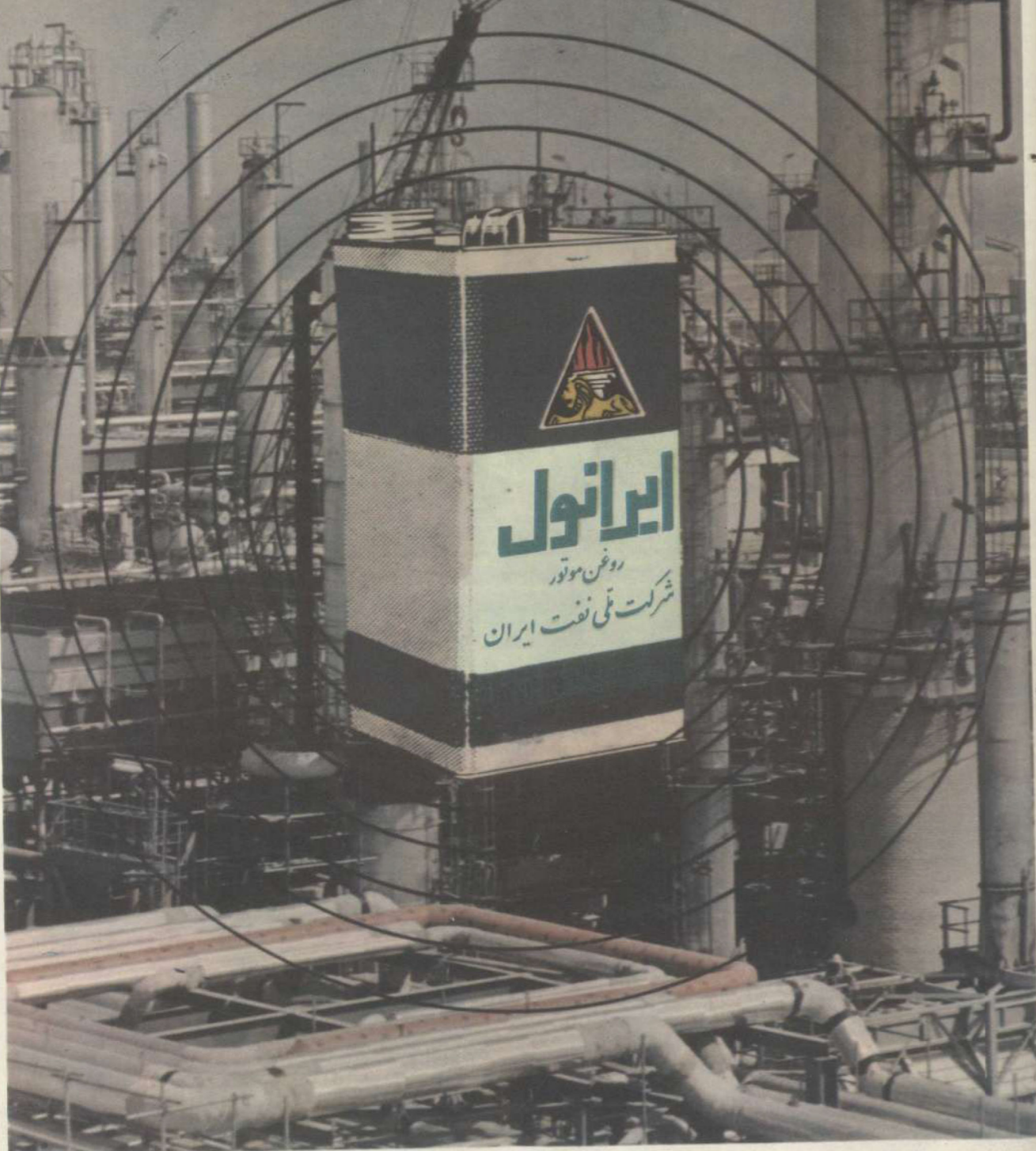
TERRAIN à BATIR
et de casemates de la Ligne Maginot

avec TERRAINS ATTENANTS.

de l'entreprise AUMETZ LIBRES DE TOUTE OCCUPATION.

روغن ایرانول

از فرمولوگی اوتوبیل شما جلوگیری میکند.



ایرانول
روغن موتور
شرکت ملی نفت ایران



گفتگو از این دو عروسک نیست

بحث از «عروس» آسفانهاست

همه جا صحبت از «هَما» ست

«هَما» با شاهبال بلند پرواز خود، پلی مطمئن میان آسیا و اروپا ست.

با «هَما» پرواز کنید

هامبورگ - فرانکفورت - پاریس - لندن - ژنو - رم - استانبول
دهران - دoha - دوبی - کراچی - بمبئی - کابل - بغداد - ابوظبی - کویت



هواپیمایی ملی ایران، هما

